

دانش

۲۲
تابستان ۱۳۶۹

فصلنامه رایجی فرهنگی سفارت جمهوری اسلامی ایران - اسلام آباد



قابل توجه نویسندگان و خوانندگان «دانش»

- ❁ مجله سه ماهه «دانش» مشتمل بر مقالاتی پیرامون زبان و ادب فارسی و اشتراکات تاریخی و فرهنگی ایران و شبه قاره می باشد.
- ❁ بخشی از مجله به مقالات فارسی و بخش دیگر به مقالات اردو اختصاص می یابد.
- ❁ مقالات ارسالی جهت «دانش» نباید قبلاً منتشر شده باشد.
- ❁ به نویسندگانی که مقاله آنها جهت درج در «دانش» انتخاب می شود، حق التحریر مناسب پرداخت می شود.
- ❁ مقاله ها باید تایپ شده باشد. پاورقی ها و توضیحات و فهرست منابع در پایان مقاله نوشته شود.
- ❁ «دانش» کتابهای را در زمینه های زبان و ادب فارسی و فرهنگ اسلامی و ایرانشناسی معرفی می کند. جهت معرفی کتاب دو نسخه از آن به دفتر «دانش» ارسال شود.
- ❁ آراء و نظرهای مندرج در مقاله ها، نقدها و نامهها ضرورتاً مبین رای و نظر مسئول رایزنی فرهنگی سفارت جمهوری اسلامی ایران نیست.
- ❁ هر گونه پیشنهاد و راهنمایی خود را به آدرس زیر ارسال فرمائید.

مدیر مسئول «دانش»

رایزنی فرهنگی سفارت جمهوری اسلامی ایران
خانه ۲۵ - کوچه ۲۴ - ایف ۲/۶ - اسلام آباد - پاکستان
تلفن: ۸۱۸۱۴۹ - ۸۱۸۲۰۴

۲۲

تابستان ۱۳۶۹

دانش

فصلنامه رایزنی فرهنگی سفارت جمهوری اسلامی ایران - اسلام آباد

مدیر مسئول

رایزن فرهنگی سفارت جمهوری اسلامی ایران

مدیر مجله

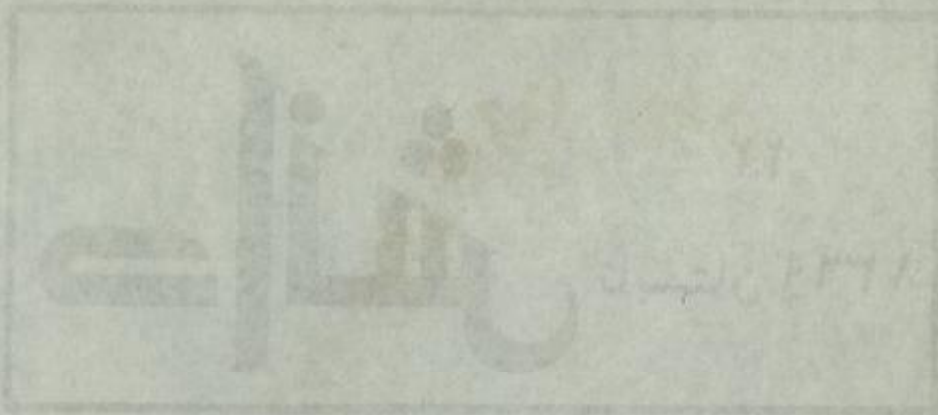
دکتر سید سبط حسن رضوی

مشاور افتخاره

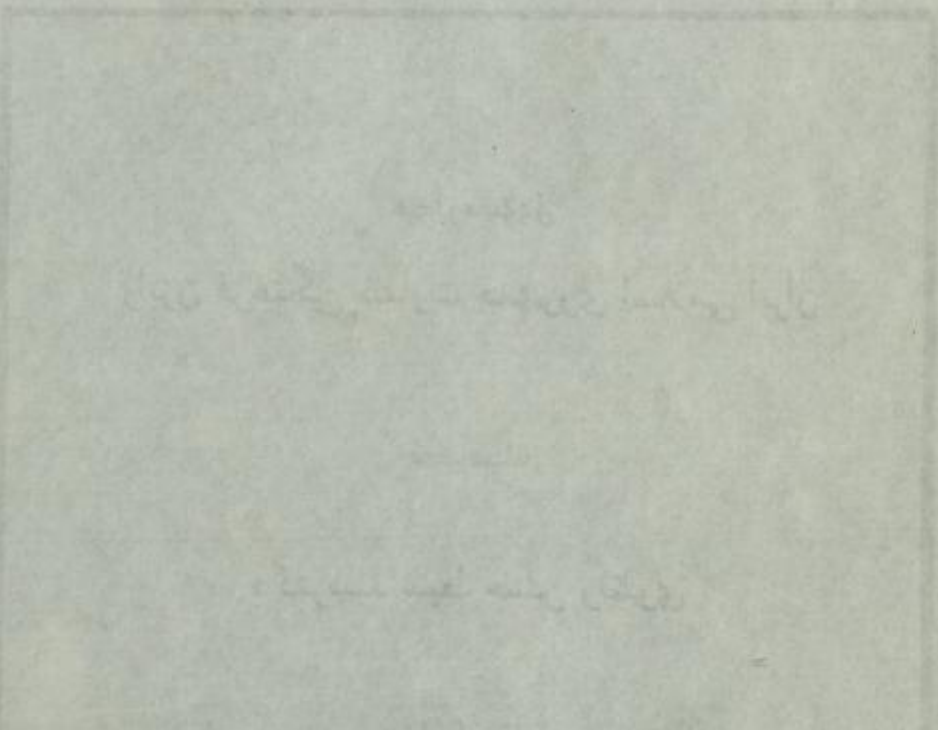
دکتر سید علی رضا نقوی



۲۳/۸/۸ - ۳۰۸۸۸



Faint text below the watermark logo.



۱۱۵ مکتور ۳

✽ حروف چینی: گرافک الیون، لاهور فون: ۲۲۲۷۸۴

✽ چاپ خانہ: منزا پریس، اسلام آباد

✽ محل نشر: رایزنی فرهنگی سفارت جمهوری اسلامی ایران

خانہ ۲۵، کوچہ ۲۷، ایف ۶/۲، اسلام آباد، پاکستان

تلفن: ۸۱۸۱۴۹ - ۸۱۸۲.۴

فهرست مطالب

۱۲۱	سخن دانش
۶۸۱	بخش فارسی
۵۶۱	بخش فارسی
۷۷۲	بخش فارسی
۱۵۲	بخش فارسی
۷	دکتر جعفر شهیدی
۱۹	سید اختر حسین
۲۵	دکتر حکیمه دبیران
۳۵	دکتر محمد ریاض
۶۱	حسین عارف نقوی
۱۰۵	دکتر گوهر نوشاهی
۱۲۵	شعر فارسی و اردو
	دکتر سید وحید اشرف، اعظم السادات میر سلیمی،
	غلامرضا مرادی، علامه طباطبایی، وزیر الحسن عابدی،
	عاصی کرنالی، زبیده صدیقی، سید فیضی، افضل منهاس
	عبدالغفور آرزو، ظهور الحسن خان ارزش
۱۴۳	اخبار فرهنگی
۱۵۵	کتابهای تازه
۱۵۹	وفیات

بخش اردو

علامہ میر عبدالجلیل واسطی کی

۱۶۱	سید تقی رضا بلگرامی	فارسی تاریخ گوئی
۱۸۳	غلام حسن بلتستانی	تحفۃ الاحباب
۱۹۵	عبدالرزاق	مظہر اور دیوان مظہر
۲۲۷	ڈاکٹر قمر غفار علیگ	فیضی اور لطیفۂ فیاضی
۲۵۲		مقالاتیکہ برای دانش دریافت شد
۲۵۴		کتابہائیکہ برای دانش دریافت شد

بخش انگلیسی

1.	AL-TABARI. A Historian, Historiography in Islam.	۵۶
	by: Dr. Syed Sibte Hasan Rizvi	1 to 16



۲۳۱	
۵۵۱	
۱۵۱	

سخن دانش

فصلنامه دانش این بار نیز همچون گذشته با مقاله های ارزشمند از استادان مسلم زبان فارسی در ایران و پاکستان در سه بخش و با سه زبان فارسی و اردو و انگلیسی به دستداران علم و ادب و شیفتگان زبان و ادب پارسی تقدیم می گردد. زبان فارسی و فرهنگ و مذهب مشترک، مایه های اصلی پیوند دو کشور دوست و همسایه ایران و پاکستان است و امید است که این فصلنامه هرچه بیشتر بتواند در استواری پیوندهای این دو ملت موثر باشد. سخن خاص این سرآغاز پیرامون سال بزرگداشت حکیم شاعران و شاعر حکیمان استاد ابوالقاسم فردوسی است.

اگر منظومه ها و سروده های ایلباد و ادیسه اثر هومر یونانی و مجموعه مها بهارت هندی به عنوان آثار بزرگ حماسی شهرت یافته است، بدون تردید شاهنامه فردوسی هم از بزرگترین آثار حماسی و ادبی جهان به شمار می رود. کیست که شاعر بزرگ و شرافتمند طوس را نشناسد و اثر مهم او را ندیده یا نشناخته باشد. آوازه حکیم ابوالقاسم فردوسی همه جهان را پُر کرده است. کتاب عظیم شاهنامه پشتوانه و سند ارزنده زبان پارسی است. زبانی که از گاتان اوستا تا بهین آثار ادب امروزی بیش از سه هزار سال پیشینه دارد. سال ۱۹۹۰ میلادی از طرف یونسکو به عنوان سال فردوسی اعلام شده و حقیقت آن است که هر سال و هر زمان، سال و زمان

فردوسی است زیرا که او مجموعه‌ی بی‌باورداشتهای راستین را همراه با حکمت عملی و اخلاقی و سیاست مدن، در قالب داستانهای حماسی تعلیم داده و جهانی را از سرچشمه‌های حکمت و اخلاق و مذهب و سیاست سیراب کرده است.

در شبه قاره هند و پاکستان پاره‌ی بی‌چنان پنداشته اند که تنها حافظ و سعدی و مولوی و نظامی و جامی و امیر خسرو نمونه‌های مؤثر شاعران و ادیبان به‌شمار می‌آیند و از سخنسرای طوس به‌عنوان آن که شاعری ملی است و داستانهای ایرانی را به‌نظم آورده، سخن کمتر گفته‌اند. حال آنکه اگر با نظری دقیق بررسی کنیم، بسیار جنگنامه‌ها و فتح‌نامه‌ها و سوگنامه‌ها و تاریخهای منظوم توان یافت که زیر نفوذ شاهنامه سروده شده است. بی‌شک زبانی که هزار سال در این منطقه پر نفوذ راه یافته نمی‌توانسته اثر عظیم شاهنامه را با خود نیاورد. نه تنها ده‌ها کتاب بلکه صدها کتاب منظوم و غیر منظوم را توان یافت که به‌نوعی شاعران و نویسندگان در آنها منظومه بزرگ مرد خراسان را سر مشق و نمونه‌کا خود قرار داده‌اند.

رایزنی فرهنگی سفارت جمهوری اسلامی ایران این سال را بسیار بزرگ می‌دارد و امیدوار است که بتواند با همکاری دیگر نمایندگان فرهنگی ایران در پاکستان در اندازه‌ی خود کنگره بزرگداشتی برای فردوسی و شاهنامه بر پا گرداند که هر چه در بزرگداشت سخنور طوس بگویند و بنویسند باز هم کم است و یک از صد بشمار نیاید. از دانشوران فارسی‌دان و جستارگران دانشمند پاکستانی انتظار می‌رود که در بزرگداشت این چهره انسانی و این شاعر حماسه‌سرای بزرگ، سخنها و نوشته‌های پر ارزش پدید آورند و دروسائل ارتباط جمعی و روزنامه‌ها و مجلات قلمی گردانند که فردوسی تنها متعلق به ایران نیست بلکه او به همه جهان فارسی‌زبان و جهان اخلاق و حکمت و حماسه تعلق دارد و

فردوسی ستایشگر دین و دانش و خرداست.

خرد رهنمای و خرد دلگشای
خرد دست گیرده بر دوسرای



تو را دین و دانش رها ند درست
ره رستگاری بیایدت جُست

تیر- شهریور ۱۳۶۹ ه.ش

صفر ۱۴۱۱ ه.ق

سپتامبر ۱۹۹۰ میلادی

در میان هزاران نام که مصنفان، مؤلفان و یا مترجمان جمله
مسلمانان بر کتاب های خرد نهاده اند، هیچ نامی چون «خرد» نمانده تا
محتوای کتاب منطبق نیست و من توان گفته این نام از علم بسیار
روشن شریف و رضی رَحِمَهُ اللهُ افاضه گردیده است که در کتاب «خرد»
السَّیِّئَةِ را در سخن رمان گفته را در این مجمره یاد داشت
آنکه بخواند عربی یاد کند یا به عربی سخن گوید و گفته وی
بخند باشد و به خیال آراسته و لفظ آن مجمره از زبانها بیرون
باید در این مجمره بنکرد و آنرا بارها بخواند و هر چه عاقل را بکار برد
تا بلکه بلائیت در گفته و یا نوشته برسد که در سخن مورد قبول

تسلیه و رشتاه و نوده بخشوات رسیده

فردوسی است زیرا که از مجموعه بی از باورده آشتیهای رشتی را در
 حکمت عقلی و انطالی در سیاست مدن. در قالب داستانهای جناسی نظم
 داده و جهانی را از سرچشمه **دانشگاه تهران** و اخلاق و مذهب و سیاست
 سیراب کرده است.

در شبه قاره هند و پاکستان **دانشگاه تهران** بی چنان پنداشته اند که تنها
 حافظ و سعدی و مولانا **دانشگاه تهران** و شاعران ایرانی خسرو نونه های مؤلف
 شاعران و ادیبان به شرطی **دانشگاه تهران** این سخن را می گویند که
 شاعری ملی است و داستانهای ایرانی را به نظم آورده. سخن گویند که
 اند. حال آنکه اگر با نظری دقیق بررسی کنیم. بسیار چنگانه ها و فتح
 نامه ها **دانشگاه تهران** و **دانشگاه تهران** می توان یافت که زیر نفوذ شاهنامه
 سروده شده است. بی شک زمانی که زبان **دانشگاه تهران** در این منطقه پر نفوذ راه
 یافت. بی توانسته اثر عظیم شاهنامه را با خود نیا رود. نه تنها در **دانشگاه تهران**
 کتاب بلکه **دانشگاه تهران** منظور را توان یافت که به نوبت
 شاعران و نویسندگان در آنها منظومه بزرگ **دانشگاه تهران** را در پیش
 نمونه کار خود قرار داده اند.

دانش فرهنگي سفارت جمهوری اسلامی ایران **دانشگاه تهران** با بسیار
 بزرگ می دارد و امیدوار است که بتواند با همکاری دیگر دانشگاههای
 فرهنگی ایران در پاکستان در آغاز توان خود کند که بزرگداشتی برای
 فریب و شاهنامه بر پا گرداند که هر چه در بزرگداشت منظور طوس
 بگردد و فریبند با هم کم است و راه از حد بشمار باید از دانشوران
 فارسی دان و استادان گران دانشمند پاکستانی انتظار می رود که در
 بزرگداشت این جویای کهنی و این شاعر حماسه سرا بزرگ. مغنیا و
 نوشته های پر ارزش پیدا آورند و در مسائل ارتباطی و فرهنگی و روز نامه ها
 و مجلات علمی گردانند که فریبند تنها متعلق به ایران نیست بلکه او به
 همه جهان فارسی زبان و جهان انسانی و حکمت و حماسه تعلق دارد و

دکتر سید جعفر شهیدی

نهج البلاغه

بِسْمِ اللّٰهِ الرَّحْمٰنِ الرَّحِیْمِ

وَصَلَّى اللّٰهُ عَلٰی سَيِّدِنَا مُحَمَّدٍ وَّآلِهِ الطَّاهِرِينَ

در میان هزاران نام که مصنفان، مؤلفان و یا مترجمان حوزه
مسلمانی بر کتاب های خود نهاده اند، هیچ نامی چون «نهج البلاغه» با
محتوای کتاب منطبق نیست و می توان گفت این نام از عالم غیب بر دل
روشن شریف رضی رَحِمَهُ اللّٰهُ افاضه گردیده است، که «الاسماءُ تُنَزَّلُ مِنَ
السَّمَاءِ» راه سخن رسا گفتن را در این مجموعه باید یافت.

آنکه بخواهد عربی بنویسد یا به عربی سخن گوید و گفته وی
پخته باشد و به جمال آراسته و لفظ آن سخته و از واژه نابجا پیراسته،
باید در این مجموعه بنگرد و آنرا بارها بخواند، و فقره هایش را بکار برد
تا ملکه بلاغت در گفته و یا نوشته ار پدید گردد، و سخنش مورد قبول

همگان افتد. چنانکه گویندگان و مترسلان عرب از سده نخستین هجرت به بعد چنین کرده اند.

عبدالحمید بن یحیی عامری مقتول به سال ۱۳۲ هـ. ق. کاتب مروان بن محمد آخرین خلیفه مروانی است. درباره او گفته اند هنر کتابت به عبدالحمید آغاز گردید. عبدالحمید گفته است: هفتاد خطبه از خطبه های اصلع را از برگردم و این خطبه ها در ذهن من پی در پی (چون) چشمه ای جوشید.

و ابو عثمان جاحظ (م- ۲۵۵ هـ. ق) که او را امام ادب عربی شمرده اند و مسعودی وی را فصیح ترین نویسندگان سلف دانسته است پس از نوشتن این فقره از سخنان امام «قِیمَةُ كُلِّ اِمْرٍ ما یُحْسِنُ». چنین نویسد: اگر از این کتاب جز همین جمله را نداشتیم، آنرا شافی، کافی، بسنده و بی نیاز کننده می یافتیم. بلکه آنرا فزون از کفایت و منتهی به غایت می دیدیم و نیکوترین سخن آنست که اندک آن تو را از بسیار، بی نیاز سازد و معنی آن در ظاهر لفظ آن بود.

ابن نباته عبدالرحیم بن محمد بن اسماعیل (م- ۳۷۴ هـ. ق) که از ادیبان بنام، و خطیبان مشهور عرب است و در حلب در عهد سیف الدوله منصب خطابت داشته است، گوید: از خطابه ها گنجی از برگردم که هر چند از آن بردارم نمی کاهد، و افزون می شود و بیشتر آنچه از برگردم یکصد فصل از موعظت های علی بن ابی طالب است.

زکی مبارک در کتاب «النثر الفنی» آنجا که از سبک ابواسحاق صابی (م- ۳۸۰) سخن می گوید فقره ای از نوشته صابی را آورده و چنین نویسد: اگر ما این عبارت را با همانند آن که شریف رضی از گفتار علی آورده برابر کنیم، می بینیم صابی و شریف رضی هر دو از یک آبشخور سیراب شده اند.

پژوهنده هرگاه خطبه ها و رساله های ادیبان عرب و بلکه شعرهای

شاعران عربی زبان پس از اسلام را بررسی کند، خواهد دید کمتر شاعر و ادیبی است که معنی را از سخنان علی(ع) نگرفته و یا گفته او را در نوشته و یا سروده خویش تضمین نکرده باشد.

در ایران اسلامی نیز سیرت شاعران و نویسندگان بر این بوده است که نوشته های خود را به گفته های امام بیارایند، یا معنی های بلند سخنان وی را در شعر خود بیاورند و آنچه موجب روی آوردن این ادیبان و سخنگویان به گفتار امیرالمؤمنین علی علیه السلام بوده است گذشته از کمال معنی و جمال لفظ، بلاغت است که در عبارت های امام نهفته است. گنجاندن معنی بسیار در کمتر لفظ، بدون اخلال در معنی.

بلاغت چیست؟

در تعریف بلاغت گفته اند، متناسب بودن سخن فصیح است با مقتضای حال، یعنی رعایت کردن وضع شنونده و یا خواننده از جهت میزان دریافت، و مقدار اطلاع وی، نیز رعایت موقعیت زمان و مکان و دیگر خصوصیت ها که موجب شود سخن یا نوشته، در شنونده و یا خواننده اثری مطلوب بجا نهد. به تعبیر کوتاه تر بلیغ کسی است که سخن را پیرایه بندد و دراز گوید آنجا که باید و کوتاه سازد و لفظ وی ساده بود آنجا که دراز گفتن و پیرایه بستن لفظ را نشاید. دقت در مجموعه فراهم آورده سید شریف رضی روشن می سازد که خطبه ها، نامه ها و گفتار های کوتاه امام(ع) مصداق درست چنین تعریفی است. هنگامی که خطبه می خواند و باید شنوندگان را از آنچه به سود دین و دنیای آنان است بیگانهاند، گفته اش به تفصیل است و آنجا که شاید و سزاست و باید که سخن در دل شنونده نشیند، و جای گیرد و او از آن سخن پند پذیرد، معنی را در عبارت های گونه گون نشاند، چنانکه هر عبارت نکته ای نو را رساند، هر فقره درسی را آموزد، و چراغ دل شنونده را بیشتر برافروزد.

به سخنان او که در خطبه نخستین و دربار فرشتگان و در خطبه

غرا و اشباح و در چگونگی زندگی و مرگ انسان آمده بنگرید. در این خطبه ها صحنه ها و حالت ها را چنان وصف می کند که گوئی شنونده خود در آنجا به سر می برد. این ها نه تنها نشان دهنده بلکه آموزنده دقت در لطف تعبیر و حسن ترکیب و زیبایی لفظ و بلندی معنی است. اما نکته اصلی یعنی بلاغت یا مطابقت گفته با مقتضای حال را، چنانکه باید آنگاه در می یابیم که وضع اجتماعی عصر و حالت مستمعان امام را در نظر بگیریم چه آگاهی از وضع آنان در آن روزگار است که ما را از سر تکرار چنین نکته ها در چند خطبه آگاه می سازد.

آنانکه تاریخ اجتماعی اسلام را خوانده اند، میدانند از سال بیست و پنجم هجری (تقریباً) اندک اندک مقدمات جدائی مسلمانان از عصر نبوت و بازگشت به زندگانی پیش از بعثت آغاز گردید. بزرگان و قدرت طلبان قریش که تا فتح مکه مسلمان نشده بودند، پس از گشوده شدن این شهر مقدس پیش پای خود راهی جز پذیرفتن اسلام ندیدند، اما گروهی از آنان جز کلمه توحید و نبوت که به زبان آوردند تا زنده ماندند از اسلام چه می دانستند؟ هیچ و شاید هم نمی خواستند بدانند.

دوران زندگانی پر برکت رسول اکرم، پس از این فتح بیش از سه سال نبود. و پس از رحلت او عصر فتوحات آغاز گردید.

بیشتر این بزرگان با منصب فرماندهی روانه میدان های جنگ شدند و یا ولایت شهر های گشوده را یافتند. سرگرمی سران مهاجر و انصار در جنگ های برون مرزی از یکسو و سادگی وضع عموم مسلمانان، نیز سختگیری نسبی دو زمامدار پس از پیغمبر از سوی دیگر بآنان رخصت نمی داد که هر چه می خواهند بکنند. اما از سال بیست و پنجم به بعد زمینه برای تاخت و تاز قریش و خاندان اموی آماده گردید. مساوات اسلامی اندک اندک از میان رفت، و کسانی که خود را صحابی پیغمبر و حافظ سنت او میدیدند ترجیح دادند زندگی بی دردسری داشته باشند و از

غنیمت های جنگی و خزانهٔ مسلمانان هر چه بیشتر بردارند و خدا و روز جزا را هر چه کمتر به یاد آرند. دل بستگی آنان به این جهان روزافزون، و علاقمندی شان به آن جهان و فراهم آوردن ساز آن اندک. پس از شورش مسلمانان و کشته شدن حضرت عثمان و بیعت مهاجر و انصار با امیر مؤمنان، این دسته از مردم نیز در جمع اصحاب او در آمدند. اما چون عدالت علی را در تقسیم بیت المال و زهد او را در امارت دیدند، ناخشنودی خود را به زبان و کردار به امام مسلمانان نمودند، و این گروه اند که امام آنانرا با سخنانی که ترجمه آن چنین است اندرز می دهد و از دوزخ می ترساند و به برداشتن توشه آخرت می خواند:

«کار از روی دل چنان کنید که گوئی از بیم جان کنید. من چون بهشت جانی را ندیده ام خواهان آن آسوده و از پای نشسته، و نه چون دوزخ ترسنده از آن خفته و از بیم رسته.

بدانید آنکه حق او را سود ندهد باطل زیانش رساند و آنکه به راه نیفتد گمراهی به هلاکتش کشاند. شما را فرموده اند بار بر بندید و توشه بگیرید. من بر شما از دو چیز بیشتر می ترسم: دنبال هوای نفس رفتن و آرزوی دراز در سر پختن. پس تا در این جهانید از آن چندان توشه بردارید که فردا خود را بدان نگاهداشتن توانید.»

و چه نکو نوشته است سید شریف در پایان این خطبه که «گر سخنی بود که مردم را به زهد کشاند و به کار آخرت ناچار گرداند این سخن است و دربارہ آن بس که دل را از آرزوها چنان برکنند که روشن شود و پند پذیرد و بیش پی کار دنیا نگیرد.» و نیز این سخنان:

«اما مردمانی دیگرند که یاد قیامت ذیده شان را فرو خوابانیده و بیم رستاخیز سرشکشان را روان گردانیده یا از مردم گریزانند و یا مقهور و ترسان، یا خاموش و دهان بسته یا از روی اخلاص به دعا نشسته یا گریان و دل شکسته. در کنج گمنامی خزیده و خواری و مذلت را بجان خریده...»

پس دنیا را خرد مقدارتر از پر کاه و گیاه خشکیده بینید. و از پیشینیان خود پند گیرید، پیش از آنکه پسینیان از شما عبرت گیرند. دنیای نکرهیده را برانید چه او کسانی را از خود رانده است که بیش از شما شیفته آن بوده اند.»

نبرد بصره که نخستین درگیری در حوزه مسلمانی است هر چند به سود خلیفه وقت پایان یافت، لیکن اندک اندک اثری تا مطلوب در ذهن گروهی که ایمانی درست نداشتند باقی گذارد. نبرد صفین و رویارویی گروههای يك خانواده باهم این نگرانی را بیشتر کرد و دامنه اثر آنرا در دلها گسترده تر. تا آنجا که آنانرا در رفتن به میدان کار زار بی رغبت ساخت، چنانکه هر يك کار را بعهده دیگری می انداخت در خطبه هائی که پس از اعتراض آنان به رأی داوران خوانده شده امام از ضمیر این دسته خبر میدهد. و ایمان و اخلاص خود و مسلمانان عصر پیغمبر را فرا یاد آنان می آرد:

«ما در میدان کارزار با رسول خدا بودیم. پدران، پسران، برادران و عموهای خویش را می کشتیم و درخون می آلودیم، این خویشاوند کشی ما را ناخوش نمی نمود بلکه بر ایمانمان می افزود، که در راه راست پابرجا بودیم و در سختی ها شکیبنا و در جهاد با دشمن کوشا. گاه تنی از ما و تنی از سپاه دشمن به یکدیگر می جستند و چون دو گاو نر سر و تن هم را می خستند. هر يك می خواست جام را به دیگری به پیماید و از شربت مرگش سیراب نماید. گاه نصرت از آن ما بود و گاه دشمن گوی پیروزی را می ربود.... به جانم سوگند اگر رفتار ما همانند شما بود نه ستون دین برجا بود و نه درخت ایمان شاداب و خوش نما.»

و آنجا که می بیند هم چشمی های قبیله ای که در عصر رسول خدا (ص) از میان رفته بود زنده گردیده و ازدی به رقابت تمیمی ایستاده و مضری با یمانی درافتاده می فرماید:

بدانید که شما پس از هجرت و ادب آموختن از شریعت به خوی
بادیه نشینی بازگشتید. و پس از پیوند دوستی دسته دسته شدید. با اسلام
جز به نام آن بستگی ندارید، و از ایمان جز نشان آنرا نمی شناسید. می
گوئید به آتش می سوزیم و ننگ را نمی توزیم گویا می خواهید اسلام را
دگرگون کنید با پرده حرمتش را دریدن و رشته برادری دینی را بریدن...»

با توجه بدین وضع اجتماعی است که ما از سر تکرار تقوی و
تحریر بدان درسرخنان امیر مؤمنان و پی در پی ترساندن یاران خویش از
کیفر آن جهان آگاه می شویم و بلاغت را به معنی حقیقی آن در این خطبه
ها می یابیم.

اما آنچه این اثر را از دیگر نمونه های سخنان بلیغ جدا و خواننده
آنرا در چهار موج إعجاب رها می سازد، تنها مطابقت سخن با مقتضای
حال نیست، هر چند در این باب به کمال است. آنچه سخنان امام(ع) را تا
بدان درجه بالا برده که گویند برتر از سخن آفریده و فروتر از گفته آفریننده
است، رنگی است که از کلام پروردگار در گفتار علی(ع) می بینیم.
گفتاری بی اندیشه پیش و بی آموختن از استادی، - کم یا بیش -.

می دانیم هر گوینده که در فن سخنوری به کمال رسد و هر
نویسنده که در میدان ترسل پیش افتد باید سالها در محضر استادان زانو
زند تا هنر گویندگی و یا نویسندگی را بیاموزد. حالی که امام بزرگوار جز
محضر رسول اکرم دبستانی ندیده و جز از آورنده قرآن از کسی درس
بلاغت نشنیده. آنگاه خواست او از این سخنان نه ترسل است نه انشاء و
نه کوشش در آوردن سجع، یا ترصیع، یا موازنه یا طباق یا مراعات النظیر
و دیگر هنرهای لفظی و معنوی. با این همه چنانکه می بینیم سخنان وی
آراسته به چنین زبورهاست.

این خطبه های گوناگون به حکم ضرورت در جمعه ها و یا در
اجتماع مسلمانان القاء گردیده است و بدون تردید گوینده پیش از آغاز

خطبه در لفظ نیندیشیده و قبلاً معنی را در خاطر نسنجیده، اما آنچه از معنی در قالب لفظ آورده است زبور صناعت را یکی پس از دیگری هر چه زیبا تر و متناسب تر به خود می گیرد. مجموعه سخنان امام پندی است یا حکمتی، تعلیمی یا ارشادی، تهدیدی یا تشویقی، عبرتی یا موعظتی، تشریفی و یا کرامتی که گاه در صلابت چون صخره های سخت است که از ستیغ کوهی بلند فرا زیر آید و به ژرفای دریایی خروشان فرو ریزد و صدمت آن در این سو و آن سو آوا در افکند، و گاه در نرمی چون شبنم بهاری که بر برگ گل نشیند یا نسیم سحر گاهی که چهره خفته ای را نوازش دهد. در بیم چون صاعقه ای که زمین را بلرزاند و در امید چون آبشاری که از فاصله ای نزدیک آهنگ موزون خود را به گوش جگر تافته ای رساند.

این جنس انشاء سخن، فن کس یا کسانی نیست که بتوانند از راه تدریس و محاورت و تمرین و ممارست بر آن دست یابند، موهبتی است خاص که از خزانه علم الهی به نادره مردان جهان تفویض می گردد.

درباره نهج البلاغه و محتوای آن از دیر باز بحث ها شده و شرح ها و تفسیرها به زبان های گوناگون بر این مجموعه نوشته اند، اما هر چه نوشته باشند و هر چه بنویسند باز هم حق این سخنان را نگذارده اند.

نهج البلاغه دائرة المعارفی از فرهنگ اسلامی است: خداشناسی، و جهان فرشتگان، پیدایش عالم، طبیعت انسان، امتهای و حکومتهای نیکوکار و یا ستمباره اما نکته اصلی این است که در سراسر این سخنان، خواست امام تدریس علوم طبیعی و جانورشناسی یا فهماندن نکته های فلسفی و یا تاریخی نیست.

سخنان علی در طرح این گونه بحث ها همچون قرآن کریم است که به زبان موعظت از هر پدیده محسوس یا معقولی نمونه ای روشن و قابل درک در پیش چشم شنونده قرار می دهد، سپس آرام آرام او را با خود به

سر منزلی می برد که باید بدان برسد، به درگاه خدا و آستان پروردگار یکتا.

آنجا که سخن در خلقت آسمان و زمین و آفتاب و ماه و ستاره و کوههاست، به زبان اندرز یاد می دهد که آنچه آفریدگار به آفریدگان بخشیده خیر محض است، اما انسان ناسپاس حق این همه نعمت را نمی گزارد و از راه خدا به راه شیطان می گردد و بخشش الهی را در راه انگیختن شر و بر پا کردن فتنه صرف می کند، و آنجا که تذکار داستان پیشینیان است، به حاضران تعلیم می دهد که روزگار آیتت عبرت است و گذشته را در آن توان دید اما عبرت گیرنده کی و چه کسی است؟ ببینید امتهای از میان رفته و در زیر خاک خفته چه کردند و چه دیدند کار نیک آنان را تقلید کنید و از ارتکاب کار زشتی که به نابودی آنان منتهی گشت پرهیزید.

در خلال این اندرزها گاهی هم به اصحاب خود می نگرد و به حال و کردار آنان می اندیشد، ناگهان کوهی از اندوه و دریغ بر دل او فرود می آید و آن هنگامی است که دیده حقیقت بین را از مردمی که پای منبرش نشسته اند می بندد و به افقی دورتر می گشاید به روزگار محمد (ص) و یاران پاکدل او که با اعتقاد به خدا و روز رستاخیز نصرت دین را بر سود دنیای خود مقدم داشتند. دیگر بار به جمع حاضران می پردازد و می بیند هنوز از آن زمان بیش از سی سال نگذشته است، چه شد که در این فاصله کوتاه مسلمان نماهاجای مسلمانان راستین نشسته اند؟ مردمی که چون دنیا به روی آنان خندید خدا را فراموش و امام خود را نافرمانی کردند. آن مردم که گردن ها را می کشیدند و بر خود می بالیدند که ما در راه خدا شهید داده ایم و خود نیز در آرزوی شهادتیم کجا رفتند؟ چرا اینان که گرد مرا گرفته اند تن آسانی را برکشته شدن در راه دین ترجیح می دهند و هر يك می کوشد تا این وظیفه دینی را به گردن

دیگری اندازد؟

به مساوات و ایثار مسلمانان در صدر اسلام می نگرد که چگونه دیگری را بر خود مقدم می داشتند و می کوشیدند خود را از آلوده شدن به مال دنیا پاک نگاه دارند. اکنون چرا چنین مال اندوز و دنیا پرست شده اند؟ این نمونه ها و دهها نمونه دیگر محتوای خطبه های امام است.

نامه ها بیشتر دستور کار حکمرانان است که: چگونه با طبقات مردم رفتار کنند و چسان در نگهداری خزانه ملت بکوشند. در هزینه صرفه و صلاح جامعه را در نظر بگیرند. امام مضمون این نامه ها دستور حاکم نیمه از پهنه مسکونی جهان آن روز که به عاملان زیر دست خود فرمان می دهد نیست، نوشته پدری مهربان، سالخورده و سرد و گرم روزگار چشیده است که به فرزندان نو رس خویش می آموزد تا در نبرد زندگی چگونه با مشکلات روبرو شوند.

درباره فقره ها و جمله های کوتاه از خود چیزی نمی نویسم، و نوشته ام را یکبار دیگر با قضاوت امام ادیبان عرب عمر و بن بحر ملقب به جاحظ می آریم.

«اگر از سخن علی جز همین نکته را نداشتیم آن را شافی کافی و بی نیاز کننده می یافتیم بلکه افزون از کفایت و منتهی به غایت می دیدیم.»

برای آن که نپندارند دلبستگی نگارنده به مذهب شیعه و شیفتگی وی به مکارم اخلاق و صفات انسانی علی علیه السلام او را به چنین داوری واداشته است، تنها ترجمه يك فقره از مقدمه شیخ بزرگوار محمد عبده رحمه الله علیه مفتی پیشین دیار مصر را که از علمای سنت و جماعت است می نویسم تا معلوم شود صرافان سخن بدین گنجینه گوهر چه نظری دارند و چه ارجی می نهند:

«هنگام خواندن چون از عبارتی به عبارت دیگر می پرداختم می

دیدم جولانگاه اندیشه و دیدگاه بصیرت تغییر می یابد. گاهی خود را در جهانی از معانی بلند می دیدم که در پوششی از لفظهای رخشان و خیره کننده، به زیارت جانهای پاک می آید و در دلهای زدوده از غل و غش رخت می گشاید... و گاهی جمله و عبارتها چنان می نمود که گویی باچهره های عبوس و درهم ریخته و دندانهای بر یکدیگر فشرده و چنگال عقابان درهم شکننده آماده حمله روبرو هستم و گاه عقلی نورانی را می دیدم که با آفریده جسمانی همانندی ندارد. از کاروان خدایی جدا شده و با روح انسانی پیوسته و پس از آن که آن را از آلودگی وسوسه ها پاک ساخته تشریفی از عالم طبیعت بدو پوشانده سپس آن را با خویش به ملکوت اعلی برده و تا پایگاه تجلی نور الهی رسانده و در کنف قدس ربوبی ساکن کرده است، و گاهی خطیبی را می دیدم که والیان امت را مخاطب ساخته با صدایی رسا آنان را تعلیم می دهد و راه صواب و خطا را به ایشان می نمایاند و دقائق سیاست را به آنان می آموزد و از پیمودن راهی که به ورطه گمراهی پایان می یابد، برحذر می دارد.»

آری چنین است سخنان علی علیه السلام. گفتاری فروتر از کلام خالق و برتر از سخن مخلوق.



بقلم: سید اختر حسین
مرکز زبانهای افریقایی و آسیایی
دانشگاه جواهر لعل نهرو، دهلی نو - بهارت

نگاهی به شخصیت

علی اکبر دهخدا

اواخر قرن نوزدهم و اوایل قرن بیستم میلادی، قرن علی اکبر دهخدا است. نام دهخدا با نهضت مشروطه، روزنامه نویسی، فرهنگ نویسی، کارهای ادبی و پژوهشی همراه است. در تاریخ ادبیات ایران کمتر کسی یافت می شود که همانند دهخدا فعالیت های گوناگونی داشته باشد و آثار با ارزشی از خود بیادگار گذاشته باشد. برای شناخت چهره واقعی دهخدا زمان و مکان و آثارش باید بررسی شود.

دوره دهخدا، دوره ای بود پر آشوب که کشورهای خارجی با سر نوشت ایران بازی می کردند. دستگاه دولتی و سیستم های مالکین، فاسد و پوسیده بود. در این اوضاع تیره و شوم نهضت مشروطه بروز می کند، و مشروطه خواهان امید تازه ای را در دل ایرانیان زنده می کنند. مبارزه علیه استبداد آغاز می شود، و حق جویان صحنه سیاسی و اجتماعی کشور را تحت

نفوذ خود قرار می دهند، دهخدا در چنین اوضاعی چشم می گشاید، و مانند سرباز مسلح با حربه قلم خود به جنگیدن با استبداد می پردازد. دهخدا در تمام زندگی خود سرشار از روح وطن دوستی بوده است و این خصلت را در بچگی از پدر خود فرا گرفته است:

هنوزم ز خردی به خاطر در است
 که در لانه ماکیان برده دست
 به منقارم آنسان به سختی گزید
 که اشکم چرخون از رگ آندم جهید
 پدر خنده بر گریه ام زد که "هان"
 وطن داری آموز از ماکیان"

در سروده های او چهره دهخدای شاعر، آزادیخواه و مشروطه طلب پیدا است. در غزل معروف وی، در ردیف "نمی خواهم" چهره شاعر و چهره آزادیخواه روشنتر می گردد. شاعر افکار تازه و بکر را در چهارچوب کهن فارسی می ریزد و با آب و تاب مسائل ملت ستم دیده آن دوره ایران را بیان می کند. او همانند قهرمان در ظلمت استبداد برای حصول حقوق برابری، برادری، محبت و صفا دست می زند، نمونه شعر وی در ذیل می آید:

مرا این خاصیت ارث است از آبا که من کس را
 ز خود برتر نمی تاہم ز خود کمتر نمی خواهم
 چو بر عشق است و بس بنیان و بیخ و پایه هستی
 جدال و جنگ و جر و بحث و چون و چر نمی خواهم
 زن بی شوی و طفل بی پدر، مام پسر کشته
 رخ زرد و دل خونین و چشم تر نمی خواهم
 اگر خود سیر گردون است و حکم انجم و اختر
 من این گردون، من این انجم، من این اختر نمی خواهم

نوای يك جهان است این که از حلقوم من ریزد
من این از خود نمی گویم، بخوام ورنمی خواهم
دهخدا به زبان مردم عامیانه شعر می سروده است. وی سنت شکن
است، چون از گل و بلبل سخن نرانده، و از طرفی دیگر سنت گرا است. چون
شعرای بعدی به تقلید از وی به زبان عامیانه مردم شعر سروده اند. "رؤسا و
ملت" شعری است از دهخدا که در آن دهخدا بزبان بسیار ساده وضع
مستضعفین را مطرح می کند. اگر همراه این منظومه نظر بچی آریان پور
نقل شود، بی مناسبت نخواهد بود:

"در قطعه" روساء و ملت" که طی آن به کنایه از وضع استبداد انتقاد
شده "رؤسا" در نقش مادر ناتوان و "ملت" به صورت بچه بیماری تصویر
شده است که در میان بازوان مادر از گرسنگی جان می دهد:

گریه مکن لولو میاد می خوره

گریه می آد بزیزی رو می بره

از گشتنگی، ننه دارم جون می دم

گریه مکن فردا بهت نون می دم

باخواندن سه نوع شعر دهخدا به نظر مرحوم دکتر معین اشاره می
شود که اشعار دهخدا را به سه قسم تقسیم کرده است. اول اشعاری که به سبک
متقدمان سروده، دوم اشعاری که در آنها تجدد ادبی بکار رفته و سوم اشعار
فکاهی که به زبان عامیانه است.

دهخدا روز نامه را برای تماس مستقیم با مردم وسیله ای قرار داد و از
این طریق توانست ملت ظلم دیده را بیدار کند. در روزنامه "صور اسرافیل"
هر گونه موضوع اجتماعی و سیاسی، از ترك عادت گرفته تا تجاوز روس به
ایران را مطرح می کرد. "چرند و پرند" نام قسمت فکاهی "صور اسرافیل" بود
که تحت آن عنوان مقاله های فکاهی و پرتنز و نیشدار دهخدا با امضا، خود
یا «دخوعلی شاه» چاپ می شد. به نظر می رسد که مقصود دهخدا از روز

نامه نویسی دو گونه بود. اول اینکه مردم مشروطه خواه سرگرم و فعال باشند و نسبت به حقوق خود بیشتر آگاهی پیدا کنند. دوم اینکه وی می خواست روز نامه نویسی بسیار کامل را در ایران رایج کند و چون می دانست که خریدار روز نامه اش مردم عامه هستند؛ لذا به زبان آنها به روز نامه نویسی می پرداخت. "صور اسرافیل" بعلت همین ویژگی بین مردم بسیار محبوبیت داشت. روی این حساب می شود گفت که علی اکبر دهخدا هم در نهضت مشروطه و هم در روزنامه نویسی سهم بزرگی را دارد و خدمت بزرگ دهخدا این است که وی "توجه وافر به اشاعه زبان توده مردم داد."

در طول تاریخ ادبیات فارسی مسئله زبان معیاری که مورد نیاز همگان قرار گیرد وجود داشته است. بین زبان کتابی و عامیانه فاصله بزرگی وجود داشته که در آن جهت شیخ اجل سعدی گام بسیار مؤثر برداشت اما زیاد موفق نگردید. دهخدا که در ادبیات و هم در زبان شناسی صاحب نظر بوده، فاصله مذکور را بدقت مطالعه کرد و زبانی را معرفی کرد که هم برای تحریر و هم برای تکلم مفید باشد، یا بعبارت دیگر وی می خواست چنان زبانی را رواج دهد که مردم آن را بپذیرند. لذا بعد از انتشار روزنامه "صور اسرافیل"، عده ای از نویسندگان مانند سید محمد علی جمالزاده و صادق هدایت از آن مایه گرفتند و هنوز هم زبان مردم که به تحریر و تکلم به کار می رود از زبان "صور اسرافیل" دهخدا مدیون می باشد.

چنانکه در آغاز تذکر داده شد شخصیت دهخدا چند بعدی بود. دهخدا بیشتر از همه برای کارهای پژوهشی و تحقیقی معروف است. کتاب "لغت نامه دهخدا" که یکی از پر افتخار ترین کتب فارسی به شمار می رود، در صد جلد تهیه و تدوین شده است. دهخدا برای تألیف این لغت نامه چهل سال بسی رنج برد که بعد از وفات وی، مرحوم دکتر معین کار تکمیل آن را بر عهده گرفت که با فوت ایشان این کار بزرگ نا تمام ماند و در حال حاضر استاد دکتر سید جعفر شهیدی عهده دار این کار مهمی هستند. ویژگی لغت

نامه دهخدا از این قرار است:

(۱) بزرگترین فرهنگ فارسی است که تا امروز تألیف و منتشر شده است.

(۲) سیر تاریخی کلمه در این لغت نامه نشان داده می شود.

(۳) تحول معنی هر لغت و کلمه در طول تاریخ زبان فارسی روشن می گردد.

همچنین "امثال و حکم" دهخدا در چهار جلد چاپ شده است، که این مجموعه هم از آثار پر ارزش ادبیات فارسی محسوب می شود. استاد دهخدا در این اثر خود سعی نموده است که ریشه و معنی و کار برد امثال در دواوین شعراء را پیدا کند. مثلاً، ضرب المثل است: "اگر موش و گربه بهم سازند وای به دکان بقال" ایرج میرزا این مثل را در شعر خود بکار می برد:

گر صلح میانه گربه و موش
بریاد رود دکان بقال

استاد دهخدا گذشته از این کتابهای مستطاب، کارهای بی شمار ادبی و تحقیقی را از خود به یادگار گذاشته است مانند ملحقاتی بر دیوان ناصر خسرو و رساله ابو ریحان البیرونی.

در سال ۱۹۵۶ء دل طپنده دهخدا با سکتی از حرکت باز ایستاد. وی رو در زیر خاک کشید و به کوی معبود شتافت. اما نوشته های طپنده وی هنوز زنده و پاینده برای نسلهای آینده باقی است:

گل همین پنج روز و شش باشد
وین گلستان همیشه خوش باشد



دکتر حکیمه دبیران
دانشگاه پنجاب - لاهور

او لین و آخرین دیدار با

خواجه عبدالحمید عرفانی

هر گز نمیرد آنکه دلش زنده شد به عشق

ثبت است بر جریده عالم دوام ما

(حافظ شیرازی)

با آنکه در مدّت اقامتم در پاکستان فقط یکبار توفیق دیدار استاد عرفانی را داشتم، لیکن همان یکبار ملاقات آنقدر مفید و پر شور بود که جذبه روحانی و عرفانی وی مرا به خواندن حدیث عشقش وا داشت و به تحقیق و تدقیق در دیگر آثار فکری و قلمی وی بر انگخیت. البتّه قبل از این ملاقات ذکر خیر استاد را بسیار شنیده بودم و بامطالعہ رساله یکی از دانشجویان با عنوان "عرفانی و خدمات او به زبان فارسی"، کم و بیش با احوال و آثار او آشنا شده بودم.

شوق و شوری که در او کین و آخرین دیدار، در ضمن شنیدن خاطراتش

خاطراتش در مورد ایران دریافتیم، در کتابهایش بعینه مشاهده کردم. مرحوم عرفانی به توفیق خدمت در مدت مأموریت خویش در ایران بسیار افتخار می کرد و در همان جلسه خلاصه و دور نمایی تمامی دوران اقامت خود در ایران را پیش نظر آورد و برای من نیز ترسیم نمود. شاید بظاهر سنجیتی در احوال فعلی من و زمان مأموریت خویش در ایران می دید و این بیت غالب را گویای حال هر دوی ما:

بیاورید گر اینجا بود زباندانی
غریب شهر سخنهای گفتنی دارد

اما آنچه بیش از آنهمه اظهار لطف و همدلی و همزبانی استاد مرا مشعور ساخت، سعی و همت والای وی در شناساندن افکار و اشعار علامه اقبال به ایرانیان و ابلاغ پیام وی به ایشان بود و بالا تر از همه افتخار و مباهات به توفیق در انجام این مهم، لذا بنظر اینجانب مصداق آیه کریمه "والذین جاهدوا فینا لهندبهنم سبلنا" را در عمر پر برکت ایشان می توان دید.

این توفیق نتیجه عشق او به ایران و علاقه کامل به علامه اقبال لاهوری است که با توجه به صحبتها و اشعار و آثار آن مرحوم، هریک را جداگانه مورد بحث قرار می دهیم.

عشق او به ایوان: شادی و شگفتگی که در روی پرفسرای استاد عرفانی هنگام ذکر کلمه ایران دیده می شد خود بتنهائی گویای محبت خالصانه او به ایران و ایرانیان، و حاکی از يك دوران طلائی با خاطرات ارزشمند بود. و چون قلم از وصف آن شور و شوق ناتوان است، پاره ای از سخنان و اشعارش را گواه می آوریم،

مرحوم عرفانی در چکامه ای باعنوان "معراج خیال" که تحت تأثیر ملای روم سروده است، عاشقانه و عارفانه از ایران سخن می گوید و اظهار می دارد آشنائی را که می خواسته، یافته است. وی این همصحبتی و

همدمی را تولدی دوباره می نامد، گوئی با بال و پر ملاتک به پرواز در آمده و پیر رومی را باخود هم آواز دیده است.

ای خوشا آن صبح مهر انگیز من
وی خوشا آن روز عشرت خیز من
از زمین تا آسمان پرواز من
من کیم؟ روح الامین دمساز من

چشم من می دید هر جا نقش آب
زورق جان مضطرب اندر سراب
روز و شب گشتم به پهنای جهان
تا ز یار همدمی یابم نشان

ناگهان از آسمان آمد فرود
دلبری زیبا تراز بود و نبود
طلعتش زیبا تراز حور و پری
از نگاهش نور مهر و مشتری

زد جهان روشن به نور ایزدی
نور جاویدان و نور سرمدی
از جبینش عقده دلها گشاد
حرف نرمش روح را جام مراد

افتخار آدم خاکی از او
گرد راهش آسمان توبه تو
اسم او از بهر من ایران بود
اسم جانان خویتر از جان بود

آشنا یانه به من آواز داد
 برق سینا در روانم اوفتاد
 در جهان تازه ای زادم اگر
 یافتم من از ملائک بال و پر

ای خوشا آن صبح جان افزای من
 خوشتر از امروز من، فردای من
 از زمین تا آسمان پرواز من

پیر رومی گشته هم آواز من (۱)

(حدیث عشق ص ۶۳ تا ۶۶)

در مثنوی دیگری که با الهام از غزل خواجه حافظ به مطلع:

خوشا شیراز و وضع بی مشالش
 خداوندا نگهدار از زوالش

سروده است از محبت خواجه شیراز مهد حیات و پرورش سعدی و حافظ
 سخن می گوید. مرحوم عرفانی اظهاری در دارد که از برکت وصفای شیراز
 و تحت تأثیر این دو سخنسرای عرفانی، ذوق سخن را آموخته و معنویت
 را اندوخته است:

خوشا شیراز خاک خوش خصالی
 خوشا نور جمال بی زوالی
 ندیدم خوشتر از شیراز جانی
 نه بهتر از هوای او هوائی

زمین صدق و اخلاص و یقین است
 فضا زیر پر روح الامین است

گره از غنچه معنی گشاده است
مرا ذوق سخن هم یاد داده است
* * *
الا یا ایها الساقی شنیدم
ز جام او می باقی کشیدم
به یاد آب و گلگشت مصلی
دگر هم رقص باشم بامسیحا (۲)
(حدیث عشق ص ۷۱)

استاد عرفانی بدانجهت به شیراز عشق می ورزد که گوش جاننش
نوای روحبخش غزلهای سعدی و حافظ را از فضای پرفضای آنجا می شنود.
عرفانی آنچنان با غزلهای حافظ آشناست که آن را معراج غزل فارسی می
داند. در مقدمه کتاب غزل فارسی اقبال می گوید:

بطوری که همه درستداران زبان فارسی می دانند
مقبول ترین صنعت شعر فارسی، غزل است و اگر ملحقات
غزلیات حافظ را نا دیده بگیریم، بطور کلی غزل حافظ
از حیث انتخاب الفاظ و ترکیبات و بحور و قوایی و ردیف و
تراش و تزیین کلمات، موسیقی و هم آهنگی و امتزاج
معانی و زبان معراج غزل فارسی است. صد ها شاعر در
ایران و هند و پاکستان کوشیده اند که آن طائر لاهوتی را
که آزاد و بی پروا در زیر آسمانها و بر بالای آسمانها بی حد
و حصر در پرواز است، دنبال کنند، اما پر و بال آنها باری
نکرد و بعد از جهشهای کوتاهی در هوا و فضای حافظ به
سطح خود باز گشت نمودند."

اگرچه بعد از آن حساب اقبال را از دیگران جدا می کند و او
را شاگرد و مقلد حافظ و درعین حال صاحب سبک مخصوصی به خود می

داند، لیکن در همین مقاله می نویسد: "از میان غزلهائی که در مجالس شعر و ادب تهران در حضور اساتید دانشگاه قرائت کرده بودم، تعدادی غزل انتخاب کرده و با مقدمه و توضیح مختصری در آخر کتاب "رومی عصر" ضمیمه کردم. چه خوب می بود اگر عنوان این ضمیمه را "حافظ عصر" می گذاشتم ولی مناسب ندیدم و جسارت نکردم" "من بسیار مایل بودم که اقبال را "حافظ عصر" گویم. اما نوای حافظ شیراز از تمام وسایل ارتباط جمعی، از انجمنهای ادبی گرفته تا گوشه و کنار دور دست ترین مناطق شنیده. می شد..." "و من جسارت نکردم که دیوان غزلیات اقبال را دیوان حافظ قرن بیستم بخوانم." و اینست رمز علاقه عرفانی به شیراز، و راز عروج وی به آسمانها به یاد آب و گلگشت مصلی.

بهین ترتیب از هر شهری سخن می گوید، با معرفت کامل از اولیا و عرفای آن شهر نام می برد و نشان می دهد عشق او به شیراز و تهران و تبریز و بطور کلی ایران بخاطر جذبات معنوی بزرگان و سخنوران آن سامان است. استاد عرفانی در مثنوی دیگری به نام ارمغان آذربایجان که به یادگار مسافرت به آن استان در پائیز سال ۱۳۳۲ سروده است، به شیوه اقبال به زبان سؤال و جواب، احساس خود را از این سفر بیان می کند و شکوه این سر زمین یعنی زادگاه شمس تبریزی و شیخ محمود شبستری را بر تر از آسمان می داند.

سؤال: چه داری بهریاران ارمغانی

ز خاک پاک آذربادگانی

جواب: شکوه خاک برتر آسمان است

چه خاکی خاک آذربادگان است

به دامان ریخت آن والا مقامی

چه گللهائی ز گلزار دوامی

به شهر "شمس" گرم تاز بودم
به "شیخ شبستر" همراز بودم
بگفت ای عاشق رومی و اقبال
گشودی در دیار ما پر و بال



ولی از کوه و دشت ما گذر کن
ز فیض حرف ما در خود سفر کن
سفر کن جستجو کن خوشتن را
تو شمشیری ز کام خود برون آ



متاع ما دل گرم و جنون است
فروغ چشم ما از اشک خون است
بگیر از ما فروغ قلب و جان را
ز ما بستان دگر درد نهان را



نوای من نوای آن دیار است
دل من در تپش چون "شهریار" یار است
ز سوز و ساز باشد ار مغانی
ز خاک پاک آذربادگانی

(حدیث عشق ص ۷۲ و ۷۳)

و با همین بینش در غزلی خطاب به ایران با مطلع:

سر خوش از تست جان من جانم
نشئه دیگری نمی دانم

داند، با اظهار خوشحالی از رسیدن به ایران و بجزیران انداختن کشتی
خویش در این محیط عرفان می‌فرماید:
غزل انتخاب کرده و با خاک شیراز و مشهد و تبریز
عصر "خمیه کردم. با سرمه نور بهر چشمانم شقی خمیه را حافظ
عصر" می‌گذاشتم ولی من زکشمیر و خاک پاکستان
بودم که اقبال را "حافظ" برای ایرانم
اورشاد جسمی، از این غزل به دست فرین
مناطق شنیده. می‌بیند که این غزلیات اقبال را
دیوان حافظ فرین بسیار غزلخوانم
راز عروج روی به آسمان عرفانی به شیراز، و
عاشق خاک پاک ایرانم

(حدیث عشق ص ۶۹ و ۷۰)

خلاصه کلام اینکه استاد عرفانی سرعلاقه پاکستانیان به ایران و
ایرانیان، و ایرانیان به پاکستان و پاکستانیان را در چند جمله چنین بیان
می‌کند:

"ایران در نظر پاکستانیان عزیز و گرامی است، نه
بدین خاطر که الوند و دماوند و بیستون در آنجاست. بلکه
بدین سبب که این خاک وطن "سعدی و فردوسی و مولوی و
حافظ" است. بهمین طریق، ایران، پاکستان را به دیده
محبت و احترام می‌نگرد، چرا که این وطن "اقبال" است."

علاقه عرفانی به علامه اقبال لاهوری: مرحوم عرفانی به
شعر و فکر اقبال و مقام شامخ او در همه البعاد آشنائی داشته و به وجود
او افتخار می‌کرده است. در پیشگفتار کتاب غزل فارسی علامه اقبال می
نویسد: "باید عرض کنم من شخصا" مانند هزاران مسلمان شبه قاره هند و
پاکستان مدیون علامه اقبال هستم که در ما احساس تشخص ملی اسلامی

را بیدار و ما را به زیبا ترین و نشاط انگیز ترین و روح پرور ترین جهان معنی یعنی جهان ادبیات فارسی راهنمایی کرد. طبیعی است که من اقبال را بزرگترین شاعر و متفکر و عارف می دانم. وی برای من يك دائرة المعارف همه جهتی و همه گونی بوده است. "علامة اقبال نقاوه و خلاصة تاریخ ادبیات و معنویات نهصد ساله فارسی می باشد و در شعر فارسی وی، مولوی و سعدی و حافظ با آب و تاب تازه که چشم قرن بیستم را خیره می کند، تجلی کرده اند." وی پس از شرح خدمات خود در شناساندن شخصیت والای علامه و گزارش مبسوط سفر خود به ایران از این توفیق الهی که نصیب وی گشته است، زبان به شکر می گشاید و می فرماید: "خداوند تعالی این ضعیف را آنچنان توفیق داد که توانست علامه اقبال را طوری معرفی نماید تا قبل از مراجعت به کشور خود، ایرانیان او را به عنوان "اقبال ما" قبول کردند."

باید اذعان داشت که بحمدالله "عرفانی ما" دین خود را در تبلیغ افکار و آثار "اقبال ما" بنحوا حسن ادا کرد. بسیاری از اساتید و دانشوران ایران معترف به این حقیقتند از آنجمله مرحوم استاد دکتر ناظرزاده کرمانی فرموده است: "کسانی که کتاب "رومی عصر" تألیف آقای عرفانی را خوانده اند به آسانی با من همداستان می شوند که او در تحلیل و تشریح عقاید و نظریات محمد اقبال، شاعر بیدار دل و الهام بخش پاکستان قدرت و دقت بسیار نشان داده و با هنرمندی از عهده شناساندن طرز تفکر آن مرد بزرگ بر آمده است."

استاد دکتر محمد حسین مشایخ فریدنی در شماره اخیر کیهان فرهنگی که در زمان حیات استاد عرفانی انتشار یافت، می نویسد: "خواجه عبدالمحید عرفانی وابسته فرهنگی و مطبوعاتی پاکستان در تعرفه اقبال به ایرانیان سعی جمیل بکار برد."

ضرورت این امر مهم را نه تنها خود عرفانی در یافته بود. بلکه



دکتر محمد ریاض استاد فارسی، روح خالقه خا بدیعه یه این

اسلام آباد ایله نوا، مشیرین نشان، زبور لیکه نقوش المیر

خاله کشیه بنیاد، سوار لیکال، زبانه، لکنا و لکنا

کابل، زبانه، خیمانه، لکنا، زبانه، لکنا، لکنا

زبانه، لکنا، لکنا، لکنا، لکنا، لکنا، لکنا

استاد و شاعر فارسی

سید محمد عبدالرشید فاضل



رود کاویری یکی نرمک خرام

خسته ای شاید که از سیر دوام (۱)

ای در و دشت تو باقی تا ابد

نعره لا قیصر و کسری که زد (۲)

اشعار فوق علامه محمد اقبال الی آخر منظومه ها بویژه، سی و اند سال پیش از زبان مؤثر و شیرین استاد سید محمد عبدالرشید متخلص به فاضل نخستین بار در دوران درس طنین انداز گوش این نویسنده شده و هنوز هر موقع که ذکری از استاد باشد یا از صفحات اشاره شده کتب "جاوید نامه" و مثنوی "پس چه باید کرد" مروری کنیم لابد به یاد ایام دانشجویی دوره های متوسطه و لیسانس می افتیم که در "کالج اردو" دائر در کراچی، طبق برنامه دروس فارسی دانشگاه آن شهر گذرانده بودم و حالا که دوست بسیار عزیز بنده دکتر سید سبط حسن رضوی مدیر محترم

دانش که تجدید تقاضا فرمودند که مقاله ای درباره استاد و شاعر فارسی جناب سید محمد عبدالرشید فاضل برای دانش بنویسم، آن خاطرات دیرینه تازه گشت و چهره درخشان استاد فاضل که واقعاً اسم باسی هستند، از افق خاطرات شیرین ماضی طلوع نمود ذکر این دو منظومه فوق من باب مشتق از خرواری بوده و آلا درباره فصاحت و صراحت بیان استاد فاضل رو بهمرفته همه آشنایان وی رطب اللسان بودند و اینجانب خودم بارها مستفیض گشته ام.

مختصری از احوال:

استاد سید محمد عبدالرشید فاضل، فرزند سید نثار حسین متخلص به نثار (۱۸۶۱ - ۱۹۶۴م) می باشد، او در حدود سال ۱۹۰۷م در قسمت قرولی راجپوتانه چشم بگیتی بگشود. بعد از تفکیک شبه قاره، قرولی اینک بخشی از استان راجستان هند قرار گرفته است.

استاد فاضل پس از آموختن خواندن قرآن مجید، بآموختن درس نثر و نظم فارسی پرداخت. او در مدرسه فیض عام، سید مهربان علی دروس متداول را با تمام رسانید. در آن زمان، کتب گلستان سعدی، اخلاق محسنی، انوارسهبیلی، انشای جامی، رقعات عالمگیر، بوستان سعدی، سکندر نامه نظامی، دیوان حافظ و چند کتب دیگر شامل نصاب درس بوده اند. استاد بعداً امتحانات عالی زبانهای اردو و فارسی را از دانشگاه پنجاب لاهور گذرانده در سال ۱۹۴۴م باخذ فوق لیسانس در اردو و هم در فارسی نایل آمد. استاد زبان عربی و طبابت و خوش نویسی را هم تا حد وافق یاد گرفته است.

استاد فاضل شغل معلمی را برگزید و از سال ۱۹۳۱ الی ۱۹۴۹م یکی پس از دیگری، در دو دبیرستان ایالت جیپور، بتدریس زبانهای اردو و فارسی و غیره پرداخت. دو سال بعد از تاسیس پاکستان، در سال ۱۹۴۹م،

استاد فاضل، مانند هزارها افراد مسلمان دیگر، باین کشور (۳) مسلمان نشین، از جے پور (وسط هند) هجرت کرد و در کراچی سکنی گزید، در همان سال کالج بزرگ موسوم به "اردو" درین شهر دائر گردید و استاد فاضل کرسی زبان و ادبیات فارسی را در آن احراز نمود. او بعد از ۲۲ خدمت در سال ۱۹۷۱م باز نشسته شد. در دوران تدریس محصلان، استاد فاضل کلاسهای عالی زبانهای اردو و فارسی و دانشجویان امتحانات دوره های متوسطه و لیسانس و فوق لیسانس را تعلیم می داده است. (۴)

محیط شعر گوئی و علمی:

استاد فاضل در پانزده سالگی شعر گوئی به اردو و فارسی را آغاز کرد. خوش بختانه او از محیط خانوادگی علمی برخوردار بوده و پدرش سید نثار حسین متخلص به نثار شاعر اردو و فارسی بوده و احياناً به غزل سرائی هم پرداخته است. مجموعه کلام وی را فرزندش استاد فاضل، در سال ۱۹۸۰م بعنوان "گنج معانی" مرتب ساخته از کراچی منتشر نموده است. پدر استاد فاضل درس نظامی، بوده و در سایر علوم و فنون متداوله عصر تبحر داشته است خاصه در زبان و ادبیات فارسی.

فارسی سوانی پدر و فرزند:

مولانای نثار و استاد فاضل شاعران صاحبان دیوان اند. استاد فاضل غیر از مرتب ساختن (۵) کلام پدرش، کلام اردو و فارسی، خودش را نیز بعنوان "نقوش جاویدان، مدون نموده بچاپ رسانده است.

پدر و فرزند هر دو شاعران و نویسندگان اخلاق آموز می باشند- يك غزل استاد فاضل بقرار زیر می باشد. برتصریح شاعر این غزل در سال ۱۹۳۷م سروده شده و در شماره مجله "هلال" فارسی متعلق به ژوئن ۱۹۶۲م هم چاپ گردیده بود. وزن و بحر این غزل در موارد مخصوص دو بیتیهها بوده است.

آنکه داند لذت آزارها
 بر نتابد پرسش غمخوارها
 زنده باشی چشم خون افشان من
 در اسیری دیده ام گلزارها
 جان و دل نذر ادائی می کنم
 من که عمری کرده ام این کارها
 با که گویم چیست این درد فراق
 کو خلد در سینه همچون خارها
 من در دلدار را جویم ولی
 پیش من آیند اینجا دارها
 هیچ پیمان با مراد من نه کرد
 آنکه با من کرد صداقرارها
 افسر اقبال بر سر داشتم
 من حوالت گشته ادبارها
 وای قسمت جنس نا پسران شدم
 من که بودم رونق بازارها
 کافرم گر چه مسلمان صورتم
 سبحه ها دارم پی زنارها
 کس نمی داند ز مشکل سهل تر
 بسکه آسان کرده ام دشوارها
 شور ها دارند بهر قاتلی
 بردری افتاده دل افکارها
 عقده ای از هیچ کارم وانشد
 آه از یاری که دارم کارها

آنکه ناواقف ز قانون حیات

از خدا داند سزای کارها

حیف از کوری خود نشناختم

پیش من دلدار آمد بارها

خون يك ارمان چه کردی جان من

در دل فاضل شکستی خارها

استاد فاضل مانند بعضی از احبابش در بدیهه گوئی و سرودن قطعه مرصع در صورت غزل مهارت بسزائی را داراست مثلاً یکی از یگانگان استاد، عبدالحمید خان افضل در سال ۱۹۷۱م مریض شد. استاد فاضل در صورت مکتوبی پرسان احوال این دوست شد و افضل بدیهه سرا در صورت قطعه غزل نما به تشکر پرداخت:

سر بستر هلاکم، بچه دل شنیده باشی

نشود چسان بصد رنگ که بسی تبیده باشی

چه پیام مهر خیزی که مجید داد دوشم

سخنی بدین نکوئی، ز دل آفریده باشی

دل من فدای آن دم که بفرط مهر دیرین

بگذشته خط نسیان، بصفا کشیده باشی

تو ز لطف دامن دل نه چنان رفو نمودی

که توان شناخت بینا ز کجا دریده باشی

زمن محب مخلص که سنجبل تو (۶) بودم

تو اگر رمیده باشی، ز خودت رمیده باشی

نظرم خطت با فروخت چو به بست چارمین تیر

شده لاجرم درنگی نه زمن کبیده باشی

چون ز حیدراست آباد ز کجا توان هلیدش

تو چنان که یاد داری که مرا هلیده باشی

سر بام چرخ شاتو (۷) بنهم به نزع خواهم

"به رخ تو دیده باشم تو درون دیده باشی" (۸)

استاد فاضل هم در قطعه مرصع مفصل تر به تجرید و تشبیه

پیمان محبت پرداخت:

غلط است این سراسر که گهی زمن جدائی

که بسوی دل چو بینم ز درون جان برآئی

تو بدان غلط سرودی غزل محبت من

که مرا ز من ربودی ز کمال دلربائی

سزد ار به بخت نازم که چو افضل یگانه

ز نقد جانم همه داغ ناروائی

تو هلاک خود چه گونی که هنوز يك زمانه

دل بدمم قدیمی به محبت آزمائی

بخدا چه شعر گفتمی، چه دُر یگانه سُفتی!

که خطا کنم چو گویم که کمی تو از شفائی

من و تو بیک زمانه چه بهارها که دیدیم!

گهی سیر باغ و صحرا، گهی آن سخن سرائی

گهی درس خواندن ما بحضور آن مکرم

که عیان ز چهره او همه نور پارسائی

گهی استفاده کردن ز کمال آن مسیحا

که به نکته های حکمت نظر ورا رسائی

به عیان اگر بخواهی ز یکی مراد طالب

ز دگر مراد قدسی که به عصر خود سنائی

چه کنم چو یاد آید گهی آن بهار رنگین

همه ناله صباحی همه گریه مسائی

همه میله همه ز راه راه ز ناله

تو بیا که باز آید دگر آن زمانه ما
بمن آن بهار بینی در دل اگر گشائی

غزل زیر را استاد فاضل در دوران جوانی و دانشجوئی سرود، این
در سال ۱۹۲۸م در دوران اقامت شاعر در لاهور سروده شد. این متن در
شماره عیدالفطر روزنامه "سیاست" چاپ گردید:

جورها با ما وفا با غیر، ای جان کرده ای
یاد می داری چه با ما عهد و پیمان کرده! ای
من که صد خورشید اندر سینه پنهان داشتم
چشمه‌دادی که در یک ذره حیران کرده ای
یک جهان بی خودی خواهد دل شوریده ام
ای ز دیدارت مرا آئینه سامان کرده ای
غیرتی دارم که با اغیار رو نتوان نمود
ای نگارم بسکه لطف خویش ارزان کرده ای
باز دل را از خیال دلبری آباد کن
مدتی شد بی خبر! کین خانه ویران کرده ای
بسکه جان دادن به هجرت مشکلی افتاده بود
ای سرت گردم ز وصل خویش آسان کرده ای
داد سامان جنونی مهرِ عالم‌تابِ عشق
ذره‌ای برده‌اشتی فاضل بیابان کرده ای

در شبه قاره پاکستان و هند از دیر باز شعر مجالس برپا می شده
که آنها را، مشاعره، می نامند. مشاعره های جالب هنوز هم برپا می شود.
استاد فاضل در دوران جوانی در اینگونه، مجالس، شرکت می جست و
طبق، مصراعهای طرح غزل می سروده است. غزل زیر بر مصراع "بیا صوت
تبسم بشنو از لعل خموش او" مطرح شده و در سال ۱۹۳۹م سروده شده
است.

چه افسون است یارب نرگس حیرت فروش او
 که باخود رفتگی دارم بصد انداز هوش او (۸)
 دران محفل بیان شوق را آماده می گشتم
 مگر آمد بکارم آن عتاب پرده پوش او ۸۲۶ / باب ۴
 دو عالم در نظر دارد که در کف ساغری دارد
 چه پروای کسی دارد کنون پیمانہ نوش او
 خوشا مردی که غافل نیست از کار خوش انجامی
 شود اندر سر فردا همه امروز و دوش او
 مگر درپیش داور خود فروشی های ها هیچ است!
 نصیبی گر برد این زاهد طاعت فروش او
 چه سودار ناله ام افلاک را در لرزه می آرد
 که برخود لرزه ها دارد چو آید تا بگوش او
 درینغ آید ترا در قتل ورنه عاشق زارت
 چه پروای سری دارد که باشد بار دوش او
 عجب هنگامه ها برپا نمود این نفس خود کامم
 کجا آید بگوشم فاضل آواز سروش او

غزل زیر "مشاعره" را مجله "هلال" در شماره سپتامبر ۱۹۷۱ م هم

بچاپ رسانده بود:

پیرمغان ما ورا آبِ حلال نام کرد
 آنکه غم زمانه را برمن و تو حرام کرد
 هستی ناقص من بود مصیبتی مرا
 جلوه بی نقاب او کار مرا تمام کرد
 آنکه نقاب روی او اطلس زر نگار چرخ
 گردش چشم خویش را گردش دهرنام کرد

چرخ کمینه خود بخواست خاک مرا دهد بباد
کوزه گری مگر مرا کوزه بساخت، جام کرد
من که نمی شناختم بند بلاتی را که چیست
کاکل خم بخم مرا دام نهاد، رام کرد

شعر، بویژه غزل، باید از نظر مجاز و حقیقت و لفظ و معنی جلب توجه نیاید و تنها صیغه واعظانه نداشته باشد، از این شعر اخلاق پرور استاد فاضل داد خواه خوانندگان است، با نقل نمونه ای از غزل دیگر، این بحث مختصراً درباره شعر استاد فاضل خاتمه می دهیم!

برای خاطر او کرد غارت يك جهان من
عدو را یار بودستی نگار دل ستان من
چسان باور شود او را چسان تسکین دهم خود را
که من در عشق او بریاد دادم خانمان من
نگار من بیا حال پریشانم قماش کن
که از بهر من مسکین زمین شد آسمان من
سرت گردم ز تو نقش همین امید می بستم
برسوی من افسانه کردی داستان من
دل مجروح و چشم خون فشان آورده ام هدیه
کرم باشد اگر افتد قبول این ارمغان من
چها از دستدارانت جفا و جور ها بینم
بداند این دل آشفته حال و ناتوان من
تو آن عیار از چشم سرشك آلود بفریبی

من آن نادان که دانم غمگسار و راز دان من
متاع عمر من بودی بدست دیگران رفتی
شدی آرام جان دیگران جان جهان من

تغافل کن، جفاکن، هر چه خواهی کن مگر ای دوست
 مشو بھر عدوی من خدا را راز دان من
 نه من فاضل نه من از عقل و دانش بهره ای دارم
 نه بینی غیر احوال جنون اندر بیان من

اساتید و احباب خاص جناب فاضل:

اساتید در تشکیل سیرت و تهذیب قوای ذهنی تلامذ نقش مهم
 ایفا می نمایند و صحبت احباب و معاشران هم مشرب و هم ذوق هم مسلماً
 مؤثر واقع می گردد:

- صحبت روشن دلان يك دم دو دم
- آن دو دم سرمایه بود در عدم (۹)
- صحبت عالم کتابی خوشتر است
- صحبت مردانِ خُر آدم گراست (۱۰)

از حیث موضع اشاره شده فوق هم وضع استاد فاضل شایسته
 تمجید بوده است در میان اساتید استاد فاضل رسائی، حکیم فقیر محمد
 چشتی نظامی، حافظ قاری زین العابدین، سید مهربان علی، سید طالب
 حسین طالب و حکیم سید محمد عبدالرزاق قدسی و مولانا عبدالسلام
 دهلوی شایسته تذکر اند. استاد فاضل تصریح می کند که سایر دروس
 فارسی را براهنمائی استادانش، حکیم فقیر محمد چشتی نظامی و حکیم
 سید محمد عبدالرزاق قدسی گذارنده بود.

استاد مؤخرالذکر جناب فاضل را کتب عمیق و عسیر آموخته بود.
 در کتب اشاره شده تاریخ و صاف، دره نادری، انشای ابو الفضل علمای،
 دیوان نظیری، مخزن الاسرار نظامی، قصائد خاقانی و مثنوی رومی شامل
 بوده اند. مولانا عبدالسلام دهلوی او را مثنوی گلشن راز آموخت. این
 کتاب سعدالدین محمود شبستری (م ۷۲۰هـ) که در حدود هزار بیت دارد،

متضمن مسائل تصوف خاصه وحدت الوجود است. علامه اقبال در مثنوی گلشن راز جدید خود که محتوی ضخامت در حدود يك چهارم كتاب محمود شبستری است، مسائل این كتاب را در پرتو نظرات خودی و بیخودی خود پاسخ گفته است. از مقاله استاد فاضل که در شماره ویژه "اقبال" مجله فیض السلام، راولپندی در اوائل سال ۱۹۷۸م انتشار یافت، پیداست که او به سایر مباحث مثنویهای مزبور ناظر است.

درباره احباب و معاشران استاد فاضل به ذکر عبدالمجید خان افضل مقیم حیدر آباد پرداخته ایم. دیگر منور حسین خان زیب، احترام الدین شاغل، وارث سرهندی، معشوق حسین اطهر، علامه محمد حسین عرشی امرتسری و دکتر غلام مصطفی خان ممتاز اند. بزرگان مزبور ادیب و شاعر و محقق بوده و در زبان فارسی و چند زبان دیگر تبحر داشته اند. مثلاً استاد فاضل كتاب دکتر غلام مصطفی خان را که درباره اقبال می باشد در پیش گفتار خود معرفی ساخته است. او مجموعه کلام اردو علامه حکیم محمد حسین عرشی امرتسری (۱۸۹۶ - ۱۹۸۸م) را بعنوان "مرا رسوا ساخته" مرتب و چاپ نموده است. (۱۱)

محقق و مترجم و شارح:

بیشتر آثار استاد فاضل پیرامون اقبال شناسی است. البته مقالات تحقیقی و شروح و تراجم وی درباره موضوعات دیگر هم او را يك محقق، ادیب و مترجم و شارح بزرگ جلوه گرمی نماید. پاره ای از آثار وی بقرار زیر است:

۱ - شرح لوائح جامی:

لوائح اثر عبدالرحمن جامی (م ۸۹۸هـ) است که درس آن در برنامه فوق لیسانس دانشگاه کراچی شامل بوده است. استاد فاضل شرح خود را در سال ۱۹۵۴م عرضه داد و در سال ۱۹۸۵م طبع ثانی کتاب با

امیر خسرو (م ۷۲۵ هـ صاحب رسائل الاعجاز) و ابوالفضل علامی (م ۱۰۱۱ هـ) صاحب آئین اکبری و انشاء را می توان نام برد. در "مهرنیمروز" تراکیب نوین و اصطلاحات و زین و سبک متنوع و متین غالب واقعاً ستودنی است.

اردو و فارسی دانان آگاه از مشکلات ترجمه عالی اذعان دارند که ترجمه نمودن چنین کتاب صعب می باشد. استاد فاضل نظم را هم ترجمه نموده و مصطلحات و تلمیحات را هم حل نموده است. بهمین علت (۱۶) متن فارسی و ترجمه اردو (۱۷) از نظر ضخامت و قطوری تفاوت زیاد دارند.

اقبال شناسی استاد فاضل:

در يك بيت چاپ نشده "جاويد نامه" (۱۸) علامه اقبال بعنوان تحدیث نعمت و تعلی شاعرانه گفته است:

خرگوش و كبك و آهوان، باشد شكار خسروان
شیران نر بین سرنگون تك بسته بر فتراك من

آری، استاد سید محمد عبدالرشید فاضل هم شامل شیر مردانی است که برفتراك اقبال خود را داو طلبانه بسته اند و بر اسارت خود فخر و مباحات می نمایند. استاد فاضل در زمان دانشجویی خود در دانشکده خاور شناسی دانشگاه پنجاب لاهور، بحضور اقبال ایاب و ذهاب داشته، از توجه های وی حظی برده و خطابه اقبال را که به انگلیسی ایراد نموده، استماع هم کرده بود. شاید نخستین مقاله استاد درباره اقبال "علامه اقبال من حیث مصلح" عنوان داشته که در شماره ویژه "نیرنگ خیال" مربوط به ماههای سپتامبر و اکتبر ۱۹۳۲ م چاپ شده و مجدداً چاپ می شود. او گویا در شماره ویژه بزرگداشت علامه اقبال که مجله مزبور در حین زندگانی شاعر انتشار نموده، شریک بوده است. معاشرت ذهنی و فکری استاد فاضل با اقبال به مدت شصت سال نزدیک شده است. ما در این و هله تنها به

کتاب شرح و ترجمه و تألیف استاد اشاره می‌نمائیم

(۱) ترجمانِ خودی، ترجمه منظوم مثنوی اسرار خودی اقبال "اسرار خودی" تعلیمات اساسی اقبال را در بر دارد. "ترجمان خودی" استاد فاضل در سال ۱۹۴۷م چاپ و در ۱۹۵۶م تجدید طبع گردید. استاد فاضل بر این ترجمه مقدمه مبسوط افزوده (۲۳۳ص) و در آن احوال و آثار و زبده افکار اقبال را گنجانده.

او سایر کتب اقبال و آثار نویسندگان مهم اقبال شناس را از نظر گذرانده و مقدمه کتابش واقعاً جزو کتب ارزنده اقبال شناسی محسوب می‌گردد. بر این کتاب دکتر مولوی عبدالحق (بابای اردو م ۱۹۶۱م)؛ مولانا ظفر علی خان (م ۱۹۵۶م)؛ سید اولاد حسین شادان بلگرامی، مولانا حامد حسن قادری، دکتر محمد طاهر فاروقی و مولانا عبدالمجید خان سالک (م ۱۹۵۹م) تقاریظ نوشته‌اند.

راجع به علل فارسی سرائی اقبال مطالب زیادی در دست داریم و بعضی اسباب در دیباچه "بانگ درا" نیز دیده میشود. اقبال مثلاً درین بابت سخنان متفاوت دارد { (۱) از شعر اردوی خود بیزار می‌شوم، غبار دل را به فارسی بهر خارج می‌سازم

(۲) "من مثنوی اسرار خودی را به اردو می‌نوشتم ولی این زبان مساعدت نکرد. ناچار به فارسی گزاشتم و مسوده نا تمام اردو را تلف نمودم"

(۳) "مطالب نوین خودی را به فارسی نوشتم که عده کمتر مردم شبه قاره آن را بفهمند. مقصود این بود که پیش از فهمیدن افکار، مردم فتنه را بیارند" (۱۹)

اقبال بعداً از شیوع پیغام خود در میان فارسی زبانان و فارسی دانان دل گرم و خوشحال گردید. استاد فاضل سایر علل را بیان نموده به

عالمگیریت شرقی فارسی بیشتر ارج می نهد. او از عیان می نماید که تقریباً همه شرقیان بویژه مسلمانان فارسی دان می باشند. لذا کلام فارسی اقبال پیغام او را بسرعت عالمگیر ساخت:

"مولانا محمد اسلم جیراچپوری نوشته است که اقبال در محیط هند فارسی سرائی را وسیله ابراز افکار خود ساخته به کوه کنی (۲۰) پرداخته تا ممل آسیا که اکثریت آنان فارسی دان می باشند، با جوی شیر خیالات وی آشنا تر شوند. اگر او این کار را انجام نمی داد، چطور می توانست بگوید که:

نوی من به عجم آتش کهن افروخت

عرب ز نغمه شوقم هنوز بی خیراست (۲۱)

وشاد روان دکتر عبدالرحمن بجنوری گفته بود: در بعضی مواقع مردم سوال می کنند که سروده شدن مثنوی های اسرار خودی و رموز بیخودی در فارسی بجای اردو چه فائده دارد؟

باید متوجه باشیم که اقبال جزو کسانی است که گاه گاه برای عرضه دادن پیغام خاص به منصبه شهود می رسند، پیغام وی برای همه جهان خاصه برای مسلمانان است. مثنویهای وی باید مانند گلستان سعدی در مدارس دهلی، کابل "تهران" قاهره، قازان، استنبول و حرمین شریفین تدریس شوند و بر منبرهای شهرهای مسلمانان مثل مثنوی مولوی خوانده شوند. (۲۲) مولانا محمد علی جوهر فرموده که بوسیله این مثنویها پیغام اقبال تقریباً به نقاط وسیع تر جهان اسلام رسیده و این کار از دست شعر اردو ساخته نمی شد. شاعر خودش اینک به این موفقیت خود متوجه است که زبان فارسی موجبات آن را برایش فراهم ساخته است:

عجم از نغمه های من جوان شد

ز سودایم متاع او گران شد

هجومی بود ره گم کرده در دشت
 ز آواز درایم کار دان شد
 عجم از نغمه من آتش بجان است
 صدای من درای کاروان است
 حدی را تیز تر خوانم چو عرفی
 که ره خوابیده و محمل گران است
 ز جان بی قرار آتش گشادم
 دلی در سیننه مشرق نهادم
 گل او شعله زار از ناله من
 چو برق اندر نهاد افتادم (۲۳)

در مقدمه خود استاد فاضل سایر نکات ادبی را هم عرضه می نماید. از آنجمله است تتبع و پیروی شعری متأخر از متقدمان

(۲) بیان بیخودی (ترجمه منظوم مثنوی رموز بیخودی): بیان بیخودی در سال ۱۹۸۴م انتشار یافت. استاد فاضل در هر مصراع يك رکن اضافی آورده ترجمه خود را مترنم و واضح تر ساخته است. توضیح این امر ضروری است که تنها مثنوی "گلشن راز جدید" اقبال در وزن دوبیتی یا در بحر گلشن راز است متضمن هر مصراع به "مفاعیلین" مفاعیلین" با فعولن"، بقیه مثنویهای اقبال، از آنجمله مثنویهای اسرار خودی و رموز بیخودی، در وزن مثنوی معنوی می باشند: فاعلاتن، فاعلاتن، فاعلن یا فاعلات، استاد فاضل در ترجمه خود "يك فاعلاتن" را در هر مصراع اضافه نموده است. بطور نمونه ترجمه افتتاحی مثنوی "رموز بیخودی" را مع اصل متن ملاحظه بفرمایند:

نامه جناب عالی از لاهور برگردانده شده و اینجا آن را دریافت نمودم خدا را شکر که احوال شما بهبود یافته است. شما درست فرموده اید که يك نگاه پر شفقت پدر بر هزار کتابخانه رجحان دارد. من بهمین علت بمحض بدست آمدن فرصتی بحضور پدر می رسم و بجای روی آوردن به بیلاقی در تعطیلات تابستانی، از گرمی صحبت وی استفاضه می کنم.

پرشب بوقت صرف شام پدرم بذکر یکی از خویشان ما می پرداخت. این یگانه ما در این ایام در گذشته است. در دوران ذکر پدرم فرمود: "منی دانیم انسان از کی از پروردگار خود در جدائی بسر می برد". ذکری از جدائی او راچنان متأثر ساخت که گویا از هوش در رفت. تا ساعت یازده شب وضعش تغییر نکرد. این نوع حرف خطابه های خاموش اند که از گلوی پیران شرق، یواشکی سر می زنند. درسگاههای غریبان از اینگونه خطابه ها خبری ندارند. پدر بزرگوار به جناب والسلام می فرستند

مخلص جناب عالی،

محمد اقبال (۲۶)

پیداست که مطالب مانند یکی ارائه داده در فوق، برای نژاد نو اثرات خوب تولید می نمایند.

۴- شوخ بال جیبیل: "بال جبریل" دیوان دوم شعر اردوی اقبال است. این مجموعه از نظر لفظ و معنی و بخاطر تضمینهای دلایز فارسی بسیار دلپذیر واقع شده است. در این مجموعه سایر اصناف شعر دیده می شود، ۸۰ غزل، ۴۰ دوبیتی، ترکیب بند ها، منظومه های طویل و مختصر و قطعه ها و غیره. غزلهای آن شبیه غزلیات زبورعجم است و دوبیتی ها همانند دوبتیهای پیام مشرق مطمح نظر شاعر را اشعار سر نامه آشکار می سازند:

خیز خورشید را سامان سفر تازه کنیم

نفس سوخته شام و سحر تازه کنیم (۲۷)

می توان الماس را سودن با برگ گل، جگر

بر دل نادان کلام نرم و نازک بی اثر (۲۸)

بهر طور "بال جبریل" مختصات عالی زیاد دارد و شارحین هم آن را مورد توجه قرار داده اند. پیش از استاد فاضل، حکیم نشتر جالندری و یوسف سلیم چشتی و غلام رسول مهر شروع بر آن نوشته ولی سایر ناقدین متفق القول اند که شرح استاد فاضل بر شروع دیگر رجحان لایح دارد. او به لفظ و معنی هر دو متوجه بوده و معانی اشعار را طوری بیان کرده که از مجاز و هم حقیقت جالب توجه است. این شارح ابهامات و تعقیدات شاعر را با کمال سادگی مرتفع می سازد "بال جبریل" چون در بر نامه تدریس اکثر دانشگاهای پاکستان شامل است، لذا استاد فاضل به احتیاجات محصلان متوجه بوده و به اختصار گرانیده است.

۵- علامه اقبال و تصوف: کتاب قطوری است در نمایاندن موقف واقعی علامه اقبال در ماله و ماعلیه تصوف (۲۹). اقبال در مثنوی اسرار خودی علیه تصوف بی عمل تاخته و در بسیاری از نامه ها و مقاله ها خود نیز تصوف جمود آور و رکود پرور را نکوهیده بود، لذا شاعر شد که او اساساً مخالف تصوف است. در سال ۱۹۸۵م چند باب تاریخ تصوف نوشته وی چاپ گردید. اقبال این کتاب را بین سالهای ۱۹۱۶ الی ۱۹۱۹م احیاناً می نوشت ولی بعداً آن را بعد از ذکر حسین منصور ابن الخلاج (م ۳۰۹هـ) نا تمام گذاشت. این کتاب هم موقف اقبال را موضع است که او تصوف خودی آموز را مورد تائید قرار می دهد و صوفیان مجاهد و ساعی بهبود جامعه را دوست می دارد ولی از خود فراموشان و بی عملان او همواره منزجر بوده است:

گر تو می‌خواهی مسلمان زیستن

نیست ممکن جز بقران زیست

صوفی پشمینه پوش حال مست

از شراب نغمه قوال مست

آتش از شعر عراقی درویش

در نمی سازد به قرآن محفلش (۱)

ز من گو صوفیان با صفا را

خدا جوین معنی آشنا را

غلام همت آن خود پرستم

که با نور خودی ببند خدا را (۳۲)

تو کیستی؟ ز کجائی؟ که آسمان کبود

هزار چشم براه تو از ستاره گشود

چه گویمت که چه بودی چه کرده ای چه شدی

که خون کند جگرم را ایازی محمود

تو آن نه ای که مصلی ز کهکشان می کرد؟

شراب صوفی و شاعر ترا ز خویش ربود (۳۳)

پس مؤقف اقبال در قبال صوفیه و تصوف همان خذ ما صفا و دع

ما کدر، است. او صوفیه این عصر را برای ترک خانقاهها توصیه نموده و

برای تمسك فقر و تصوف واقعی پیغام داده است:

فقر کافر خلوت دشت و دراست

فقر مؤمن لرزه بحر و بر است

زندگی آن را سکون غا و کوه

زندگی این راز مرگ با شکوه

آن خدا را جستن از ترك بدن
این خودی را برفسان حق زدن
آن خودی را کشتن و وا سوختن
این خودی را چون چراغ افروختن
فقر عریان گرمی بدر و حنین
فقر عریان بانگ تکبیر حسین (رض) (۳۴)

۶- اقبال و عشق و سالتماب : این کتاب مهم در ۱۹۵۸م
حلیه چاپ پوشید. در ۱۹۷۷م اداره اعتقاد پبلشنگ هاؤس دهلی، بدون
اجازه مؤلف آن را چاپ نمود. آن اداره در اسم کتاب و مؤلف هم تصرفی
کرده و کتاب را "اقبال و عشق رسول" و مؤلف را پروفیسر سید محمد
عبدالرشید، نوشت، در سال ۱۹۸۸م مؤلف کتاب را با تجبید نظر چاپ
ساخته است. (۳۵)

درباره موضوع حُب و عشق رسول (ص) کتب و مقالات زیاد نوشته
شده ولی جامعیت و حسن سلیقه کتاب استاد فاضل در آنها دیده نمی شود.
استاد فاضل به ترجمه اشعار فارسی توجه دارد و مطالب را معلمانه واضح
می کند در صورتی که اکثر دیگران قارئین را در پیچاک ابیات مشکل و
ابهام عبارات گذاشته از يك عنوان بدیگری می پرنند.

استاد فاضل به ذکر و حُب رسول (ص) در سایر آثار اقبال مرور
کرد و بعضی از اشعار را توضیح هم داد. او نمونه های شعرای فارسی و
ارود را ارائه داد و بیان و شعر آنان را در تقابل موارد همسان آثار اقبال
قرار داد. در میان شعرای فارسی، ابیات سنائی و عطار و رومی و نظامی و
خاقانی و سعدی و امیر خسرو و جامی و عرفی و فیضی و قدسی مشهدی
و غنی کشمیری و ناصر علی سرهندی و نظیری نیشاپوری و غیرهم درین
مطالعه متقابل نقل گردیده است:

معنی دیدار آن آخر زمان (ص)
 حکم او بر خویشتن کردن روان
 در جهان زی چون رسول (ص) انس و جان
 تا چو او باشی قبول انس و جان
 باز خود را بین، همین دیدار اوست
 سنت او سرّی از اسرار اوست
 (کتاب مورد بحث ص ۹۵)

۷- اقبال و پاکستان: این کتاب تحقیقی خدمات علامه اقبال را در زمینه تجزیه شبه قاره هند و تشکیل کشور پاکستان بیان می کند. راجع به این موضوع کتب و مقالات مختلف نوشته شده ولی کمتر کسی مثل استاد فاضل مدت طولانیتر ۱۹۰۸م الی آخر ۱۹۳۸م خدمات اقبال را احاطه کرده و از سایر آثار وی، بویژه از کتب منظوم وی بترتیب اشاعت نخست هر یکی از آرمانهای سیاسی اقبال را استخراج نموده بتوضیح آنهمه پرداخته باشد. درباره نهضت پاکستان سه اثر اقبال بسیار هوید است:

۱- در اواخر ۱۹۳۰م او ریاست اجلاسیه مسلم لیگ کل هند را بعهده گرفته، در خطابه معروف خود راجع به لزوم تجزیه هند و تشکیل دولت مسلمانان در استانهای مسلمان صحبت مفصل کرده و اقامه اوله و براهین نموده بود. این اجلاسیه در شهر اله آباد تشکیل گردیده نمود.

۲- روز ۲۱ مارس سال ۱۹۳۲م او ریاست اجلاسیه مسلم کنفرانس کل هند را در لاهور بعهده داشته و در خطابه ریاست، مانند خطابه ۱۹۳۰م از لزوم تقسیم هند دفاع کرد.

۳- ۱۸ نامه های اقبال بعنوان قائد اعظم محمد علی جناح بدست داریم. در این نامه ها از لزوم تشکیل پاکستان ذکر گردیده است. البته کتاب استاد فاضل حاکی سیر تدریجی، نهضت پاکستان

است مثلاً چند اشعار فارسی را در زیر ملاحظه بفرمائید که در اینها به
تشخیص جداگانه مسلمانان و لزوم یا امکانات تشکیل پاکستان اشاراتی
دیده می شود:

خانه سوز محنت چل ساله شو
طوف خود کن شعله جواله شو
زندگی از طرف دیگر رستن است
خویش را بیت الحرم دانستن است
پرزن و از جذب خاک آزاد باش
همچو طائر این از افتاد باش
تو اگر طائر نه ای ای هوشمند
بر سر غار آشیان خود میند (۳۶)
از مقام خویش دور افتاده ای
کرگسی کم کن که شاهین زاده ای
مرغک اندر شاخسار بوستان
بر مراد خویش بندد آشیان
تو که داری فکر گردون مسیر
خویش را از مرغکی کمتر مگیر
دیگر این نه آسمان تعمیر کن
بر مراد خود جهان تعمیر کن
احتساب خویش کن از خود مرو
یک دو دم از غیر خود بیگانه شو
تا کجا این خوف و وسواس و هراس
اندر این کشور مقام خود شناس
این چمن دارد بسی شاخ بلند
بر نگون شاخ آشیان خود میند

نغمه داری (۳۷) در گلوای بی خیر است
جنس خود بشناس و با زاغان مهربان

۸- ذکر فاضل: این کتاب را تلمیذ استاد، مرحوم دکتر محمد یوسف فاروقی (۳۸) تألیف نموده ولی اطلاعات آن مدیون استاد فاضل است. این کتاب ذکر احوال و آثار استاد را داراست و تبصره ها و تقریظها که درباره آثار این استاد نامدار نوشته شده، همه درین اثر باسلیقه و حسن ترتیب گنجانده شده است.

خانمه سخن:

استاد فاضل بعد از بازنشستگی از خدمت، در سال ۱۹۷۳م مشرف به حج و زیارت حرمین شریفین گردید. او دوپسر و دو دختر دارد که همه تحصیلات عالی کسب نموده اند. درهشتاد و اند سالگی او هنوز مشغول مطالعه و تألیف و تصنیف است.

او آثار زیاد در صورت مسوده ها دارد ولی بنا بر طبع غیور خود او برای چاپ آنها دنبال اداره ها نمی گردد. در میان مسوده های وی برخی بقرار زیر می باشند.

مطالعه اقبال، سفر حجاز، شرح دیوان اردوی غالب، معرفی نامه فانی بدایونی (م ۱۹۴۲م)، مطالعه جامی، ترجمه تمثیل فارسی، حکیم نباتات، مقالات فاضل، شرح مهرنیمروز غالب و شرح باقیات فانی، بهر طور استاد فاضل مانند اقبال هنوز هم گویا دست بدعاست (کلیات فارسی اقبال ص ۴۱۳) که:

تو اگر کرم غائی، بمعاشران ببخشم

دو سه جام دلفروزی ز منی شبانه دارم



مراجع و حواشی

- ۱- جاوید نامہ، کلیات اقبال فارسی! لاہور ۱۹۷۳م و بعد ص ۷۷۱
- ۲- پس چہ باید کرد، ایضاً ص ۸۳۵
- ۳- فارسی گویان پاکستان، تألیف دکتر سید سبط حسن رضوی، ناشر مرکز تحقیقات فارسی ایران و پاکستان - راولپنڈی ۱۹۷۴م ص ۳۹، ۴۹
- ۴- ذکر فاضل مرتبہ شاد روان دکتر محمد یوسف فاروقی، کراچی، ادارہ تنویرات علم و ادب ۱۹۸۲م، ص ۱۷ ابتدائی
- ۵- نقوش جاویدان، کراچی، ادارہ تنویرات علم و ادب ۱۹۷۳م ص ۱۶۸
- ۶- آئینہ
- ۷- نردبان
- ۸- ذکر فاضل، ص ۷۴، ۷۵
- ۹- جاوید نامہ، کلیات اقبال، فارسی، ص ۷۲۲
- ۱۰- پس چہ باید کرد، کلیات فارسی اقبال، ص ۸۲۳
- ۱۱- ص ۲۶۸، با مقدمہ استاد فاضل
- ۱۲- چاپ دوم، ادارہ تنویرات علم و ادب، ص ۱۷۶
- ۱۳- رجوع شود بہ: شماره ۵ در فوق
- ۱۴- ہنگرید: گلشن معانی ص ۱۱
- ۱۵- مہر نیمروز مرتبہ استاد دکتر عبدالشکور احسن، دانشگاه پنجاب لاہور ۱۹۶۹م (متن)
- ۱۶- ایضاً
- ۱۷- ایضاً ص ۱۷۶ و ۳۳۹ بالترتیب
- ۱۸- رجوع شود بہ مسودہ کتاب در موزہ اقبال در لاہور (قسمت فلک زہرہ)
- ۱۹- برای این اقتباسات ملاحظہ شود بالترتیب مکاتیب اقبال ہنام گرامی، اقبال اکادمی ۱۹۶۹م ص ۹۸ تا ۱۰۰، انوار اقبال، اقبال اکادمی ۱۹۶۸م ص ۱۵۶ نامہ ہنام تمکین کاظمی.

۲- نوادرات، اداره طلوع اسلام، مقاله پیام مشرق اقبال

۲۱- پیام مشرق، کلیات فارسی اقبال ص ۳۱۷

۲۲- "مجله ایست اند ویست" روم (اطالیه) بابت ژانویه ۱۹۱۹م

۲۳- پیام مشرق، کلیات فارسی اقبال ص ۱۴۰ تا ۱۴۲

۲۴- کلیات فارسی اقبال ص ۸۱

۲۵- بیان بیخودی ص ۱۳

۲۶- کتاب دوم درسیاست، اکادمی اقبال ۱۹۷۳م ص ۹۷

۲۷- ترجمه اشعار اردو به فارسی از نگارنده است

۲۸- ماخوذ از شاعر اقدم هندی برتری هری

۲۹- ص ۴۳۲، طبع ۱۹۶۷.

۳- مرتبه صابر حسین کلوروی، مکتبته تعمیر انسانیت

۳۱ تا ۳۴- کلیات فارسی اقبال صفحات بالترتیب ۱۲۳، ۲۳۷، ۵۱۰،

۸۱۸

۳۵- صفحات ۱۹۲

۳۶ تا ۳۷- کلیات فارسی اقبال ص ۶۵، ۶۶، ۸۰، ۸۲.

۳۸- آقای عبدالرحمن بزمی در شعری مرحوم دکتر فاروقی و این نگارنده را یکجا ذکر کرده اند:

ڈاکٹر یوسف ہون یا کہ ڈاکٹر صاحب ریاض

صاحبان فضل و دانش ہیں تلامیذ الرشید

ترجمه: دکتر محمد یوسف فاروقی باشند یا آقای دکتر محمد ریاض

تلامیذ عبدالرشید فاضل صاحبان فضل و دانش می باشند.

۷۱- لکھنؤ، ۱۹۷۱

۸۱- لکھنؤ، ۱۹۷۱

۸۱- لکھنؤ، ۱۹۷۱

۸۱- لکھنؤ، ۱۹۷۱

۸۱- لکھنؤ، ۱۹۷۱

۸۱- لکھنؤ، ۱۹۷۱

حسین عارف نقوی

اسلام آباد

ترجمه های متون فارسی

به زبانهای پاکستانی

گفتار حاضر مشتمل است بر تکمله کتاب "ترجمه های متون فارسی به زبانهای پاکستانی از دکتر پروفیسور اختر راهی و مقاله به همین عنوان از آقای عارف نوشاهی (رک دانش: ۱۴ ص ۸۵ - ۱۳۱) که در کتاب مقاله مزبور ذکر نشده است.

این کتابشناسی بترتیب الفبائی تنظیم شده است. عنوان متن فارسی

با علامت يك گل (*) و عنوان ترجمه بانبره ها نشان‌گذاری شده است:

*۱- آفتاب ظهور مهدی:

مولانا سید علی حسن اختر (م ۲۲ ذی الحجہ ۱۴۰۹ھ) ۱۴۴ ص، مفید بك ایجنسی کراچی (پاکستان)، سندھ آفست پرس، ۲۵، ذی قعدہ ۱۴۰۳ھ، کاتب: جعفر زیدی

* - آیات القیومیہ: سید امام علی شاہ مکان شریفی
۲- ماہ و انجم: دکتر محمد مسعود احمد

احوال و آثار سید امام علی شاہ مکان شریفی، سید صادق علی
شاہ مکان شریفی و محمد مسعود شاہ محدث دہلوی (جہان مسعود ص
(۵۸)

* - ابوالفضل: ابوالفضل علامی

۳- بامحاورہ اردو ترجمہ و شرح: مولانا عبدالعلیم

۵۲ ص، بہا: ۲.۸ آنہ، مطبع ارمغان دہلی، ۱۸۸۴م

۴- تشریحات بلگرامی برمکاتبات علامی (دفتر سوم): سید

اولاد حسین شادان بلگرامی (۶۴ + ۱۹۱) ص، بہا: ۱.۵۰ روپیہ

شیخ مبارک علی بک سیلر لاہور، مطبع کریمی لاہور (پاکستان)،

۱۹۳۰م

۵- اپنے وطن کے لئے: دکتر محمد علی زرنگار

ترجمہ خود نوشت محمد رضا شاہ پہلوی، ۵۰۳ ص، سفارت خانہ

ایران کراچی (پاکستان)، ۱۹۶۳م

* - اثبات الرجعت: محمد باقر مجلسی (رح)

۶- لوح محفوظ (منظوم): اثر

سہ ہزار بیت دارد، مخطوطہ، ۱۰۹ ص (قاموس: ۱)

* - داستان راستان: آیت اللہ مرتضیٰ مطہری (رح)

۷- اجنبی شخص: آغا محمد ناصر

ترجمہ تنہایک جز "داستان راستان" ۲۲ ص، بہا: ہشت روپیہ،

خانہ فرہنگ جمہوری اسلامی ایران کونٹہ (پاکستان)، مارچ ۱۹۸۶م

شفاف پرنٹنگ ایجنسی لاہور (پاکستان)، کاتب : محمد باقر

* - احادیث قدسیہ : شیخ عباس قمی (رح)

۸- کلام ربّانی : ابو محمد نقوی بن سید غلام عباس

۱۲۰ ص، سید نذیر حسین نقوی، مرکنٹائل پریس، لاہور

(پاکستان)

* - احکام بانوان : م وحیدی

۹- آسان مسائل : بیگم ط - سیدہ

۱۴۵ ص، دارالثقافتہ الاسلامیہ، کراچی (پاکستان)، ۱۴۰۷ھ /

۱۹۸۶م

کاتب : سید جعفر صادق

* - احکام شیعیان

۱- احکام شیعیان (عقائد شیعہ) : مرزا حسن احقاقی کویتی

۱۰۰ ص، مدرسہ جامعۃ الثقلین، خانیوال رود، ملتان (پاکستان)،

جون ۱۹۸۴م

* - احکام الصلوٰۃ :-

۱۱- شریعت نامہ : شاہ مالک بیجا پوری (قاموس : ۱)

* - اخبار الاولیاء : عبداللہ خوشگی عبیدی

۱۲- ترجمہ اخبار الاولیاء :-، نسخہ خطی، (احوال و آثار ۷۸)

۱۳- ترجمہ و تلخیص اخبار الاولیاء : دکتر مولوی محمد شفیع

نسخہ خطی (احوال و آثار ۷۸)

* - اخلاق جلالی : جلال الدین دوانی (م ۹۰۷ھ)

- ۱۴- ظہیر الاخلاق : مولانا سید ظہیر الحسن زیدی آف پیدی ضلع
بجنور (ہند) ۱۱۲ ص، گلزار محمدی ستم پریس، لاہور (پاکستان)
- ۱۵- شعلہ جوآلہ : پاندیت کرپا رام منشی فاضل
حل بعض مقامات اخلاق جلالی، ۳۲ ص، بہا، سہ آنہ
الہی بخش تاجر کتب لاہور، مطبع گنیش پرکاش لاہور
(پاکستان) ایرالفضل : ایرالفضل : ۶ : ۱۰۱-۱۰۲ *
- ۱۶- تاریخ میلکم و اخلاق جلالی کا اردو ترجمہ مع
فرہنگ: مولوی محمد فیروز الدین،
ترجمہ تنها لمعہ دوم و چہارم، ۱۷۵ ص، بہا : شش آنہ
مطبع مفید عام لاہور (پاکستان)، ۱۸۸۷ م
- ۱۷- نیر اعظم : مولانا غلام حسین داد
۸۴ ص، مطبع عزیز دکن، حیدر آباد دکن (ہند)، ۱۳۲۷ ھ /
۱۹۰۳ م
- ۱۸- معاون اخلاق : آقا بیدار بخت
سوالاً جواباً، ۸۸ ص، بہا : یک روپیہ
تاج بکدپو لاہور، انشاء پرنٹنگ پریس، لاہور (پاکستان)
- * - اخلاق محسنی : ملا حسین بن علی واعظ کاشفی (م
(۱۹۱۰ ھ)
- ۱۹- جوہر اخلاق : نشتر شادمانی، بہا : ۴ آنہ
۲۰- خلاصہ اخلاق محسنی (تحفہ جعفریہ)
- * - اخلاق ناصری : خواجہ نصیرالدین طوسی (م ۶۷۲ ھ)
- ۲۱- تحفہ جعفری یعنی خلاصہ اخلاق ناصری : مولانا میرزا محمد

جعفر کشمیری رامپوری، ۱۰۹ ص، بها : يك روپيه، شيخ جان محمد اللہ بخش، تاجران كتب علوم مشرقی لاهور (پاکستان)، رفاہ عام ستیم پریس لاهور، اپریل ۱۹۳۱ م

۲۲- بهاگ بھری : کنہیا لال، ۶۳ ص، منشی گلاب سنگھ، لکھنؤ (ہند)، ۱۸۹۲ م

۲۳- مطلع الاخلاق، ترجمہ انتخاب اخلاق ناصری : درگاہ پرشاد نادر دہلوی، ۲۷ ص، مطبع محمد سعادت علی خان، ۱۲۸۲ھ/مارچ ۱۸۶۶ م

مولانا مظہر الحق قطعہ تاریخ گفت:

۲۲- جو یہ مجموعہ اخلاق نادر ہوا مطبوع با صد فضل مولا کہا ہاتف نے لکھ مظہر یہ تاریخ چہپا گلاستہ اخلاق زیبا ۱۲۸۲ھ

۲۴- فرہنگ اخلاق ناصری : درگاہ پرشاد نادر، ۱۶ ص، مطبع محمد سعادت علی خان، ۱۲۸۲ھ، مرزا اشرف بیگ قطعہ تاریخ گفت:

بہر تاریخ کتاب اوستاد منشی والا وہم دانش قرین سر بزانو بردم و گفتم بغور سال تاریخش «زہی نثر متین» ۱۶۸۲ھ

۲۵- خلاصہ اخلاق ناصری : محمد اشرف خالد، ۹۸ ص، بها : يك روپيه ترجمہ تنہا مقالہ اول، حاجی فرمان علی بك سیلر، لاهور، رشید

آرت پریس لاهور (پاکستان)

* - اذکار قلندری : پیر فرح بخش فرحت خادم دربار سید احمد

توخته

۲۶- سوانح قلندر شاه قریشی هاشمی هنکاری (م ۱۲۷۹ھ/۱۷،

اکتوبر ۱۸۶۲م) : غلام دستگیر نامی، ۵۲ ص،

مطبع حمیدیه، لاهور (پاکستان)، ۱۳۳۲ھ

مترجم تاریخ چنین گفت است:

جو پوچھے کوئی سال طبع نامی

تو کھدو خوب، اذکار قلندر

* - الارشاد : سید عبداللطیف

۲۷- تنبیه العباد ترجمہ الارشاد : غلام محی الدین قادری

مسائل فقہ (قاموس ج ۱ : ۳۲۱)

* - ارض العتاق لاهل الوفاق : علامہ سید ابوالقاسم حائری (رح)

۲۸- ارض العتاق لاهل الوفاق

جواب يك پرسشی که عراق در زمانه خلیفه دوم فتح شده بود بقهر

و غلبه، خریدن ارض نینوا برای حضرت امام حسین علیه السلام چگونه جائز

بود؟

۱۲ ص، نیو امپیریل پریس، لاهور (پاکستان)، ۱۳۱۴ھ/

۱۸۹۶م

* - ارمغان حجاز : دکتر محمد اقبال لاهوری (م ۱۹۳۸م)

۲۹- ماورای مجاز : آغا بیدار بخت

۱۸۴ ص، بها : دو روپہہ چہار آنہ، تاج بکدپو، انشا پریس،

لاہور (پاکستان)

* - اسرار الاولیاء : شیخ فرید الدین گنج شکر

۳۰ - اسرار الاولیاء : پروفیسور عبدالسمیع ضیاء

۲۳۲ ص، بہا : ۱۵ روپیہ

* - اسرار خودی : دکتور محمد اقبال لاہوری (م ۱۹۳۸م)

۳۱ - اردو ترجمہ اسرار خودی، بہا : ۴/۵۰ روپیہ، جامعہ ملیہ،

دہلی (ہند)

* - مظہر العجائب

۳۲ - اسرار الغرائب ترجمہ مظہر العجائب : مولانا میر محمود

علی لایق تذکرہ طرق خواندن ناد علی، ۴۸ ص، بہا : چہار آنہ، کتب

خانہ حیدری، چہتہ بازار حیدر آباد دکن (ہند)، حیدری پریس

* -

۳۳ - اسلام — دین فطرت : محمد فضل حق

مشمول بر ہفت باب، ۲۴۸ ص، جامعہ تعلیمات اسلامی،

پاکستان، کراچی (پاکستان) (۱۴۰۰ھ) ۱۹۸۰م، کاتب، سید جعفر صادق.

دو قسمت دارد با عنوانهای زیر:

اسلام میں کام اور محنت، اسلام میں والدہ کا مقام، اسلام میں

نیکوکاری، اسلام میں الکحلی مشروبات کی ممانعت، اسلام میں قمار بازی

کی مخالفت، اسلام میں جھوٹ کے خلاف جہاد، اسلام میں اجتماعی

روابط، اسلام میں آداب معاشرت، اسلام میں بھائی چارہ اور غم خواری،

اسلام میں دوستی کا آئین، اسلام میں پاکیزگی اور صفائی، ۳۰۴ ص

جامعہ تعلیمات اسلامی، کراچی، ۱۴۰۱ھ/۱۹۸۱م، کاتب : سید جعفر

صادق

آرت پریس - * _____

۳۵- اسلام کیا ہے! بہ ضمیمہ "قرآن یورپی مفکرین کی نظر میں"

ترجمہ مقالہ دکترا با ہنر، خانہ فرهنگ جمهوری اسلامی ایران،

ص ۴۲.

* - اسولہ عشرہ : مولانا شاہ عبدالعزیز دہلوی

۳۶- ترجمہ اسولہ عشرہ: محمد مهدی واصف (۱۲۱۷ھ -

۱۲۹۰ھ)

جواب پرستش های پادشاہ بخارا در بارہ امور اسلامی، ۳۴۰ص،

نسخہ خطی (تذکرہ مخطوطات، ج ۵)

* _____

۳۷- اشغال و اذکار و مراقبات طریقہ شریفہ مشائخ مجددیہ،

ترجمہ مع متن، ۴۰ ص، آرمی پریس کراچی (پاکستان)

* - الاصول الاربعہ فی تردید الوہابیہ : مولانا محمد حسن جان

سرہندی

۳۸- الاصول الاربعہ فی تردید الوہابیہ : مولانا حافظ محمد

عبدالستار قادری چشتی، ۲۰۰ ص (مرآة التصانیف : ۲۵۱)

۳۹- ترجمہ الاصلح الاربعہ فی تردید الوہابیہ : مولانا

عبداحکیم خان شاہ جہانپوری، (مرآة التصانیف : ۲۵۱)

* - اصول حدیث : شیخ عبدالحق محدث دہلوی

۴۰- اصول حدیث : شیخ الہی بخش بہاری (قاموس ج ۱)

* - _____ : آیت اللہ سید روح اللہ خمینی (رح) (م ۱۴۰۹ھ)

۴۱- اقوال رہبر : شیخ اسد علی شجاعتی ۲۴۸ ص، بہا : ۱۵

ترجمہ انتخاب بیانات و پیغامات آیت اللہ (رح) چہار فصل.

اول: اسلام — امام کی نظر میں ۱۸۷۷ء تا ۱۸۸۲ء پرنٹرز

۲۱۱)

دوم: اسلام کے سیاسی اور حکومتی مسائل

سوم: اسلام کے سیاسی اور حکومتی مسائل *

چہارم: امام اور اسلامی جمہوریہ

امامیہ پبلی کیشنز، لاہور (پاکستان)، مارچ ۱۹۸۲ء، شرکت

پرنٹنگ پریس لاہور (پاکستان)

* — پاکستانی سائنس دانوں کی کمیونٹی: علم و تہذیب ۸۵-۱۰۰

۴۲- انتخاب مثنویات و غزلیات امیر خسرو دہلوی : مولانا سید

حسن عباس رضوی فطرت، ترجمہ مع متن، ۱۹۷۵ء، ہند

* - انتظار : آیت اللہ مکارم شیرازی

۴۳- فلسفہ انتظار : سید احمد علی عابدی

۱۰۴ ص، بہا : ہشت روپیہ، نور اسلام امامبارہ فیض آباد (یو۔

پی)، ۱۹۸۳ء، امیرالمؤمنین پریس، قم (ایران)، کاتب : حسن اختر لکھنوی

* - انتقام خونین : سید محمد علی افجہ ای

۴۴- انتقام خونین یا خروج مختار : مولانا سید علی حسن اختر

امروہی (م ۱۴۰۹ھ) ۷۱ ص، بہا : ۵ روپیہ، رضوی بک ایجنسی کراچی،

جولائی ۱۹۸۰ء، مترجم تاریخ چاپ گفٹہ است بقرار زیر:

گر ہے تاریخ ترجمہ درکار — لکھنؤ اختر "سعید ہے مختار"

* - الانوار الخمسة : مولانا سید ابوالقاسم حائری (م ۱۳۲۴ھ)

۴۵- الاذکار الخمسة (ذریعہ)

۶۹

* - انیس الارواح : خواجہ معین الدین چشتی

۴۶- روح الارواح : مولانا محمد عبدالصمد کلیم
۲۸ ص، ۱۳۰۸ھ مطبع رضوی (دہلی) (مرآة التصانیف :

(۱۱۶)

* - اوراد : شیخ یعقوب چرخي

۴۷- اوراد : _____، نسخہ خطی، ترجمہ مع متن ۱۰۰ ص،

۱۸۳۵م (قاموس ج ۱ : ۱۰۶۵)

* - اوراد امیرہ : سید علی ہمدانی (رح) (م ۱۷۸۶ھ)

۴۸- اوراد امیرہ : غلام حسن بلتستانی *

۱۸۰ ص، بہا : ۶/۵۰ روپیہ، مشتمل است برسہ باب

۱- اوراد کے فضائل : اسمن پانچ فصلیں ہیں

۲- اوراد و وظائف اور ذکر کی ضرورت : اسمیں پانچ فصلیں ہیں

۳- اوراد کے لئے وقت کی تقسیم : اسمیں چار فصلیں اور چند

ورد ہیں، ندوہ اسلامیہ نور بخشیدہ لاہور (پاکستان)، ۱۹۶۸م

* - اوصاف الاشراف : شیخ نصیرالدین طوسی (رح)

۴۹- تشریف الاوصاف : حکیم ذاکر حسین

شش باب دارد، ۷۹ ص، ۱۳۳۸ھ/۱۹۲۰م، مطبع اثنا عشری،

دہلی (ہند)

* - اویس قرنی (رح) : محمد محمدی

۵۰- حضرت اویس قرنی (رح) : دکتر نظیر حسنین زیدی

۴۰ ص، بہا: چہار روپیہ، مکتبہ مسعود، ناظم آباد، کراچی

(پاکستان) ۱۹۸۴م

- * - _____ : مصطفیٰ زمانی
- ۵۱- اونٹنی : محمد فضل حق
- ۶۴ص، جامعہ تعلیمات اسلامی، ۱۴۰۱ھ/۱۹۸۱م، قادر پرنٹرز
کراچی (پاکستان)، کاتب : جعفر صادق
- ۵۸- رحمت پرستان "ب" _____
- * - باغ ارم : مصطفیٰ زمانی
- ۵۲- باغ ارم : محمد فضل حق
- تذکرہ حضرت ہود علیہ السلام، ۷۶ص، ۱۴۰۱ھ/۱۹۸۱م، قادر
پرنٹرز کراچی (پاکستان)، کاتب : سید جعفر صادق
- * - بعد ہندی : حافظی
- ۵۳- کنوز الآخرة : مرزا محمد عباس حسین ہوش، (عقائد شیعہ
- منظوم) ۶۰ ص، مطبع نو لکشور، لکھنؤ (ہند) جمادی الاول
۱۳۲۱ھ/اگست ۱۹۰۳م
- آغاز: حمد سے ابتدا کلام کی ہے
- برکت سب خدا کے نام کی ہے
- ہیں جو احمد نبی اور ہے خدا
- ان سے وہ، ان سے یہ نہیں ہیں جدا
- ۵۴- بعد حمد بلتستانی (منظوم) : مولانا اخون محمد سلطان
مرحوم
- ۶۴ص، بہا : ہشت آنہ، مکتبہ امامیہ سکرود، ہمدرد پریس
راولپندی، کاتب : ملک محمد اسحاق
- ۵۵- بعد ہندی (منظوم) : فاضل خان

۲۸ ص، نومبر ۱۸۸۴م، مطبع نولکشور

آغاز: اول کہ زبان سے نام خدا

اسکی نعمت کا کر تو شکر ادا

پھر تو تعریف کر پیمبر کی

مدح کر اسکے بعد حیدر کی

انجام: حافظی نے کہے تھے دین کے اصول

سعی اسکی خدا کرے مقبول

شرح ہندی کیا ہے فاضل خان

دیوے اسکو خدا بہشت مکان

* - بناء الاسلام: مفتی میر محمد عباس (م ۱۳۰۶ھ)

مفتی میر محمد عباس بن سید علی اکبر جزائری از اخلاف سید
نعمت اللہ جزائری بودند۔ در لکھنو ربیع الاول ۱۲۲۴ھ/۱۸ مارچ
۱۸۰۹م ولادت یافتند و ۲۵ رجب المرجب ۱۳۰۶ھ/مارچ ۱۸۸۹م واصل
بحق شدند۔ قریباً ۱۵۰ کتاب نوشتند۔ بعضی اسمای کتاب این است

- ۱- روائع القرآن-عربی ۲- تفسیر سورة الرحمن - عربی ۳-
- تفسیر سورة ق ۴- انوار یوسفیہ- فارسی ۵- حاشیہ شرح لمعہ-عربی ۶-
- الشريعة الفراء عربی دو جلد ۷- منابر الاسلام - عربی دو جلد ۸- لسان
- الصباح عربی ۹- رطب العرب دیوان عربی ۱۰- الشعلة الجواله عربی
- ۱۱- اجناس الجناس مثنوی عربی و فارسی ۱۲- بیت الحزن فارسی ۱۳-
- آب زلال عربی و فارسی ۱۴- مثنوی نان و حلوا-فارسی ۱۵- رباعین
- الانشاء-خطوط فارسی ۱۶- مثنوی بنیاد اعتقاد-اردو ۱۷-
- نصرالمومنین-فارسی، ردیہود ۱۸- بد بیضا-فارسی ۱۹- ظل محدود-عربی
- مکاتیب علماء عرب وعجم

۵۵- (مکتبہ رحمتہ)

۶۵- بوستان خیال، جلد پنجم : منشی پیارے مرزا ۱۹۰۹م
(آصفیہ) (۶: منشی)

* - خورشید نامہ

۶۶- بوستان خیال، جلد ششم موسوم به خزانته الاسرار : نواب
میرزا محسن علی خان عرف آغا حجّو خان (آصفیہ)

۶۷- بوستان خیال، جلد هفتم موسوم به نورالانوار : نواب میرزا
محسن علی خان عرف آغا حجّو خان، ۱۹۰۷م (آصفیہ)

۶۸- بوستان خیال جلد هشتم موسوم به مشرق الآثار منشی پیارے
میرزا لکهنوی، ۱۹۰۷م (آصفیہ)

۶۹- بوستان خیال، جلد نهم موسوم به تفریح الاحرار، منشی
پیارے میرزا و میرزا علی خان لکهنوی، ۱۸۹۲، (آصفیہ)

*

مولانا میرزا محمد علی بن حجّة الاسلام محمد حسین مرعشی
شهرستانی

۷۰- البیان المبرهن فی نفی عرس قاسم بن الحسن (ع) : مولانا
سید حسین گریان ۵۲ص، جواب یک پرسش درباره عروسی حضرت قاسم بن
الحسن (ع)، ترجمه مع متن، ۱۹۰۶ء، تصویر عالم پریس، لکهنو

مرزا کاظم حسین محشر تاریخ طبع گفت:

از بیان مبرهن و روشن

حق چو مهر مبین هویدا شد

ادعای عروسی قاسم

بی سرو پا بچشم بینا شد

خواندن وهم شنیدنش باطل

ثابت از قول اهل فتوی شد

علمای عراق از سر صدق

آنچه دادند حکم امضا شد

سال طبعش رقم زده محشر

عقد قاسم دروغ پیدا شد

(۱۹۰۶ء)

(پ)

* -
.....

۷۱- پانچ مقاله حصہ چہارم : علامہ نصیرالدین ہونزائی (۵۹)

ترجمہ و تشریح بک غزل شیخ فرید الدین عطار خاننہ حکمت، کراچی،

۱۳۹۷ھ/۱۹۷۷ء

* - پرواز روح : حجة الاسلام سید حسن ابطحی

۷۲- پرواز روح : انوار بلگرامی، ۲۲۸ص، بها : ۳۰ روپیہ

دربارہ مشاہدات روحانی ولی العصر نرسٹ، رتہ متہ، جہنگ،

۱۴۰۹ھ/۱۹۸۸ء

* - پندیات جو انوردی

مولانا مستنصر باللہ علیہ السلام

۷۳- پیر پندیات جو انوردی : علامہ نصیرالدین نصیر ہونزائی

۱۳۵ ص، دارالحکمت الاسماعیلیہ ہونزہ، گلگت، بها : پنج روپیہ

۱۳۹۰ھ/۱۹۷۰ء، مشرق پریس، کراچی

* - مصطفیٰ زمانی

۷۴- پہلا قتل : محمد فضل حق، ۶۴ص، تذکرہ حضرت آدم،

حوا، ہابیل، قابیل و ابلیس ۱۴۰۱ھ/۱۹۸۱ء کراچی

* -

۷۵- پیام انقلاب : مولانا سید سراج الکاظم حسنی ۶۰ ص،
مشمول برسہ مقالہ

۱- ایک کیمونسٹ سے تباہ کن مناظرہ

۲- ازدواج در اسلام ۳- جہاد و انقلاب، تنظیم فدائیان اکبر،

کراچی

* - پیغمبر و یاوران : علامہ محمد علی عالمی دامغانی

۷۶- یاوران محمد (ص) : میرزا مصطفیٰ علی ہمدانی، سابق
مدیر اخبار سفینہ، لاہور، شاگرد علامہ سید اولاد حسین شادان بلگرامی
۲۵۰ ص، تذکرہ ۱۹۴ اصحاب النبی صلی اللہ علیہ و آلہ وسلم، نسخہ
خطی، نستعلیق، کاتب : مترجم، در ملکیت ملک فیض بخش، گلبرگ،
لاہور

آغاز : کفار قریش کے مقابلے میں سپر رسول، داعی اسلام کے
محافظ و حامی، مرئی پیغمبر اور محسن اسلام شجرہ نسب اس یگانہ
روزگار ہستی کا یہ ہے.....

"ت"

* - تاریخ ادبیات ایران : دکتر شفق، رضا زادہ

۷۷- تاریخ ادبیات ایران : سید مبارز الدین رفعت ۵۶۰ ص، بہا
: ۳۵/روپیہ، تبصرہ دربارہ ادبیات قبل از اسلام تا دورہ قاجاری در ایران،
ندوة المصنفین، دہلی، ذی الحجہ، ۱۴۰۲ھ/ستمبر ۱۹۸۲ء، کوفیو لیتھو
آرٹ، پریس، دہلی

* - تاریخ انبیاء : حکیم شیخ احمد دیو بندی (م ۱۳۱۵م)

۷۸- تاریخ انبیاء در اقوال اصفیاء جلد اول : حکیم شیخ احمد دیوبندی ۷۳۵ ص، یکم صفرا المظفر ۱۳۱۵ھ/۱۸۹۷ء مطبع مظهر العجائب لکھنؤ۔ کسی تاریخ طبع گفت:

مرحبا نسخه مفید جهان

جسمیں ہے حال انبیاء اکثر

آئینے سے بھی صاف ہے تاریخ

کیوں مکدر نہوے اسکندر

طبع کا سال بوں لکھا میں نے

کہ ہے تاریخ انبیاء بہتر

(۱۸۹۷ء) سب سے

آغاز: بسمہ و خطبہ اما بعد بندہ مسکین خاکپای مومنین با صدیقین الشیخ احمد بن مولانا مولوی محمد وجیہہ الدین عثمانی الادیوبندی عرض کرتا ہے کہ تاریخ الانبیاء ۱۳۰۶ھ میں حقیر پرتقصیر نے فارسی عبارت میں لکھی تھی.....

* - تاریخ فرشتہ، گلشن ابراہیمی، محمد قاسم ہندو شاہ

۷۹- سلطان التاریخ : مولانا حیدر علی سہسوانی

ترجمہ فقط مقالہ سوم، ۲۲۵ ص، بہا : یک روپیہ،

۱۳۰۰ھ/۱۸۸۳ء مہر نیمروز پریس، بجنور

* - تاریخ نادر شاہ

۸۰- تاریخ نادر شاہ : سید محمد علی داعی الاسلام حیدر آبادی، (ذریعہ : ۲۶)

* - مکتوبات امام ربانی : شیخ احمد سر ہندی (م ۱۰۳۴ھ)

۸۱- تجلیات ربانی: مولانا نسیم احمد فریدی امرہی (م

۱۴۰۹ھ/۱۹۸۹ء) ۳۵۲ ص، بہا : ۱۳/۵۰ روپیہ ترجمہ فقط ۳۱۳

مکتوبات، تعارف از مولانا محمد منظور نعمانی کتب خانہ الفرقان لکھنؤ

بہارِ جمالیہ * - تحفۃ الاحرار : عبدالرحمان جامی

۸۲- ترجمہ تحفۃ الاحرار، بها : ۱۲، ترجمہ مع متن (تحفہ

جعفری)

* - تحفۃ الصلوٰۃ : مولانا کمال الدین حسین واعظ کاشفی

(م ۹۱۰ھ)

۸۳- ریاض الحسنات، ترجمہ تحفۃ الصلوٰۃ : احمد الدین صبر

مراد آبادی ۱۳۰ ص، مطبع صدیقی بریلی، مترجم قطعہ تاریخ گفت:

گل مجموع ابن ریاض حسن

چوں شکفتہ بہ تحفۃ الصلوٰت

ہر فلک شد بلند صلی علی

بر زمین فرش کردہ شد برکات

شور در بزم حور عین افتاد

جستہ رضوان بہ تحفہ جنات

عرشیان را ہزار عید دمید

فرشیانرا رسید آہیات

پی مضمون عالی تاریخ

ساختم فکر خویش را مرقات

بہر تاریخ خاطرہ آورد

ار مغانی ز گشن حسنات

بے سر و عد مصرعہ ای ہر گفت

بشہ مرسلان بسی صلوٰت

آغاز: بسملہ و خطبہ بعد اسکے یہ گمنام خیر خواہ انام ہرمنندہ

شرمنندہ جوش خجالت معاصی سے سرفگندہ احمد الدین صبر مراد آبادی

گزارش کرتا ہے کہ بعد تالیف نسخہ کیمیای سعادت ایقان الملقب به
ملخص القرآن فی امتحان اهل الايمان"

* - حدیقته سلطانیہ : سید العلماء مولانا سید حسین (م)
(۱۲۷۳ھ)

۸۴- تحفة العارفين : ۱۵۶ ص، بها : ۵، ترجمہ خلاصہ مباحث
توحید، عدل و نبوت فقط ۱۳۰۹ھ، مطبع یوسفی، دہلی

آغاز: بسمہ و خطبہ اما بعد بندہ شرمندہ خاکسار ہے سواد امید
وار معفرت ربّ العباد سید امداد حسن بن سید علی حسن نے چاہا کہ
حسب ایمانے
* - حدیقته سلطانی : سید حسین کشمیری

۸۵- تحفة العارفين : سید حسن بن سید علی کشمیری،
۱۲۸۸ھ، کشمیر

* - تحفته عباسی، آقا محمد طاہر شیرازی قمی (م)
(۱۶۸۷/۱۰۹۸ھ)

۸۶- ہدیتہ محمدی، ترجمہ تحفہ عباسی، حکیم سید محمد علی
فیض آبادی، ۱۳۶ ص (ناقص الآخر)

عقائد شیعہ، مطبع اکسیر اعظم، بنارس

آغاز: بسمہ و خطبہ اما بعد امیدوار رحمت لم یزلی حکیم سید
حسن عسکری خدمات عالیات میں حضرات مومنین کے مدعا طراز ہے کہ
یہ رسالہ نادرہ عجالہ باہرہ جو اصول دین میں ایک قابل قدر اور ممتاز
رسالہ ہے.....

* - تحفته عجم

۸۷- ترجمہ تحفته عجم، ۱۹۶۲ء، ہند

- * - تحفة النصائح : شیخ محمد یوسف شاه راجو
 ۸۸- تحفة النصائح : ۸۴ ص، نسخه خطی (تذکره مخطوطات ۵ :
 ۲۵۱)
 * - تحقیق اراضی هند، شیخ جلال الدین تہانیسری
 ۸۹- ترجمہ، تحقیق اراضی هند : مولانا سعید اشرف ندوی (اردو
 کتابوں کی ڈائرکٹری : ۲۶۹)
 * - تحقیق الفتوی فی ابطال الطغوی : مولانا محمد فضل حق
 خیر آبادی (م ۱۲۷۸ھ)
 ۹۰- تحقیق الفتوی فی ابطال الطغوی : مولانا محمد عبدالحکیم
 شرف قادری، مولانا محمد اسماعیل دہلوی (م ۱۲۴۶ھ) در کتاب "تقویت
 الایمان" انکار شفاعت النبی صلی اللہ علیہ و آلہ وسلم کردہ بودند۔ این
 کتاب مشتمل است ۴۳۷ ص، ترجمہ مع متن، شاہ عبدالحق محدث
 دہلوی اکیڈمی، بندیال (سرگودھا)، ۱۳۹۹ھ/۱۹۷۹ء، کاتب : شاہ
 محمد چشتی نظامی
 * - تکمیل الایمان : شیخ عبدالحق محدث دہلوی
 ۹۱- خلاصہ تکمیل الایمان : غلام محمد مہدی واصف (قاموس
 ج ۱ : ۲۰۷)
 * - تذکرہ الاولیاء : شیخ فریدالدین عطار
 ۹۲- تذکرہ الاصفیاء فی ترجمہ تذکرہ الاولیاء : شاہ عبداللہ
 مشتاق قادری (آصفیہ)
 ۹۳- انوار الاولیاء : رئیس احمد جعفری ۱۴۶ ص، خلاصہ تذکرہ
 الاولیاء، شیخ غلامعلی و پسران لاہور، ۱۹۵۸ء، علمی پرنٹنگ پریس
 لاہور

- * - تذکرة العارفين شرح نهج البلاغه : ملا فتح الله كاشاني
- ۹۴- تذکرة العارفين : مولانا سيد صفدر حسين رضوى ۳۲ ص، فقط ترجمه لمعه اول، كراچى
- * - تزك تيمورى امير تيمور گورگانى (م ۸۰۷ هـ)
- ۹۵- ترجمه تزك تيمورى : ابوالهاشم ندوى (اردو كتابوں كى ڈاٹركٹرى : ۳۶۳)
- * - تزك بابرى: ظهيرالدين محمد بابر (م ۹۳۷ هـ)
- ۹۶- بابر نامه : محمد قاسم صديقى
- ۶۴ ص، ترقى اردو بيورو نئى دهلى، ۱۹۸۳ م، سپر پرنٹرز، دهلى
- * - تشنيد المطاعن
- مولانا سيد محمد قلى خان (م ۱۲۶۰ هـ)
- ۹۷- النار الحاطمه لقاصد احراق بيت فاطمه (ع) : سيد مقرب على بن سيد شيرعلى نقوى (م ۱۳۴۵ هـ)
- رد تحفه اثناعشره عبدالعزيز دهلوى، مولانا سيد محمد قلى خان در رد اين كتاب كتابى نوشته بودند بنام "تشنيد المطاعن" در ده جلد. ترجمه است فقط يك باب "طعن قصد احراق بيت اهلبيت عليهم السلام"
- آغاز: بسمله و خطبه اما بعد خدمت برادران ايمانى مين عاصى سراپا معاصى مقرب على ابن المرحوم السيد شير على نقوى الحسينى ملتمس هے كه بعد اتمام جلد اول نفعات الر ياحين فى احوال سيدنا خاتم النبين....
- ۲۰۴ ص، ۱۷ ذى قعدة ۱۲۸۱ هـ، مطبع مجمع البحرين، لدهيانه
- * - تعاليم آسمانى : سيد محمد مصحفى

۹۸- اسلام میں قرضہ حسنہ

ترجمہ فقط يك باب ۴۰ ص، بها : سه روپيه، مدرسته محصومين

کراچی،

* - تقلید المقلدين

۹۹- تقلید المقلدين : علامہ سید علی الحائری (رح) (م ۱۳۶۰ھ)

ترجمہ فتاویٰ مجتہدین، ۸۸ص، مطبع جعفری، لاہور

* - تکمیل القرآن : مرزا محمد کامل (م ۱۲۳۵ھ)

۱۰۰- رسالہ تکمیل القرآن : مولانا سید محمد حسین دہلوی، شاہ

عبدالعزیز محدث دہلوی (م ۱۲۳۹ھ) در تحفہ اثناعشریہ نوشتہ بود کہ

شیعہ بر قرآن ایمان نمی دارند ہم عصر دہلوی مولانا مرزا محمد کامل در

این کتاب جواب این الزام نوشتہ

۵، رجب ۱۲۹۶ھ/۲۴، جون ۱۸۷۹م چاپی

* - عملیہ

آیت اللہ سید مصطفیٰ کاشانی

۱۰۱- رسالہ تقلید : مولانا سید شریف حسین سبزواری (رح)

۹۲ص، بها : ۴ آنہ

جمادی الاول ۱۳۳۲ھ، رفاہ عام سٹیم پریس، لاہور

* - تنقید التقلید

۱۰۲- تنقید التقلید : شیخ محمد کاظم ۱۸۰ص، رسالہ ایست

دربارہ، رد تقلید مجتہدین، رجب ۱۳۳۴ھ، مطبع کاظمی، کانپور

* - سراج الاسلام ترجمہ الفقہ الاحوط

۱۰۳- تنویر السراج : مولانا شیخ روشن علی ہندی ۲۷۶ص،

الفقه الاحوط (عربی) تصنیف سید محمد نور بخش (م ۱۸۶۹ھ)
بانى سلسلئہ نور بخشیہ ترجمہ فقط کتاب الصلاة با حواشی مولانا سید
عباس کرسی (م ۱۹۸۶م ھ) مولانا محمد مہدی لنگرودی مقدمہ نوشت و
باہمراہ یک مضمون از مولانا سید محمد باقر موسوی کشمیری بڈگامی
پسر مولانا سید محمد یوسف موسوی مترجم "لمعہ" بزبان فارسی، بعنوان
"کشمیر کی شیعہ تاریخ پر ایک ورق" در قم چاپ شدہ است

* - توضیح الاحکام : سید محمد شیرازی

۱۰۴- ترجمہ: مولانا شیخ محمد اسحاق نجفی ۶۴ص، بہا : دو
روپیہ، انٹرنیشنل پریس، کراچی

* - توضیح المسائل : آیت اللہ سید محمد شیرازی

۱۰۵- احکام اسلام : مولانا محمد علی فاضل، ۶۰۳ص، بہا :
۲۵/روپیہ، مکتبۃ المفید الحسین منزل، ڈیرہ غازیخان

* - توضیح المسائل : آیت اللہ سید محسن الحکیم (رح)

۱۰۶- احکام طہارت : مولانا سید محمد عادل (رح) (م
۱۳۹۵ھ)، ۱۸ص، بہا : ۲۵ پیسہ

ترجمہ فقط باب طہارت، ادارہ ناصرالاسلام کراچی، ۱۹۶۷م

* - توضیح المسائل : آیت اللہ سید ابولقاسم الخوئی

۱۰۷- توضیح المسائل : مولانا سید کرامت علی نجفی ۴۴۰ص،
یونائٹید ٹریڈز، امین پور بازار، فیصل آباد، پاکستان آرٹ پریس

* - توضیح المسائل : آیت اللہ سید عبداللہ شیرازی (م

۱۹۸۴ء)

۱۰۸- توضیح المسائل : مولانا عبدالواحد ایم اے ۳۳۳ص، بہا :
شش روپیہ مکتبہ اصغریہ دارالعلوم المحمدیہ، سرگودھا

* - توضیح المسائل : شیخ حسین علی منتظری

۱۰۹- توضیح المسائل : طلاب غیر ایرانی، ۷۵۷ ص، ۱۴۰۶ھ،
چانچائنه ارشاد اسلامی، کاتب : جعفر صادق

* - توقیعات کسری : سید محمد جلال الدین زواری

۱۱۰- احکام نوشیروان : سید آقا حسن عرف میرن صاحب رضوی
۱۱۸ ص، ۵، دسمبر ۱۹۶۶م، مطبع جنگ بہادر بلرام پندت دیاشنکر
فگار تاریخ طبع گفت.

ہوا جو ترجمہ توقیع کسروی کا فگار

بحسن کوشش نامی شاعر یکتا

کہو یہ مصرعہ تاریخ از سر انصاف

عروس عدل کو ملبوس خوب پہنایا

آغاز: بسملہ حمد و ثنا اس خداوند زمین و زمان کو زیبا ہے جسے
حکومت بنی آدم کے لئے دنیا کو خلق کیا اور انسان کو فرمانروا اور
سردار فرما کے اختیار عدل و احسان دیا

"ج"

* - جاماسپ نامہ : حکیم جاماسپ خلیفہ حکیم زرتشت

۱۱۱- جاماسپ نامہ : محمد الواحدی، دربارہ نجوم، ۳۴ ص،
۱۳۳۰ھ/۱۹۱۲م، نظام المشائخ دہلی، دلی پرنٹنگ ورکس، دہلی

* - جامع عباسی : شیخ بہاء الدین عاملی (م ۱۰۳۰ھ)

۱۱۲- جامع عباسی : مولانا سید سبط حسن (م ۱۳۷۲ھ)
۱۴۰ ص، فقہ شیعہ، رائل پریس، جونپور

* - _____ استاد سبھانی

۱۱۳- : جبری صلح اور ظالم جماعت، ۳۴ ص، تذکرہ مظالم

عراقی ها، ۱۹۸۶ م، بها : ۵۰ ریال

* - الجغرافی جدید : عبدالغفار نجم الدولہ تهرانی

۱۱۴- جغرافیئہ ایران : اللہ بخش، ۷۲ ص، ۱۹۰۹ م، خادم

التعلیم، استیم پریس، لاهور (قاموس : ۲)

۱۱۵- جامع عباسی، ترجمہ : مولانا خواجہ عابد حسین انصاری

(م ۱۳۳۰ھ) ۳۲۳ ص، ۱۳۰۵ھ، مطبع یوسفی، دہلی، مولانا شیخ غلام

حسین قطعہ تاریخ گفت

ہیں مترجم کتاب ہذا کے

خواجہ عابد حسین نیک و رئیس

فقہ دار، متقی، فصیح و بلیغ

عالم با عمل خلیق و انیس

دیکھنے کیا بیان واضح ہے

ترجمہ کس قدر ہے صاف و نفیس

سر بد قطع کر کے ہاتف نے

بولا یہ ترجمہ ہے چست و سلیس

۱۳۰۵ھ

* - جلاء العیون : محمد باقر مجلسی (م ۱۱۱۱ھ)

۱۱۶- جلاء العیون : مولانا محمد باقر (رح) (الذریعہ)

۱۱۷- ترجمہ جلاء العیون (منظوم)، مرزا محمد حسن مذنب،

نسخہ خطی، (مقدمہ تذکرہ خوش معرکہ زیبا)

* - جمہوری اسلامی : آقای حسین نوری

۱۱۸- اسلامی جمہوریت : مولانا سید صغیر حسین رضوی.

مشمول است بر عناوین، عقلی نقطہ نظر سے معاشرے کے لئے حکومت کا
وجوب، ایران و اسلام، اسلامی حکومت میں رہبری کے شرائط، اقسام
حکومت ۱۴۴ ص، ۱۹۷۹ م، امامیہ مشن لاہور، کاتب : صفدر حسین شیخ
* - جواهر التفسیر (جلد ۳) : علامہ مجدالدین خاصہ شیرازی

۱۱۹ - ترجمہ : (قاموس ج ۱: ۲۱)

* - جواهر الحقائق

۱۲۰ - جامی المظاہر (منظوم) : محمد عبداللہ قادری، ۷ ص،

۱۶۵۱ھ

نمونہ: بندہ بندہ خدا خدا ہے

ہے ایک کبھی کبھی جدا ہے

(قاموس ج ۱ : ۱۰۳۶)

* - جہاد اکبر : آیت اللہ سید روح اللہ الخمینی (رح) (م

۱۴۰۹ھ)

۱۲۱ - جہاد اکبر : مولانا سید محمد عباس قمر زیدی، ۱۲۸ ص،

بھا : پانچ روپیہ

مکتبہ معراج ادب ۲۰/۹۱۹ سادات کالونی، فیڈرل ہی ایریا،

کراچی، ۸، مئی ۱۹۷۹ م، انجمن پریس

"چ"

* - چرا شیعہ شدم

۱۲۲ - عقائد الشیعہ : مولانا موسی بیگ نجفی ۳۲ ص، ترجمہ

فقط مقدمہ کتاب، جامع المنتظر، لاہور

* - چرا و چگونہ مسلمان شدن

آیت اللہ سید محمد شیرازی

۱۲۳- اور صلیب ٹوٹ گئی : مولانا آغا بین سرحدی، ۸۰ ص، رد عیسائیت، بہا : ۹ روپیہ، درس آل محمد فیصل آباد

۱۲۴- چریاں اور ہاتھی : سید غضنفر حسین بخاری ۲۰ ص،

دارالثقافتہ الاسلامیہ، کراچی

* - چہار زندان انسان : دکتر علی شریعتی

۱۲۵- چہار زندان انسان : سردار نقوی، ۷۹ ص، بہا : ۱۰ روپیہ،

ادارہ احیای تراث اسلامی، اگست ۱۹۸۷ء، کاتب : اے ایس خورشید

* - چہل حدیث : آیت اللہ سید علی الاصفہانی (رح)

(م ۱۴۰۹ھ / ۱۹۸۹ م)، چہل حدیث: مولانا سہد صفدر حسین نجفی (م)

۱۴۱۰ھ) ۲۰۷ ص، بہا : ۱۲ روپیہ، مشتمل برہشت فصل : توحید،

نبوت، امامت، شرعی واجبات، شرعی محرمات، معاشرتی امور و حقوق،

اخلاق، معاد امامیہ پبلی کیشنز لاہور، فروری ۱۹۸۳ م، الامان پریس

۷

* - حج : دکتر علی شریعتی

۱۲۷- حج: سید انوار احمد بلگرامی ۸۷ ص، مکتبہ لوح و قلم،

۱۴۰۳ھ / ۱۹۸۳ م، جدید پریس لاہور

* - حدیث الثقلین : آقای شیخ مصطفیٰ ملکی

۱۲۸- حدیث الثقلین : مولانا سید محمد عباس قمر زیدی،

۸۲ ص، بہا : چار روپیہ، مقالہ عربی حجة الاسلام قوام الدین دشنوی قمی

کہ در دارالتقریب بین المذہب قاہرہ خواندہ بود ترجمہ فارسی از آقائی

ملکی مکتبہ معراج ادب کراچی، ربیع الاول ۱۴۰۱ھ / فروری ۱۹۸۱ م

* - حدیقہ ہندی : مولانا غلام حسن
 ۱۲۹- روفتہ الصالحین (منظوم) : سید مصطفیٰ ۱۳۲ ص،
 مجموعہ فتاری سید العلماء مولانا سید حسین بن غفرانآب (رح) کہ مولانا
 غلام حسن مرتب کردہ اند، مطبع البحرین لدھیانہ، رمضان المبارک
 ۱۲۸۶ھ

آغاز: پہلے تو کر خدا کی حمد و ثنا
 جس نے ہم سب کو کیا پیدا
 اور فضیلت دی اپنی رحمت سے
 نوع انسان کو ساری خلقت سے

* - _____

۱۳۰- حضرت امام جعفر صادق علیہ السلام
 سید احمد علی عابدی
 ۷۶ ص، موسسہ درراہ حق قم ایران، ۱۴۰۶ھ/۱۹۸۴م چانچانہ
 سلمان فارسی کاتب : موسیٰ کلیم فیض آبادی

* - _____

۱۳۱- حضرت اما رضا علیہ السلام : سید احمد علی عابدی،
 ۷۲ ص بہا : ہفت روپیہ، ادارہ نوراسلام فیض آباد (یوپی)،
 ۱۴۰۲ھ/۱۹۸۲م، سلمان فارسی پریس قم

* - _____

ادارہ در راہ حق قم ایران
 ۱۳۲- حضرت امام تقی علیہ السلام : سید احمد علی، ۵۶ ص،

بها : هفت روپيه، نوراسلام امامبازه فيض آباد (يو پي)،
۱۹۸۲/هـ ۱۴۰۲، سلمان فارسی پريس قم کاتب : حسن اختر

* - حق نما : دارا شکوه

۱۳۳- راه هدی ترجمه حق نما : سيد احمد علی شاه بتالوی

۳۲ ص، انقلاب پريس لاهور (مرآة التصانيف : ۱۱۵)

* - حق اليقين : محمد باقر مجلسی (رح) (م ۱۱۱۱هـ)

۱۳۴- حق اليقين : مولانا مظفر علی اسير (م)

۱۲۹۹هـ-۱۸۸۱م)، (مطلع انوار : ۹۸)

* - گلستان سعدي : شيخ مصلح الدين سعدي شيرازی

۱۳۵- حکايات گلستان سعدي ۱۵۱ ص، ترجمه فقط ۱۰۷

حکایت، فيروز سنز لاهور

* - حکومت اسلامی : آيت اله سيد روح الله الخمينی (رح)

۱۳۶- حکومت اسلامی حصه اول و دوم، ۸۷ ص، بها : ۱۲

روپيه، مکتب رضا کراچی

* - حمله حیدری : مرزا محمد رفيع باذل (م ۱۱۲۳هـ)

۱۳۷- غزوات حیدری ترجمه حمله حیدری : سيد محسن علی

اسير ابن سيد مير علی ۷۴۸ ص، ۱۳۳۲هـ/جولائی ۱۹۱۴م، مطبع

نولکشور لکهنو.

۱۳۸- مجاریه صفدری ترجمه حمله حیدری بها : يك روپيه شش آنه

۱۳۹- ترجمه حمله حیدری: سيد ابرار حسين (م ۱۳۰۰هـ) مطلع

انوار

۱۴۰- ترجمه حمله حیدری جلد اول

سید ذوالفقار علی خان صفا (م. ۱۲۶۰ھ) شاگرد میر تقی میر
تلامذہ میر : ۵۴

۱۴۱- ترجمہ حملہ حیدری جلد دوم

محمد مرزا بن تجلی علی شاہ، ۲۱۴ ص، نسخہ خطی

آغاز: عہد آسمان علوم و ذکا

سخن سنج اعلیٰ جناب صفا

زبان اسکی جان بخش جان سخن

سخن پهلوان، پهلوان سخن

کیا ریختہ حملہ حیدری

تولرد سے سرقہ سے سارے بری

(تذکرہ اردو مخطوطات)

۱۴۲- غلبہ حیدری تر حملہ حیدری، ذریعہ : ۱۲

۱۴۳- حربہ حیدری، غزوہ حیدری : حیدر مرزا

۸۵ ص، ۱۳۰۴ھ، مطبع اثنا عشری لکھنؤ

آغاز: بسمہ و خطبہ اما بعد راقم السطور حیدر مرزا نے ترجمہ

حملہ حیدری ملا محمد رفیع باذل سے بکہ تاز عرصہ مدحت ثنائی فارس

میدان صف آرائی.

۱۴۴- ہیبت حیدری، ترجمہ حملہ حیدری (منظوم) : واجد علی

شاہ بادشاہ اختر، ۲۹۷ ص، مطبع سلطانی کلکتہ، رمضان المبارک

۱۲۹۲ھ/۱۸۷۵م در بارہ سبب ترجمہ می گوید:

کہی نظم جب میں نے اے نکتہ سنج

تو ہجرت سے تھے بارہ سوشست و پنج

بتائید استاد روح الامین

نمودم بدل فکر ہجری سنین

در آمد در سال از موج فکر

خسی جوهر سیف باوج فکر

۱۳۰۲ھ

دگر دم زدم با مسیحی سنین

ز سلطان باذل فضائل مبین

۱۸۷۵م

آغاز کتاب: شروع سخن صاف ہے حمد رب

در لعل تن صاف ہے حمد رب

خداوند دنیا و دین و زمین

ضیاء بند دنیا و دین و زمین

آغاز ترجمہ: نگارنده داستان کهن

خوش انداز و خوش خلق شیرین دهن

* - حیات امام خمینی : رجب علی مرزوعی

۱۴۵ - حیات امام خمینی : سید عطا محمد عابدی، ۱۰۲ ص، بها

: ۱۵ روپیہ، ادارہ احیاء میراث اسلامی، محرم ۱۴۰۸ھ / ستمبر ۱۹۸۸ء

* - حیات رسول (ص) (۵) : ع ب شیرازی

۱۴۶ - حیات رسول (ص) (۵) : سید غضنفر حسین بخاری

۲ ص، جون ۱۹۸۵م، خاتہ فرهنگ جمهوری اسلامی ایران،

کراچی، کاتب : سید تہذیب حسین نقوی امرہی

* - حیات القلوب : محمد باقر مجلسی (رح) (م ۱۱۱۱ھ)

۱۴۷ - ریاض القلوب، ترجمہ حیات القلوب : محمد واجد علی شاہ

بادشاہ اختر

۲۲۳ ص، شوال ۱۳۰۲ھ، مطبع سلطانی، کلکتہ، مترجم دربارہ

سبب ترجمہ می گوید:

بنام خداوند هر انس و جان

بیان میں کرونگا نئی داستان

باحسان ختم الرسل مصطفیٰ (ص)

زمانے میں رہ جائیگا تذکرہ

رکھا نام اسکا ریاض القلوب

نہو جس سے اختر کا طالع قلوب

جو بارہ سو پر ہیں اٹھانوے

سن ہجری ای خوش سیر جان لے

اسی سن میں کی ابتدا نثر کی

خدا مشعل دل میں دے روشنی

ہوں شاہ اودھ نام واجد علی

مگر ملک تعبیر ہے خواب کی

خدایا ہو انجام اسکا بخیر

کروں ہفت کشور کی میں خوب سیر

۱۴۸- تنبیہ الغافلین:-

۲۳ ص، ترجمہ فقط يك روایت حیات القلوب در بارہ گفتگوی

حضرت سلمان فارسی رضی اللہ عنہ بامردہ، ۱۵، جمادی الاول

۱۳۰۳ھ/۲۰، فروری ۱۸۸۶م، مطبع اثنا عشری، لکھنؤ۔

خ

* - خاور نامہ، جلد اول: ملا حُسام الدین قہستانی

۱۶۹- خاور نامہ جلد اول : سعید احمد ناطق لکھنوی، تذکرہ حضرت علی (ع) ابوالمحجن، سعد بن ابی وقاص، مالک أشر ۱۷۶ص، دسمبر ۱۹۰۰م، مطبع نولکشور لکھنؤ.

* - خروج ابا مسلم

۱۵۰- محارِبۃ حق/جنگ نامۃ ابا مسلم

مرزا رحم علی ششدر عرف مرزا بنے، ۱۵۸ص، ۱۵، اکتوبر ۱۸۸۷م، مطبع اثنا عشری، لکھنؤ

آغاز: بسملہ و خطبہ جملہ سادات عظام و مؤمنین عالی مقام غلامان حیدر کرار کو واضح ہو کہ ذکر خروج عبدالرحمن ابا مسلم بن خواجہ اسد بن خواجہ جنید بن خواجہ علی مرکب سوار قوم قریش بزبان فارسی شاہان ماضیہ میں تحریر ہوا تھا.

* - خلاصۃ النجوم : میر قمرالدین

۱۵۱- رسالہ گرہن : ۱۵ ص، نسخہ خطی،

آغاز: خلاصتہ النجوم فارسی کتاب میں میر قمرالدین نجومی کے قول سوں سورج گہران کا بیان لکھا ہے کہ سال میں ایک بار سورج گہران پکڑتا ہے، تذکرہ مخطوطات ۵ : ۲۵۹

* - خواب، بیداری، ملافتح علی شیرازی

۱۵۲- خواب بیداری : بہا : ۸ آنہ، نظامی پریس، لکھنؤ

* - رباعیات عمر خیام : عمر خیام نیشاپوری

۱۵۳- خیامی کے آس پاس : میراجی

ترجمہ فقط ۳۲ رباعی بربان اردو و انگلیسی، مکتبہ ادب جدید
لاهور، انٹائن پرنٹنگ پریس، لاهور۔

* - داستان امیر حمزہ : شاه ناصرالدین محمد

۱۵۴- داستان امیر حمزہ، حصہ اول : سید نظر زیدی

فقط ہفت داستان، ۱۲ ص، بها : سه روپیہ، شیخ غلام علی و
پسران لاهور، علمی پرنٹنگ پریس، لاهور

۱۵۵- گلستان باختر ترجمہ داستان امیر حمزہ : شیخ تصدق

حسین،

۶۷۵ ص، ۱۹۰۹ م، مطبع نو لکشور، لکھنؤ

آغاز: وہ خالق لائق حمد و ثنا ہے

کہ جس نے سب جہاں پیدا کیا ہے

وہی ہے خالق ہر اوج و پستی

عدم اُسکا اُسی کی ہے یہ پستی

محمد(ص) بادشاہ دوسرا ہے

محمد(ص) شافع روز جزا ہے

محمد(ص) عرش اعظم کا ہے تارا

گنہگاروں کی بخشش کا سہارا

زبان سے وصف حیدر گر بیان ہو

زمین شعر رشک آسمان ہو

وہ حیدر(ع) جو وصی خاص احمد(ص)

وہ حیدر(ع) جو ہے داماد محمد(ص)

۱۵۴- داستان امیر حمزه، حصه چهارم : سید نظر زیدی، ۱.۸ ص،
بها : سه روپیه، شیخ غلام علی و پسران لاهور، علمی پرنٹنگ پریس لاهور
۱۵۷: امیر حمزه : نواب مرزا امان علی خان غالب لکهنوی،
نولکشور لکهنؤ.

* - داستان راستان : آیت الله مرتضی مطهری (رح)

۱۵۸- اجنبی شخص : آغا محمد ناصر
ترجمه فقط يك جزو، ۲۲ ص، بها : هشت روپیه، مارچ ۱۹۸۶ م،
خانه فرهنگ جمهوری اسلامی ایران، کوئته، شفاف پرنٹنگ ایجنسی، لاهور
کاتب: محمد باقر

۱۵۹- دانش رومی و سعدی: دکتر غلام جیلانی برق (اردو کتابوں
کی ڈائرکٹری : ۴۲)

* - دانش نامه جهان
غیاث الدین علی

۱۶۰- دانش نامه جهان، بها : ۱۳ آنه، مطبع لوهارو

* - دربار ملی : شیخ محمد اکرام و وحید قریشی

۱۶۱- ترجمه دربار ملی : سید اصغر علی شاه، تذکره علمای
اہلسنت و جماعت لاهور ۳۸۴

* - درثمین : مرزا غلام احمد قادیانی (م ۱۹۰۸ م)

۱۶۲- درثمین فارسی مترجم : دکتر میر محمد اسماعیل
(م ۱۹۴۷ م) ۳۸۴ ص، بها : ۴۵. روپیه، ۱۹۶۷ م، محمد احمد اکیدمی،
رام گلی، لاهور نقوش پریس لاهور.

* - در الفرید فی عزاء السبط الشہید (ع) : مرزا محمد علی بن

حجة الاسلام شیخ محمد حسین، شهرستانی

۱۶۳- ترجمه درالفرد فی عزاء السبط الشهيد (ع) : سید عاشق

حسین وصل، در جواز عزا داری سید الشهداء علیه السلام ۳۴ص، ۱۳۳۲ هـ

مطبع تصویر عالم، لکهنو

مترجم تاریخ طبع گفت: *
پسران لاہور، علیہ السلام : سید نظر زیدی

۸۵۱- بطبع آمده فی الحال و بہر تاریخش

۳۸۶۱۰ بہ بست و پنج دقیقہ چو فکر کرد حقیر

دلم تپید و فغان زد بگو بگو ای وصل

رسالہ ہدیہ آداب ماتم شبیر

۱۳۳۲ ہ

آغاز: بسمہ و خطبہ بعد اسکے کہتا ہے بندہ جانی فانی محمد علی

بن محمد حسن الحسینی المرعنی الشہیر بشہرستانی کہ ایک شخص برادر

ایمانی نے مجھ سے خواہش کی کہ ایک رسالہ لکھوں جو عزا داری سید

الشہداء....

* - در نجف : علامہ سید محمد علی ہبہ الدین شہرستانی (رح)

۱۶۳- در نجف : مولانا سید نظیر حسین زیدی جونپوری،

۱۳۳۰/۱۹۱۲ء (ذریعہ : ۸)

* - دستور علی علیہ السلام — برای متحد کردن مسلمانان

دنیا، دکتر صادق تقوی تهرانی

۱۶۵- دستور علی علیہ السلام : مولانا صدر الدین الرفاعی

المجددی رد شیعہ، ۶۴ص، بہا : روپیہ، تعمیری کتب خانہ، راولپنڈی

* - الدعاء الحسینیہ : آیت اللہ محمد علی نخجوانی

۱۶۶- اکیس اعتراضات، اردو ترجمہ الدعاء الحسينیہ پاسخ بیست و یک اعتراض کہ مخالفین عزای حضرت امام حسین علیہ السلام می کنند، ۱۱۲ ص، محفوظ بک ایجنسی، کراچی، سندھ آفسٹ پریس، کراچی

* - دلیل العصاة : الذخائر فی احکام الکبائر

۱۶۷- مولانا سید علی حسین زنگی پوری، (ذریعہ : ۱۵)

* - دو گوہر گراں بہا : آقای حاج قوام الدین دشنوی قمی

۱۶۸- حدیث الثقلین : مولانا سید محمد عباس قمر زیدی ۸۳ ص،

مکتبہ معراج ادب کراچی، ۱۹۸۱ء، ۱/۵۱۴، انجمن پریس

*

آیت اللہ سید محمد شیرازی

۱۶۹- دینی تبلیغ کے مراکز.... مسجد و امام بارگاہ : سید

نجم الحسن تقوی ۵۶ ص، وفاق علمای شیعہ پاکستان لاہور، نیازی پرنٹنگ

پریس

* - دیوان باہو : سلطان باہو

۱۷- نقش باہو : مسعود قریشی، ۱۳۵ ص، بہا : ۸۰ روپیہ

ترجمہ مع متن، لوک ورثہ اشاعت گھر اسلام آباد، کاتب : اعجاز احمد

آغاز: یقین دانم درین عالم کہ لا موجود الا ہو - وگر موجود فی

الکونین لامقصود الا ہو

ترجمہ: یقیناً کوئی دنیا میں نہیں موجود الا ہو - نہیں کونین

میں موجود یا مقصود الا ہو

* - دیوان حافظ : حافظ شیرازی

۱۷۱- جام جم : سید اصغر علی شاہ جعفری،

- (تذکره علمای اہلسنت و جماعت، لاہور ۳۸۳) ۲۲۱-۲۲۲
- ۱۷۲- ترجمہ دیوان حافظ : مولانا ابوالحسنات سید قادری، لاہور ۱۹۷۹
- (شریف التواریخ، جلد ۳ : ۲۸۱، تذکرہ علمای اہلسنت ۱۳۸)
- ۱۸۳- ترجمہ دیوان حافظ (پنجابی) : ماسٹر غلام حیدر، لاہور ۲۸
- شرح چوہدری محمد افضل (اردو) ۷۲۱-۷۲۲
- فقط ۵۶ غزل ۱۲۷ ص، کتب خانہ پیسہ اخبار لاہور، اشرف پریس لاہور ۲۸
- ۱۷۴- انتخاب از تفسیر حافظ : رشید الدین انصاری ۱۳۶ ص، بہا : ۱۲ روپیہ، ترجمہ منظوم ادب
- بعض غزلیات، ادبی مرکز، حیدر آباد، دکن، ۱۹۷۹ م، کاتب: محمد ولی الدین، نمونہ: ای دل از سیل فنا بنیاد ہستی بر کند - چون ترا نوح است کشتی ابان ز طوفان غم مخور.
- ترجمہ: اگر سیل فنا ای دل تری ہستی منا ڈالے۔
- محمد تیرے کشتی بان ہیں طوفان سے مت گھبرا
- * - دیوان حضرت غوث الاعظم
- شیخ عبدالقادر جیلانی (م ۵۶۱ ھ)
- ۱۷۵- دیوان حضرت غوث الاعظم مع منظوم اردو ترجمہ : الحاج عبدالقادر قادری فدائی
- ۱۵ ص، بہا : ۱۵ روپیہ، ترجمہ مع متن، ۱۹۷۹ م، نیا بازار عیدگاہ رود دھنباہ (بہار)
- آغاز: بی حجابانہ در آ از در کاشانہ ما
- کہ کسی نیست بجز درد تو در خانہ ما

ترجمہ: بے حجاب آپ چلے آئیے کاشانہ میں

۱۳۶ - آپ کے غم سوا کون ہے غم خانہ میں (اور غم ہے) *

* - دیوان خواجہ معین الدین چشتی : خواجہ معین الدین چشتی

۱۷۶ - ترجمہ : محمد شاہ الدین ابن مولانا محمد قطب الدین

قریشی ۵۶ ص، بہا : ۱۲ آنہ

ترجمہ بزبان پنجابی: اللہ والے کی قومی دکان لاہور، حسن ستیم

پریس لاہور

* - دیوان فرخی : ابوالحسن علی فرخی

۱۷۷ - ترجمہ انتخاب فرخی : مولوی احمد حسن سواتی الجہار

باغی

ترجمہ فقط ۷۲ قصیدہ، ۹، مارچ ۱۹۳۸ م، مطبع چرخ دالان

دہلی

ذ

* - ذخیرۃ العباد : آیت اللہ میرزا محمد کاظم خراسانی

۱۷۸ - خزینۃ الرشاد : مولانا سید شریف حسین بریلوی

۳۴۸ ص، حمیدیہ ستیم پریس، لاہور

* - ذخیرۃ العابد لیوم المعاد : آیت اللہ سید ابوالحسن اصفہانی

۱۷۹ - لالی نقاد، اردو ترجمہ ذخیرۃ العباد : مولانا سید شاکر

حسین نوگانوی، ۲۲۴ ص، مطبع یوسفی، دہلی

آغاز: بسملہ و خطبہ اما بعد بندہ گھنگار امیدوار رحمت غفار اردل

عبادہ درہب المشرقین سید شاکر حسین بن سید غلام حسنین...

۱۸ - تحفۃ المؤمنین : مولانا بہبود علی مرزا

ترجمہ فقط احکام الجنائز، حیدر آباد، دکن

* - راہ علی (ع) : آیت اللہ السید رضا صدر مدظلہ

۱۸۱- حضرت علی علیہ السلام کا راستہ : مولانا محمد حسین اکبر فاضل قم. مشتمل است بر عناوین ذیل:

حضرت علی علیہ السلام کی تجارت، حضرت علی علیہ السلام کی عدالت، جو انفرادی، و حضرت علی علیہ السلام کی حکومت، عبادت، روش اور طریق کار، شہادت، ۴. ۱ ص، سید محمد حسین رضوی، مدرسہ باقر العلوم مکہنا والی گجرات (پاکستان)

* - رباعیات خیام : عمر خیام

۱۸۲- احوال و رباعیات خیام - متن و شرح : مولانا سید مرتضی حسین فاضل (رح) (م ۱۹۸۷م) ۳۷۳ ص، شیخ غلام علی اینڈ سنز، لاہور پاکستان، علمی پرنٹنگ پریس لاہور، ۱۹۶۵م، کاتب : منشی رحمت اللہ وزیر آبادی

* - رسالہ عبدالواسع : عبدالواسع

۱۸۳- کنز المنافع، اردو خلاصہ رسالہ عبدالواسع : مولانا میرزا محمد جعفر کشمیری، بها : ۲۴ آنہ، شیخ جان محمد اللہ بخش تاجران کتب علوم مشرقی انارکلی لاہور (پاکستان)

* - رسالہ نور : مولانا سید ابوالقاسم حائری (م ۱۳۲۴ھ)

۱۸۴- ترجمہ رسالہ نور : علامہ سید علامہ الحائری ابن مصنف

رد عیسائیت، متن فارسی و ترجمہ بر حاشیہ، ۱۲ ص، مطبع اسلامیہ لاہور (پاکستان)

* - سیاحت غرب - سر نوشت ارواح بعد از مرگ : سید حسن

نجفی قوانی

۱۸۵- روحوں کا سفر - موت کے بعد : محمد المہر مرزا

۱۳۶- ص، بہا : دہ روپیہ (۱۲۲ : آء نااہل)

مکتبہ معراج ادب کراچی، انجمن پریس، کراچی، ذی قعدہ

۱۴۰۷ھ/جولائی ۱۹۸۷م (۱۲۲ : آء نااہل) ۵۲۶/۱

* - روضۃ السیر : -

۱۸۶- روضۃ السیر : ناصر

بحکم واجد علی شاہ اختر در ۱۲۷ھ ترجمہ شدہ است

مہدی علی زکی مراد آبادی تاریخ گفت

گفتم شعری بہفت گانہ تاریخ

۲۵۰۰ ہر ہفت سخن بہ فکر سالم آمد

اعداد حروف ہر یک از مصراعش

صوری زیکی حجت قائم آمد

بس معجمہ و مہملہ ہر دو بہم

با وفق و خلان ازان ملازم آمد

وی شعر گرفتہ بامید کرمے

ناچیز ذکی پیش مکارم آمد

ہدشش و دو صدی و سی دگر چہل با وسے

ناصر بوقوف او مترجم آمد

(دیوان مہدی علی زکی مراد آبادی)

* - روضۃ القیومیہ : کمال الدین محمد احسان

۱۸۷- حدیقہ محمودیہ : مولانا ولی اللہ صدیقی

مطبع بلبیر ریاست فرید کون (ہند)، ۱۹۱۸ھ - ۵۸۱

(احوال و آثار : ۲۲۱)

۱۸۸- ترجمہ روضۃ القیومیہ : _____

لاہور، ۱۳۳۵ھ (احوال و آثار : ۲۲۱)

* - رہ آورد سفر : حافظ محمد ظہورالحق ظہور

۱۸۹- ایران میں دس دن : حافظ محمد ظہورالحق ظہور

۶۳ ص، بہا : ۱۲ روپیہ، مکتبہ انوار الاسلام، اسلام آباد، ایس

ٹی پریس، راولپنڈی، کاتب : صفدر علی

* - ریاض الشہادۃ : _____

۱۹- مختار نامہ : سید کرار حسن حسینی نقوی، ۵۲ ص،

۱۲۸۳ھ، مطبع مجمع البحرين، لدھیانہ

آغاز: بسمہ و خطبہ اما بعد شیخ فاضل محدث سید جعفر بن محمد

کہ جملہ مشائخ کبار محدثین و اعظام فقہای متقدمین میں سے ہیں بیچ

رسالہ حال مختار نامہ کے فرماتے ہیں...

* - ریگستان نجف : مولانا سید محمد رضوی المعروف بہ آقای

پرهیزگار (م ۱۳۵۲ھ)

۱۹۱- ہدایا ی نجف : مولانا سید مرتضی حسین فاضل (رح)

ترجمہ انتخاب مع متن، ۴. ۱ ص، بہا : دو روپیہ

امامیہ پبلی کیشنز لاہور، اپریل ۱۹۸۵م، اظہار سنز پرنٹرز

کاتب: ملک علی محمد

آغاز: حمد و شکر آن خداوند جلیل، کی تواند کرد ابن عبد ذلیل و

حقیر ، بزرگ و برتر خدا کی نہ حمد کا حق ادا کر سکتا ہے نہ پوری طرح

شکر ادا کرنے کی طاقت رکھتا ہے...

* - معیار الاشعار : محقق طوسی

۱۹۲- زر کامل عیار ترجمہ معیار الاشعار :: مولانا مظفر علی

اسیر

۳۱، ص، جمادی الثانیہ ۱۲۸۹ھ اگست ۱۹۷۲م، مطبع نولکشور

لکھنؤ سید افضل علی خان افضل تاریخ طبع گفت:

عجب یہ شرح ہے معیار کی صحیح صحیح

ورق پہ منتخب روزگار خوب چھپی

خرد نے طبع کی تاریخ یوں کھی افضل

مطالب زر کامل عیار خوب چھپی

(۱۲۸۹ھ)

آغاز: بسملہ و خطبہ کہتا ہے فقیر حقیر سید مظفر علی اسیر

کہ درنیولا اکثر دوستان الولا اور آشنایان با صدق و صفا فقیر خانے

میں جمع ہوئے

* - زندگی جاوید : مرتضیٰ مظہری شہید (رح)

۱۹۳- زندگی جاوید : حافظ سید ریاض حسین نجفی، ۴، ص،

بہا: چار روپیہ، وفاق علمای شیعہ، لاہور (پاکستان)



دکتر گوهر نوشاهی

اسلام آباد

البيروني

شرح حال بیرونی در تذکره ها و تواریخ قدیم از جمله در جلد ششم "معجم الادبأ و اخبار الحكماء" شهرزوری، "طبقات الاطباء" ابن ابی اصیبعه، تتمه "صوان الحكمة" و "مختصر الدول" آمده است. اما شرح حال آنقدر نامنظم، مجمل و مبهم هست که هیچیک از جنبه های زندگی بیرونی را روشن نمی کند. البته در مقدمه "آثار الباقیه": پروفیسور سخاؤ بوسیله تمام مآخذی که درباره احوال بیرونی بدست رسیده است، خلاصه ای از شرح زندگی او را بنظر خواننده می رساند. خلاصه این احوال را محمد بن عبدالوهاب فزونی در حواشی، "چهار مقاله" درج کرده که ما نیز در اینجا قبل از همه آن را ذکر می کنیم. او می نویسد:

"آنچه مستشرق ادوارد سخاؤ در مقدمه "آثار الباقیه" آورده بهترین شرح حالی است که تاکنون درباره ابوریحان بیرونی نوشته شده است. او تمام مآخذ و مصادری را که جزئیات زندگی ابوریحان را نیز معلوم می کند مطالعه کرده است. زیرا در مشرق زمین شرح صحیحی از احوال این فیلسوف و ریاضی دان بزرگ ایرانی وجود ندارد." بهمین جهت، درج

خلاصه نوشته پروفیسور سخاؤ در اینجا مناسب بنظر می رسد: بیرونی در سوم ذیحجه سال ۳۶۲ هـ در خوارزم تولد یافت و در دوم رجب سال ۴۴۰ هـ در غزنه در سن ۷۷ سالگی در گذشت. بیرونی به بیرون خوارزم منسوب است چون ساکن حومه شهر خوارزم یا اطراف ایالت خوارزم بود، بهر حال در خود شهر خوارزم سکونت نداشت بهمین جهت او را "بیرونی" نامیدند. در "کتاب الانساب" سمعانی که تقریباً یکصد سال بعد از وفات بیرونی نوشته شده، چنین آمده است:

"نسبت بیرونی به بیرون شهر خوارزم مربوط می شود. چون مردمی که در خود شهر خوارزم ساکن نباشند بلکه در بیرون شهر سکونت داشته باشند "بیرونی" خوانده می شوند و در زبان خوارزمیان این مردم را "ایزک" می نامند. منجم ابو ریحان بیرونی بهمین نسبت معروف است."

ظاهراً ابوریحان دوره اول زندگی خود را در خوارزم و در سایه حمایت مأمونیان که به خوارزمشاهی معروف هستند، بسر برد. خاندان مأمونیان در ابتدا باج گزار شاهان سامانی بود. بعد از این در فاصله بین پایان حکومت سامانیان و استقلال حکومت غزنویان، یعنی بین سالهای ۳۸۴ و ۳۹۰ هجری این خاندان بطور مستقل فرمانروائی کرد، اما فقط چند سال بعد از این استقلال، در سال ۴۰۷ هجری، سلطان محمود غزنوی خوارزم را فتح کرده به قلمرو وسیع سلطنت خود افزود.

ابو ریحان چند سال هم در جرجان در دربار شمس المعالی قابوس بن وشمگیر که در دو دوره مختلف یعنی سال ۳۶۶ تا ۳۷۱ و ۳۸۸ تا ۴۰۴ هجری در جرجان و الحاقات آن حکومت کرد، بسر برد و در حدود سال ۳۹۰ هجری بنام او کتاب "آثار الباقیه" را تألیف نمود. بعد از آن در بین سالهای ۴۰۰ تا ۴۰۷ هجری ابوریحان دوباره به وطن اصلی خود خوارزم باز گشت و در دربار (ابوالعباس) مأمون بن مأمون خوارزمشاه اقامت

گزيد. و خود به چشم خویش شاهد شورش خوارزمیان، قتل خوارزمشاه و لشکرکشی سلطان محمود به بهانه خونخواهی خوارزمشاه و تمام وقایع فتح خوارزم بود و در همه آن وقایع، خود حضور داشت. در فهرست کتابهای ابوریحان کتابی است بنام "تاریخ خوارزم" و ابوریحان در آن کتاب برحسب عادت، همه اخبار و آثار و قصص و حکایات وطن خود بخصوص همه وقایع تاریخی زمان خود را که قسمت اعظم آنها را بچشم خویش دیده بود، درج نموده است. این کتاب ظاهراً مفقود شده اما چند فصل از آن را ابو الفضل بیهقی در پایان "تاریخ مسعودی" آورده است.

بهر حال، هنگامی که سلطان محمود از خوارزم به غزنه بازگشت، در بهار سال ۴۰۸ هـ ابوریحان و بهمه او همه فضلی دربار خوارزمشاهی را با خود به غزنه برد. بعد از استقرار غزنه، ابوریحان چندین بار به وطن خود خوارزم سفر کرد. محمود غزنوی به هندوستان حمله ها کرد و اکثر همراهان او در آنجا اقامت گزیدند و با علماء و حکمای هندوستان تماس پیدا کرده زبان سانسکریت را آموختند و با مطالعه تاریخ و هیئت و ریاضی و جغرافی و علوم طبیعی، معلومات خود را وسعت بخشیدند. در همین سفرها ابوریحان مطالب کتاب معروف خود "کتاب الهند" را درباره علوم و مذاهب و اخلاق هندوان جمع آوری نمود. این کتاب در سال ۱۸۸۷ ع به اهتمام پروفیسور سخاؤ و به خرج دولت هند در لندن بچاپ رسید.

تالیفات ابوریحان به دو زبان فارسی و عربی است. اما از مطالعه کتابهای او معلوم می شود که وی به زبان سانسکریت و مقداری هم عبرانی و سریانی آشنائی داشته است. البته از زبان یونانی هیچگونه اطلاعی نداشت و آنچه از قول بطلیموس و جالینوس و غیره در کتابهای خود نقل کرده، از ترجمه عربی یا سریانی کتب یونانی اقتباس کرده است.

ابوریحان اطلاعات خود را علاوه بر آن کتابهای خوب که در حال حاضر نا معلوم هست، بیشتر از زبان مردم بدست آورده است، و همیشه با

پیشوایان مذاهب و علما و حکمای ملل در تماس بوده، و با سعی و کوشش فراوان آن اطلاعات را بدست آورده است. مخصوصاً قسمت اعظم اطلاعات نادر و کمیابی که درباره تاریخ و تقویم زردتشتیان ایران و اهل خوارزم و صغد و سمرقند جمع آوری کرده غالباً از بیانات شفاهی گرفته شده است و از کتابها نقل نشده، و اگر ابو ریحان آنقدر به حفظ آثار قدما علاقمند نبود از آن مطالب حتی نام و نشانی هم باقی نمی ماند.

در زمان ابوریحان، اغلب هموطنان او اهورا مزدا را می پرستیدند و در اکثر شهرها و شهرستان ها، آتشکده ها برپا بود و تأثیر علمای مذهب زرتشت کاملاً از بین نرفته بود. بهمین علت است که برای جمع آوری اطلاعات مربوط به اخبار و آثار و تقلید و تعالیم زرتشتیان مآخذ خوبی برای ابوریحان وجود داشت.

از مطالعه سطحی تألیفات ابو ریحان نیز عقیده و مشرب او مشخص و معلوم می شود. ابوریحان جوای حقیقت بود و هیچ چیز را در دنیا بر حقیقت ترجیح نمی داد. برای هیچ غرض دیگر حقیقت را پنهان نمی کرد و برای از بین بردن توهمات و خرافات از هیچ کوششی دریغ نمی نمود. او مسلمان بود و به مذهب تشیع تمایل داشت. اما متعصب، متشدد و خشک نبود. از اعراب که اعتبار و عظمت ساسانیان را از بین بردند، بشدت متنفر بود، و نسبت به هر چیز که به ملت ایران مربوط می شد بی اختیار علاقه نشان می داد. ظاهراً در اوایل آن دوره دین اسلام آنقدر قدرت نیافته بود که مردم آشکارا ادیان دیگری اختیار نکنند، و یا کسی از خوبی و بدی اسلام سخن نگوید. دقیقی شاعر دوره سامانیان که از زمان ابوریحان خیلی دور نیست در کمال آزادی این نوع شعر می سراید:

دقیقی چار خصلت برگزیده است

به گیتی از همه خوبی و زشتی

لب یاقوت رنگ و ناله چنگ

مئی گلرنگ و کیش زرتیشتی

ولی چندی بعد یعنی در زمان سلطان محمود غزنوی اینگونه اشعار بدون شك زندگی شاعر را به مخاطره می افکند.

شرح حال بیرونی که به وسیلهٔ پروفیسور سخاؤ نوشته شده، اگرچه بسبار مفصل و مرتب است و در تذکره های موجود ما این نظم و ترتیب یافت نمی شود، باوجود این در آن تذکره ها مطالب زیاد دیگری هم مذکور است که پروفیسور سخاؤ به آن توجه نکرده. بهمین علت در اینجا ما آنها را نیز ذکر می کنیم تا هیچ نکته ای از زندگی بیرونی از نظر پنهان نمانده باشد.

وطن: دربارهٔ موطن بیرونی اختلاف نظر هست. در "طبقات الاطباء" آمده که "بیرون" شهری از سند است و نام "بیرونی" به این شهر نسبت داده شده. در "اخبار الحکماء" شهرزوری هم همین نظر آمده است و همینقدر بر آن افزوده شده که: "بیرون که مولد و وطن اوست شهر خوبی است که در آن عجائب و غرایب زیاد پیدا می شود و این سخن عجیب نیست زیرا که مروارید همیشه در صدف یافت می شود." اما در حقیقت این نظر بکلی غلط است و علت این اشتباه آنست که در سند شهری بنام "نیرون" وجود دارد که در آن محل و موقع نیرون مشخص شده است و شهری بنام "بیرون" در سند نیست. شاید مردم به غلط همین نیرون را بیرون خوانده ابوریحان را به آن نسبت داده اند. آشنائی بیرونی با زبان سانسکریت و "کتاب الهند" او هم باعث ایجاد این اشتباه شده است. زیرا وی به این زبان کهنهٔ هندی و مذهب و تمدن و علوم هند آنقدر علاقه داشت که فقط یک هندی می توانست این چنین باشد. بهر حال، نه "بیرون" شهری در سند است و نه بیرونی در آنجا تولد یافته. مولد اصلی او دهکده ای است در خوارزم. در این باره پروفیسور سخاؤ به "کتاب الانساب" سمعانی مراجع داده است و در معجم الادبای یاقوت هم همین نظر تأیید شده است.

ولادت و وفات: تذکره نویسان ما سال تولد بیرونی را ننوشته اند. البته یاقوت حموی سال وفات او را چنین ذکر کرده که: "وی در حدود سال ۴۰۳ هـ در غزنه پس از يك زندگی طولانی وفات یافت" به نظر اینجانب این کاملاً غلط است و از خود "معجم الادباء" یاقوت هم این اشتباه آشکار می شود، چون او نوشته است که وقتی سلطان محمود در سال ۴۲۲ هـ وفات یافت ابوریحان در غزنه می زیست. از این قول کاملاً ثابت می شود که ابو ریحان تا سال ۴۲۲ هـ وفات نیافته بود، شاید این اشتباه از نویسنده (یا کاتب) باشد که بجای سال ۴۳۰، ۴۰۳ نوشته است. درباره سال ولادت بیرونی غلط یا درست، تذکره نویسان ما چیزی ننوشته اند. البته یکی از دوستان بیرونی از او فهرست تصنیفاتش را خواسته است و در جواب بیرونی نوشته است:

"شما نام آن دسته از کتب مرا دریافت کرده اید که تا سال ۴۲۷ نوشته شده است. در این زمان سن من به ماه قمری ۶۵ سال و به ماه شمسی ۶۳ سال است."

از این نوشته از يك طرف سقم سخن یاقوت درباره سال وفات بیرونی ثابت می شود و از طرف دیگر معلوم می شود که بیرونی در سال ۳۶۲ هـ بدنیا آمد. البته از روی این نوشته، ماه و روز ولادت او معلوم نمی شود اما ابواسحاق ابراهیم بن محمد الغضنفر تبریزی در شرح این نامه بیرونی رساله ای نوشته است که نسخه ای از آن در اروپاست، و در آن وی به صراحت نوشته است که ابو ریحان در صبح روز پنجشنبه سوم ذیحجه بدنیا آمد. و در حاشیه یکی از کتب ابو ریحان بخط یکی از شاگردان او بنام امام فاضل سرخسی نوشته شده که ابوریحان در شامگاه روز جمعه دوم رجب سال ۴۴۰ هـ وفات یافت و در جای دیگر بدست شخص دیگری نوشته شده که سن ابوریحان در آن هنگام ۷۷ سال و ۷ ماه بود.

خانواده و تعلیم و تربیت: از تذکره های موجود، احوال خانوادگی، طفولیت و تعلیم و تربیت ابو ریحان بهیچوجه معلوم نمیشود.

البته ابوریحان در "آثار الباقیه" نام دو تن از استادان خود را ذکر کرده: یکی ابو نصر منصور بن علی بن عراق مولی امیر المؤمنین که درباره او کلمه "استادی" بصراحت نوشته شده، و دیگری بندان سرخسی نام دارد که سید حسین برنی او را در شمار اساتید ابوریحان آورده است. اما ابوریحان در "آثار الباقیه" نام او را به این شکل "آورده: "محمد بن اسحاق بن استاد بندان سرخسی." که از آن به صراحت معلوم نمیشود که آیا بندان سرخسی استاد ابو ریحان بود یا اینکه "استاد" لقبی برای اوست. از "معجم الادبای" یاقوت نام یکی دیگر از استادان ابوریحان معلوم می شود. او می نویسد که: "هنگامیکه محمود بر خوارزم تسلط یافت ابو ریحان و استادش عبدالصمد را اسیر کرد و او را به اتهام باطنیت و کفر بقتل رساند "بهر حال، از تذکره های موجود بیش از این چیزی درباره تعلیم و تربیت بیرونی آشکار نمیشود.

روابط با دربار: ابوریحان عمری طولانی کرد و در این مدت طولانی روابط او با دربار های مختلف شاهی استوار شد. از متن "معجم الادبا" چنین بر می آید که ابتدا شمس المعالی قابوس بن وشمگیر ابو ریحان را به دربار خود خواند، اما ابو ریحان نپذیرفت. بطوریکه او می نویسد: "قابوس او را برای همصحبتی خویش برگزید و می خواست او را در خانه خود نگهدارد، با این شرط که فرمان ابوریحان در سراسر قلمرو و متصرفات سلطنت قابوس نفوذ یابد. اما ابو ریحان امتناع ورزید."

قابوس بن وشمگیر در سال ۳۶۳ هجری بتخت نشست و در سال ۳۷۱ دیلمیان بر سلطنت او غلبه یافتند. ابوریحان در سال ۳۶۲ بدنیا آمده. به این ترتیب در سال ۳۷۱ فقط ۹ سال داشت و در این سن لایق دعوت شدن به دربار نبود. البته قابوس در سال ۳۸۸ هجری دوباره به حکومت رسید و در يك شورش در سال ۴۰۴ هـ کشته شد. به این ترتیب ارتباط ابو ریحان به دربار قابوس از این زمان آغاز شد و در این زمان "آثار الباقیه" را بنام قابوس نوشت. از متن "معجم الادبا" آشکار می شود که بیرونی پیشنهاد قابوس را

رد کرد. در ضمن از احوال زندگی بیرونی مثالهای دیگری از این بی نیازی وجود دارد اما شاید فقر و تنگدستی او را به برقراری این روابط مجبور می کرد.

از این توضیح چنین بر می آید که بیرونی در آغاز روابطش با دربار قابوس در نهایت تنگدستی بود و همین فقر و تنگدستی او را وادار به برقراری ارتباط با دربار قابوس نمود.

رابطه بیرونی با دربار خوارزمشاهیان بعد از این آغاز شد. سلسله خوارزمشاهیان که شرح آن در بالا گذشت بین سالهای ۳۸۴ تا ۳۹۰ هجری بطور مستقل فرمانروایی کردند و در سال ۴۰۷ هجری سلطان محمود غزنوی به حکومت آنها خاتمه داد. بنا بر این روابط ابوریحان با این دربار باید بعد از سال ۳۹۰ هجری بوجود آمده باشد. بهر حال، ابوریحان در این دربار هم عزت و احترام زیادی کسب نمود، آنچنانکه روزی خوارزمشاه سوار بر اسب از مقام ابوریحان می گذشت و فرمود تا ابوریحان را از حجره اش فرا خوانند. ابوریحان قدری تأخیر کرد و خوارزمشاه بجام مرکب خود را بر گرداند و می خواست پیاده شود ولی ابوریحان قبل از او از حجره بیرون آمد و او را سوگند داد که از اسب پیاده نشود. در این وقت خوارزمشاه بیعتی را خواند که معنی آن این است:

"علم از همه ممالک معزز تر است زیرا که همه مردم بسوی او می آیند و او با این نزد کسی نمی رود." (۶۲۶ سال)

پس از انقراض خوارزمشاهیان بیرونی با دربار سلطان محمود غزنوی رابطه برقرار نمود. اما درباره این موضوع باید تحقیق شود که رابطه او با این دربار چگونه بوجود آمد؟ در اینباره نظامی عروضی سمرقندی در کتاب "چهار مقاله" این روایت را نقل می کند که:

"سلطان محمود غزنوی نامه ای برای ابروالعباس مأمون خوارزمشاه نوشت که: در دربار شما فضلا بی نظیری گرد آمده اند، ایشان را به دربار ما

بفرستید تا از علم و فضل ایشان بهره ور شده رهین منت شما باشیم. خوارزمشاه حکمای دربار خود را گرد آورد و این نامه را خواند. شیخ ابو علی سینا و ابوسهیل یحیی از رفتن امتناع ورزیدند اما ابو نصر، ابوالخیر و ابو ریحان بعثت احتیاجات مالی رضایت دادند.

" بعد از این، داستان طویل فرار و گرفتاری شیخ بو علی سینا و ابوسهیل یحیی ذکر شده است. اما این روایت قرین صحت نیست و نا درستی آن از اینجا نیز ثابت می شود که در "معجم الادباء" یاقوت شرح حال مفصلی از ابو ریحان نوشته شده، اما هیچ جا ذکری از این واقعه نشده است. بلکه بجای آن نوشته شده که علت رفتن ابوریحان به غزنه این بود که وقتی سلطان محمود خوارزم را فتح کرد ابوریحان و استادش عبدالصمد اول بن عبدالصمد را دستگیر نمود و استاد را به باطنیت و کفر متهم نموده بهمین دلیل وی را بقتل رسانید و می خواست ابوریحان را نیز بقتل برساند، اما وی بدان علت جان سالم بدر برد که به محمود گفت که وی (ابو ریحان) در زمان خود امام و پیشوای علم نجوم بشمار می رود و پادشاهان از وجود چنین شخصی بی نیاز نخواهند بود. در این موقع سلطان محمود او را به همراه خود برد. بیرونی به سر زمین هند رفت و آنجا سکونت گزید، زبان مردم آنجا را آموخت و علوم ایشان را فرا گرفت. پس از آن در غزنه اقامت گزید و همانجا وفات یافت. بهر حال سلطان محمود ابو ریحان را برای همنشین خود برگزید و درباره آنچه از نجوم و موضوعات فلکی وارد ذهن او شده بود با وی گفتگو می کرد.

سید حسن نوشته است که :

"بعد از فتح خوارزم موقعیکه محمود به قلمرو سلطنت خود باز گشت، همه مشاهیر و بزرگان مملکت را دستگیر نمود که بیرونی غمزده ما نیز جزو این اسیران سیاسی بود. بعد از رسیدن به غزنه چه بر سر او آمد؟ کلیه تواریخ موجود از پاسخ دادن به این سؤال عاجزند و تا وقتیکه مدارک مستند تاریخی بدست نیامده هیچ نظر قاطعی نمی توان ابراز داشت. بعثت ضعف و

سستی روایات موجود و از بین رفتن وقایع مجبوریم در شرح احوال و تصنیفات بیرونی تعمق نموده، نتیجه ای قیاسی از آن استخراج کنیم. در شرح احوال بیرونی که بوسیله شمس الدین شهرزوری و ظهیر الدین بیهقی نوشته شده هیچ جا به این نکته اشاره نشده که بیرونی با دربار محمود رابطه ای داشت. اما خود شهرزوری روایت "معجم الادبا" را گرفته و این واقعه را ذکر کرده است. چه گواهی بیشتر از این می تواند درباره ملازمت و وابستگی به دربار محمود وجود داشته باشد. البته بیرونی بنام سلطان محمود هیچ کتابی ننوشته اما بعد از محمود در زمان رابطه بیرونی با دربار پسرش سلطان مسعود، قدردانی او نسبت به سلطان محمود غزنوی افزایش یافت و بنام مسعود کتابهای متعددی نوشت و علت آن بود که سلطان مسعود خود بی نهایت علم پرور بود و بخصوص به علم نجوم علاقه خاصی داشت. چنانکه روزی در مورد اختلاف شب و روز با بیرونی گفتگو کرد، و از او خواست که علت این اختلاف را روشن سازد زیرا که صحت آن تا آن زمان از روی مشاهده ثابت نشده بود. در این باره ابو ریحان گفت: "هم اکنون که شما استحقاق لقب پادشاه زمین و ممالک شرق و غرب را دارید، از این رو واقف شدن بر این مسئله بیشتر از هر کس دیگر حق شماست." به این ترتیب بیرونی درباره این موضوع کتابی نوشت که در موضع و اصطلاحات نجوم بیسابقه بود، و حتی کسی که با اینگونه مسائل آشنائی نداشت می توانست آن را درک کند. از آنجا که سلطان مسعود در زبان عربی تبحر داشت، به آسانی آن را فهمید، و به بیرونی صله و انعام داد. به این ترتیب به فرمان او کتاب "لوازم الحركتين" را تألیف کرد که سراسر اقتباس از آیات قرآن مجید بود. بهترین کتابی که بنام سلطان مسعود نوشت "قانون مسعودی" بود. سلطان هم منظور قدر دانی، يك بار فيل نقره بعنوان صله به او داد اما بیرونی با بی نیازی آن را رد کرد.

پس از کشته شدن سلطان مسعود، پسرش شهاب الدوله ابو الفتح مودود فرمانروا شد که بیرونی با دربار او نیز رابطه برقرار نمود و بنام او کتاب "الدستور" را نوشت.

اخلاق و عادات: درباره اخلاق و عادات بیرونی تذکره نویسان ما چیزی ننوشته اند. یاقوت در "معجم الادب" فقط همین اندازه نوشته که بیرونی رفتار خوبی داشت. اگرچه سخنان جسورانه می گفت، در عمل اخلاق نیکو داشت. شهرزوری بعضی اخلاق او را نقل کرده شکل ظاهری او را اینطور توصیف می کند که وی "گندم گون و کوتاه قد بود و ریشی انبوه و سپید داشت و شکم او برآمده و بزرگ بود."

تالیفات و مقام علمی بیرونی: بطور کلی شهرت بیرونی در علم هیئت و نجوم و نظایر آنست و در این شکی نیست که بیشتر کتب او در همین زمینه نوشته شده است. اما علاوه بر اینها از علوم دیگر نیز بی اطلاع نبود. علامه ابن ابی اصیبعه نوشته است که: "او در علم طب صاحب نظر بود، علاوه بر ریاضی و نجوم با علوم حکیمه دیگر نیز آشنا بود بطوریکه در مورد آن علوم با شیخ ابو علی سینا مباحثات و مراسلاتی داشته، اما گذشته از نجوم و ریاضی در علوم حکیمه دیگر با شیخ همرتبه نبود." و چنانکه شهرزوری در شرح احوال بیرونی می نویسد: "وی با شیخ بو علی سینا مناظراتی داشته اما ورود در دریای معقولات کار او نبود، هر کس کاری را می تواند انجام بدهد که برای آن ساخته شده است."

علاوه بر این علوم در علوم ادبی هم صاحب ذوق و قریحه بود و یاقوت بهمین جهت شرح حال او را در "معجم الادب" آورده و نوشته است: "بیرونی ادیب و زیانشناس بزرگی بود و در باره آن علوم تألیفات متعددی دارد که من آنها را دیده ام. یکی شرح اشعار ابو تمام است که من نسخه ای از آن را که بدست خود بیرونی نوشته شده، دیده ام. اما وی آن را به پایان نرسانده است. نام کتاب دیگر او "التعلل باحالة الوهم فی معانی نظم اولی الفضل"

است. کتاب دیگری درباره تاریخ دوره سلطان محمود و پسرش نوشته است، و در شرح احوال خوارزم کتابی بنام "کتاب المسامره" دارد. نام کتاب دیگر از او "مختار الاشعار و الآثار" است.

علاوه بر این تألیفات ادبی و تاریخی، در حکمت و نجوم و هیئت و منطق نیز کتابهایی نوشته است که بشمار نمی آید. یاقوت می نویسد: "من در اوقاف جامع مرو فهرست کتب او را به خط ریز در ۶ ورق دیده ام." و تمام تذکره ها هم کثرت تصنیفات و علاقمندی علمی او را تحسین کرده اند.

شهرزوری می نویسد که: "بیرونی همیشه غرق در تصنیف و تألیف بود و دست او قلم را، چشم او مطالعه را و دل او غور و تفکر را فقط در وقت غذا خوردن رها می کرد. تصنیفات او از يك بار شتر افزونست." *الکتاب و العلم*

یاقوت می نویسد که: "بیرونی کار نویسندگی را فقط در ایام نوروز و مهرگان رها می کرد تا زندگی روزمره خود را سر و سامانی بخشد. بعد از آن در بقیه ایام فقط به کارهای علمی مشغول بود." تا آنجا که فقیه ابوالحسن علی بن عیسی الولوجی می گوید که: "وقتی ابوریحان در حال مرگ بود، من نزد او رفتم اما او در آن حالت نیز گفت: درباره حساب جدات فاسده روزی بمن چه گفته بودی؟ دلم بحال او سوخت و گفتم: حتی در این حالت؟ ابوریحان گفت: آیا علم به این موضوع بهتر از آن نیست که دنیا را در حالی ترک گویم که از آن بی اطلاع مانده ام. به این ترتیب من آن مسئله را دوباره بیان کردم و او آنرا یاد گرفت. بعد از آن از نزد او بیرون آمدم و در راه بودم که صدای شیون و گریه شنیدم."

از همه این توضیحات، ذوق و علاقمندی علمی و کثرت تصنیفات ابوریحان آشکار می شود. خود بیرونی فهرستی از تألیفات خود را که تا سال ۴۲۷ یعنی ۱۳ سال قبل از وفاتش نوشته، برای یکی از دوستان خود فرستاده است و آن فهرست در مقدمه "آثار الباقیه" آمده است. تعداد آن کتابها ۱۱۴ است اما این فهرست بکلی ناقص است. اولاً بیرونی بعد از این تاریخ تا

۱۳ سال زنده ماند و در این مدت نیز کتابهایی نوشته است. علاوه بر این در آزمان کتابهایی نیز در دست تألیف بود. علاوه بر همه اینها نام بسیاری از تألیفات او در کتابهای دیگرش آمده و نام تألیفات زیادی در "کشف الظنون" حاجی خلیفه نوشته شده است. نسخه های زیادی از کتابهای دیگر او نیز در اروپا و کتابخانه های دیگر دنیا وجود دارد و فهرست همه آنها را سید حسن برنی در رساله خود درج نموده است. اما نسخه های خطی تألیفات بی پایان بیرونی هم اکنون نایاب است البته بعضی کتابهای او از جمله "آثار الباقیه" و "کتاب الهند" منتشر شده است.

بیرونی اگرچه "آثار الباقیه" را درباره موضع خاصی یعنی ریاضی نوشته است، اما در آن کتاب بسیاری از مطالب جالب فلسفی، مذهبی، تاریخی و علمی دیگر هم آورده است و آزادانه از آنها انتقاد کرده است. از این حیث، این کتاب بیرونی، نقدی بر مسائل مهم تاریخی، مذهبی و علمی گذشتگان را نیز در بردارد و از آن چنین بر می آید که اگر فلاسفه ما کتابهای تاریخی می نوشتند این فن از خرده گیریهای انتقادی عصری بکلی بی نیاز می شد. اما از میان فلاسفه ما فقط ابن مسکویه مستقلاً و بیرونی ضمناً از اینگونه مسائل انتقاد کرده است. بیرونی، نام، القاب و احوال پادشاهان قدیم ایران را به تفصیل نوشته است. با وجود این توضیح می دهد که در آن بسیاری مطالب غیر ممکن، بعید و غیر قابل قبول وجود دارد.

در این ضمن، از نظر تاریخی بعضی نکات ادبی را هم ذکر کرده مثلاً اینکه شعرای ایران دعای زندگی هزار ساله کرده اند. ما آن را مبالغه می دانیم اما از گفته بیرونی معلوم می شود که این دعا بر یک روایت تاریخی مبتنی است.

بهر حال، او وقایع تاریخی قدیم را از نظر عقلی بررسی کرده و بهمین جهت از آنها انتقاد نموده است با وجود این کاملاً پیرو عقل هم نبوده

بلکه وقایع تاریخی را از دیدگاه های مختلف بررسی کرده مثلاً درباره طول عمر سلاطین فارس در تواریخ ایرانی، روایات بعیدی که ذکر شده، بیرونی اگر چه آن را قبول نمی کند. باوجود این حدود و معیار خاصی برای زندگی انسان را نیز قائل نیست بلکه نسبت به نظریه عقلیون که به معیار محدودی معتقدند تردید دارد.

به این طریق بعضی چیزها به اشتباه طبیعت بوجود می آیند و چون بیرون از عادت هستند از نوع خود خارج می شوند. مثل اینکه در بسیاری حیوانات اعضاء زاید یافت می شود. بعد از آن بسیاری مثالهای دیگر از این قسم آورده است:

"من درباره تمام این گونه اشیاء کتابهای مخصوص نوشته ام که مورد قبول مردمی که آنها را ندیده اند نیست چون در این کتب شرایط صحت روایت یافت نمی شود."

"در فرغانه و یمامه عمرها آنقدر طولانی است که در شهرهای دیگر بیش تر از آن وجود ندارد، بهمین ترتیب عمر مردم عرب و هند از آنها بیشتر است."

"در میان گیاهان هم این امر بخوبی آشکار است. بعضی از انواع گیاهان تا مدتی طولانی دوام می آورند و بعضی زود از بین می روند. بنا بر این قول مردمی که از روی اقوال نجوم استدلال می کنند، باطل است."

"از ابو عبدالله الحسین بن ابراهیم الطبری نائلی رساله ای درباره مقدار عمر طبیعی دیدم که در آن می گوید که حد اکثر آن یکصد و چهل سال شمسی است و بیشتر زان غیر ممکن است. اما بطور کلی گفتن اینکه امری غیر ممکن است آوردن يك دليل لازم است که دل بدان اطمینان یابد." و اینک سخنی در باب ضخامت اجسام؛ هر چند که ضروری نیست، چون در این زمان مشاهده نمی شود و این سخن درباره دورانی بسیار دور است، باوجود این غیر ممکن نیست. اگر هیچ گروهی از انسانها عظیم الحثه نبوده اند چرا مرتب از

آنها یاد شده است. بیرونی به آگاهی یافتن از احوال و عقاید و اعمال اقوام گذشته علاقه خاصی دارد بخصوص توجه خاصی به کشف احوال پیشوایان مذهبی ایرانی نشان می دهد. اگرچه در این باب مطالب بسیاری را بر اساس شنیده های خود نوشته است، با وجود این سراغ مآخذ اصلی این مطالب را نیز گرفته و آن عقاید و اعمال را بدین وسیله آشکار کرده است. با وجود اینکه خود با آنها همعقیده نیست، فقط از روی شوق و علاقه علمی، تألیفات ایشان را مطالعه کرده است بطوریکه یکی از دوستانش از او فهرستی از کتابهای محمد زکریای رازی درخواست می کند و او در جواب فهرست آنها را می فرستد. اما به همراه آن بر کنار بودن خود را از آن عقاید و نظریات ابراز داشته می نویسد:

"اگر به احترام شما نبود اینکار را نمی کردم چون با این کار دشمنی مخالفان آنها را برای خود می خرم و ایشان گمان می برند من نیز در جماعت آنها وارد شده ام." در بیان مفسرین و تالیفات از ایشان آمده است:

اما با همه اینها بیرونی کتابهای ایشان را در باب الهیات مطالعه کرد و مطلع شد که نظریات ایشان از کتابهای مانی علی الخصوص "سفر الاسرار" سر چشمه می گیرد. از ازنیرو بیرونی از دوستان خود سراغ این کتاب را گرفت و نزدیک به چهل سال در این تلاش و جستجو سرگردان بود. سر انجام یک نفر کتابهای متعددی از مانی به او داد که کتاب "سفر الاسرار" نیز جزو آنها بود. بیرونی از این موضوع آنقدر شادمان شد که گویی تشنه ای به آب زلال رسیده است.

اگرچه احوال تاریخی اقوام گذشته در بسیاری تواریخ قدیمی دیگر نیز آمده، با وجود این آنقدر از افکار و عقاید و رسوم مذهبی ایشان از تألیفات بیرونی آشکار شده که در هیچ کتاب دیگری پیدا نیست. او در "آثار الباقیه" جشنواره های اقوام گذشته را مفصلاً بیان کرده، احوال پیشوایان مذهبی آنها را می نویسد. در یک فصل مخصوص احوال مدعیان پیامبری را ذکر کرده و

از آن میان دربارهٔ مقنع مفصلاً می‌نویسد.

حقیقت این است که در عقاید و رسوم و افکار مذهبی اقوام پیشین و فرقه‌های مختلف، علم کلام یکی از ضروریات محسوب می‌شد و از اینجا معلوم می‌شود که يك قوم یا فرقه تا چه حد از قوم یا فرقهٔ دیگری تحت تاثیر آمده است و در دوره‌های بعدی در عقاید و رسوم و افکار آنها چه تغییراتی پدید آمده است. در کتب ملل و نحل که عقاید و رسوم و افکار اقوام و فرقه‌های مختلف بیان شده به این منظور است که اگرچه قبل از دورهٔ بیرونی دربارهٔ عقاید و رسوم عیسویان، یهودیان و پارسیان مطالب زیادی نوشته شده است، اما بیرونی هم در "آثار الباقیه" و کتب دیگر خویش در این باره به اندازهٔ کافی نوشته است، و درین مورد شکی نیست که هیچکس دربارهٔ اهالی هندوستان پیشتر از بیرونی چیزی ننوشته است.

در دورهٔ عباسی اگرچه مقدار زیادی از کتب سانسکریت ترجمه شده و تعداد زیادی از دانشمندان، روحانیان و فلاسفه هندو به دربار خلافت راه یافته بودند. با وجود این بیشتر کتابهایی که ترجمه شده بود دربارهٔ طب، ریاضی، نجوم و فلسفه بود که افکار و عقاید مذهبی و رسوم و آداب معاشرت هندوان از آن کتابها معلوم نمی‌شد. عده‌ای از مسلمانان نیز اگرچه به شوق علم به هندوستان آمده بودند آنها نیز از این جهت دربارهٔ هندوستان مطالعه نکردند.

بیرونی اولین کسی است که به این منظور به هندوستان سفر نمود و تذکره نویسان اظهار دارند که وی چهل سال در هند سیاحت می‌کرد. در بارهٔ این مدت اگرچه هیچ تحقیقی نشده و ظاهراً خالی از مبالغه نیست، با وجود این هیچ شکی نیست که بیرونی در سال ۴۰۷ هجری همراه محمود غزنوی به هندوستان آمده و در سال ۴۴۰ هجری در غزنه وفات یافت. بنا بر این قسمت عمده‌ای از عمر خود را در هند بسر برد و در پنجاب و سند گردش نموده، هندوستان را بچشم خود دید. زبان سانسکریت را فرا گرفت و درباره

علوم و فنون و عقاید و رسوم و معاشرت و اخلاق هندوان به عنوان "کتاب
الهند" کتابی نوشت که نظیر آن تا کنون بوجود نیامده است. در این راه
مشکلاتی برای او پیش آمد که وی در آغاز کتاب آورده است:

۱- یکی از مشکلات، زبان سانسکریت بود که آن را از فارسی و
عربی دور می ساخت و یاد گرفتن آن برای خارجیان بسیار مشکل بود-

۲- دیگر اینکه بیشتر کتب علمی به نظم بود و بعلت وجود
تکلفاتی که در نظم دیده می شود فهم مطالب و معانی آن کار آسانی نبود.

۳- سوم اختلاف ملی و مذهبی بود که هندوان غیر از خود ملل
دیگر را "ملیج" یعنی نجس می دانستند و نشست و برخاست و خوردن و
آشامیدن با آنها بکلی غیر ممکن بود-

۴- چهارم اینکه عادات و رسوم ایشان با مسلمانان بکلی فرق داشت
تا به آنجا که بچه های خود را از قیافه مسلمانان می ترساندند و آنها را هیولا
می دانستند-

۵- فتوحات اسلامی از زمان محمد بن قاسم تا دوره محمود غزنوی
که بعلت آن همه نظام علمی و قومی ایشان از هم پاشید، آنها را دشمن سر
سخت مسلمانان ساخته بود.

علاوه بر این علل بیگانگی، هندوان چنین می پنداشتند که در دنیا
غیر از هند هیچ کشوری، غیر از هندوان هیچ قومی، و غیر از پادشاه هند
هیچ پادشاه دیگری وجود ندارد، و قومی دیگر بجز هندوان از علم و دانش
بهره مند نیست، تا بدان حد که اگر فکری از يك دانشمند خراسانی یا فارسی
پیش آنها آورده می شد آن را نمی پذیرفتند بلکه تکذیب می کردند.

اگر چه بیرونی نزد دانشمندان هندو سمت شاگردی داشت، باوجود این
وقتی با مقداری از علوم آنها آشنائی پیدا کرد و پیش ایشان شروع به بحث و
استدلال نمود، دانشمندان هندو در کمال تعجب شروع به استفاده از او کردند و
می پرسیدند که "این مطالب را از کدام دانشمند هندی یاد گرفته ای؟" بیرونی

در آنها بدیده: حقارت می نگریست و آنها او را جادوگر می دانستند و نزد دانشمندان خود او را به زبان خویش "بحر ذخار" یعنی دریای بیکران علم می نامیدند.

هندوان دو طبقه بودند خاص و عام و عقاید و افکار و اعمال آنها نیز متفاوت بود. همین وضع در میان مردم یونان در آغاز پیدایش عیسویت دیده می شد اما بعد از آن که حکماء یونانی ظهور کردند عقاید و رسوم و علوم یونانی را از افکار عامیانه پاک نمودند. اما در میان هندوان چنین علمایی پدید نیامدند. به این ترتیب بمقدار زیادی اوهام و خرافات در عقاید و افکار ایشان آمیخته است و بیرونی با اعتقاد و ایمان بدون انتقاد آنها را نقل کرده، باوجود این از آنچه نوشته طرز فکر خواص نیز آشکار می شود.

بیرونی فقط به نقل عقاید و افکار هندوان اکتفا نکرده بلکه عقاید و افکار مذاهب دیگر را نیز بیان می کند که از آن مطالب بسیار مفیدی بدست می آید.

بیرونی اگرچه در "کتاب الهند" فقط عقاید و افکار هندوان را ذکر کرده، اما گاهی نیز مطالبی نوشته که از آنها تأثیر مذهب هندو ها بر مذاهب دیگر دنیا نیز آشکار می شود. چنانکه درباره تناسخ می نویسد: "مانی وطن خود ابران را ترک نموده و به هندوستان رفت و مسئله تناسخ را از هندوان به مذهب خود منتقل کرد."

همان طور که در ابتدا ذکر شد در افکار و عقاید اساسی هندوان مقدار زیادی اوهام و خرافات وجود دارد. اما بیرونی کتب اصلی هندوان را در نظر گرفته، آن اوهام و خرافات را فاش کرده است. چنانکه در باب عقاید و افکار اساسی هندوان درباره روش رستگاری از دنیا به تفصیل بحث کرده است.

بیرونی در مدت سفر خود به هندوستان به اشاعه علوم و فنون اسلامی پرداخت و این امر از کتاب "تحقیق ماللهند" ظاهر می شود. در این

باره بیشترین سعی او در این بود که هندوان از علوم و فنون مسلمانان آگاهی یابند و در این هدف برای او مشکلات زیادی پیش آمد.^۶

بهر حال، با تمام این سختی ها بیرونی علوم و فنون مسلمانان را بین هندوان انتشار داد، و بهمین ترتیب مسلمانان را نیز از علوم و فنون هندوان بی اطلاع نگذاشت بلکه کتابهای هندی را هم به عربی ترجمه نمود.

افسوس که درباره همه علوم و فنون هند کتابهایی بدست بیرونی نرسیده وگرنه اگر برای خواندن و ترجمه کردن آن کتب فرصت می یافت، اشتباهات آندسته از کتب هندوان که قبل از او ترجمه شده بود نیز بوسیله وی معرفی می شد.

عصری که بیرونی در آن به هند آمد، از حیث تمدن و اوضاع اجتماعی وحشت و جهالت هندیها بود، اما بیرونی که وضع تمدن و رفتار و معاشرت این دوره را نوشته، بمنظور نشان دادن حقارت هندیها و برتری مسلمانان نبوده، بلکه منظور او ترسیم نقشه صحیحی از زندگی تمدنی و اجتماعی هند بوده است.

بهر حال اگرچه وی در این کتاب بیشتر درباره موضوعات ریاضی و هیئت بحث می کند، اما در بسیاری از فصول کتاب افکار و اعمال مردم هند را نیز بتفصیل ذکر کرده و بدینوسیله تاریخ مذهب هندو را تا اندازه کافی روشن نموده است.

مآخذ

- ۱- البیرونی (مقاله) : مولانا عبدالسلام ندوی، البیرونی (مجموعه یادگاری)، بکوشش : پروفیسور برنی، ایران سوسائتی، کلکته (بهارات) ۱۹۵۱ء.
- ۲- چهار مقاله : نظامی عروضی سمرقندی، باهتتام دکتر محمد معین، مؤسسه

انتشارات امیر کبیر، تهران : ۱۳۶۶ هـ

۳- آثار الباقیه : ابو ریحان البیرونی، ترجمه فارسی : اکبر دانا سرشت، مؤسسه

انتشارات امیر کبیر تهران : ۱۳۶۳ هـ

۴- طبقات الاطباء : ابی داؤد سلیمان بن حسان الاتدلسی بتحقیق فراد سید، مهد
العلمی، قاهره : ۱۹۵۵.

۵- معجم الادباء : شهاب الدین باقوت بن عبدالله الحموی، بتصحیح : د - ص -
مرجبلوث مطبع هندیه، مصر : ۱۹۳۰.

۶- تحقیق ما للهند : ابو ریحان بیرونی، ترجمه فارسی : منوچهر صدوقی سها،
مؤسسه مطالعات، تحقیقات فرهنگی وزارت فرهنگ و آموزش عالی، چاپ سوم :
۱۳۶۲ هـ، ترجمه : اکبر دانا سرشت، چاپ تابان : ۱۳۳۴ هـ

۷- تاریخ الحکماء : شمس الدین محمد بن محمود شهرزوری، ترجمه : مقصود علی
تبریزی، بکوشش محمد تقی دانش پژوه، شرکت انتشار علمی و فرهنگی،
تهران : ۱۹۸۷.



بروزی اگرچه در کتاب الهند فقط عقاید و افکار هندوان را زکما
کرده، اما گاهی نیز مطالبی نوشته که در آنها تأثیر مذهب هندوان بر
مفکران اسلام دیده می شود. در این کتاب به بیان عقاید هندوان
در نظر گرفته، آن افکار و خرافات را نشان کرده است. چنانکه در باب عقاید و
افکار اساسی هندوان در باب روش و پیشگاری از دنیا به تفصیل بحث کرده
است.

۱- (در لایه مدینه کربلا و بیابان بصره و کسانیه لایه) : (مالمه) ۱۱۱-۱
۱۵۶۱ (تال لک) مکتب اسلامیه - قاهره
اسلامی و این امر از کتاب تحف الملوک و الملوک
مکتب اسلامیه - قاهره و کتب اسلامیه - قاهره و کتب اسلامیه - قاهره

پروفیسور سید وحید اشرف
دانشگاه، مدراس

قصیده در نعت

خاتم الانبیاء صلی الله علیه و آله وسلم

و منقبت سیدة النساء فاطمه زهرا رضی الله عنها

سر بنه ای قلم پیش در پیغمبر
خواه توفیق ادب در ره نعت سرور
سروری کوست شه عالم پست و بالا
خاک پایش همه کونین نهاده بر سر
آنکه آمد لقبش رحمت عالم لاریب
ذات او خاتم پیغامبران، اوج بشر
رفت تا عرش، بین رتبه نعلین رسول
شد سرافراز چو زیر قدمش داشته سر
نور او بود که اول بوجود آمده است
اوست مقصود همه، نوبت او شد آخر
از وجودش همه عالم شده معمور ز نور
دل که ظلمت کده بوده ست شده رشک قمر
افضل و احسن و اعلی و کریم و اکرم
اوست محمود که در شان او آمد کوثر
گشت محبوب خدا هر که ورا دوست بداشت
آمده در صفت دشمنش اسفل، ابتر
چون خدا ختم بر او کرد همه مدحت و فضل
پس نکرد آنکه کند ذره ای از آن کمتر

پیش از او آمده بودند رسولان خدا و پیغمبر
 ما بدانیم نبی زادگان را پیغمبر
 ختم شد چونکه نبوت بر سردار رسل
 خواسته رب نه از مانده بود هیچ پسر
 دین اسلام ولی هست چو دین فطرت
 نگذارد که بباشند زنان بی رهبر
 چونکه محروم شده بود زن از عدل و حقوق
 بر زمین هستی او بود رذیل و احقر
 خورده افسوس که زن بهر چه زابیده شد
 ننگ بوده چو کسی داشته بوده دختر
 پس خدا خواست که تکمیل هدایت بشود
 تا که شکوه نبرد زن ببر پیغمبر
 مرد زن را بود ار مثل لباس زیبا
 مرد را زن بود ای دوست لباس خوشتر
 راست گویی که بود کار زنان زابیدن
 هست بی تربیت روح ولی هیچ بشر
 پس نباید که فراموش کند حاجت روح
 زن که استاد نخست است بنام مادر
 مختصر اینکه خدا خواست که يك زن باشد
 کارهایش بشود تا که زنان را رهبر
 پدرش خاصنه خاصان رسل میباشد
 شوهرش آنکه علی، شیر خدا و حیدر
 پسرانش همه موصوف صفات حسنه
 تا بسازند نگونسار سر هر خود سر

پس برافزود خدا فضل خودش بر عالم
شد محمد پدر دختر عالی گره را
فاطمه نام لقب سیده و صفش زهرا
آنکه خود خیر نساء و پدرش خیر بشر
فاطمه خیر نساء هم بجهان هم بجنان
سیده یعنی خواتین جنان را افسر
چونکه اوصاف بلندش ز قیاس است برون
قلم از عجز رقم بر ورق انداخته سر
کس ندانست بلندی صفاتش بجهان
جز خدای متعال و شه روز محشر
چند زاوصاف بلندش بنویسیم، ولی
میکنیم آنچه رقم هست از آنش برتر
او که تخت جگر سید عالم بوده
دل باسایش دنیا ننهاده یکسر
او بدانست که دنیاست فقط دار عمل
آخرت هست که آنجا همه یابند ثمر
از جهان داشته سه چیز برای سه چیز
صبر و فقر و حیا، زیبایی و تاج و زیور
چون نبی گفت که فقر است مرا باعث فخر
فاطمه هم همو کرده است که دیده ز پدر
قدر مادر همه دانند ز فرزندانش
دانی شبیر که بوده است که بوده شبیر
هر دو سردار جوانان بهشتی باشند
جان خود هر دو بدادند براه داور

به یاد حضرت امام

"راز اشراق"

زبان به حرکت دست تو ارادت داشت
زمین به تابش اشراقی تو عادت داشت
کدام حکمت نورانی از تو ساطع بود
که آسمان به زمین دلت ارادت داشت
فضای قلب تو بود و هزار غنچه سرخ
کدام دشت با اندازه تو وسعت داشت
قسم به آیه چشمت که راز اشراق است
برای درک تو باید چو عشق جرأت داشت
چگونه کشف کنم آن سوی وجود ترا
که ارتباط به آن سوی بی نهایت داشت
به زیر سایه دست تو کاروان شهود
نشسته بود و دمی قصد استراحت داشت
که مرغ روح تو ناگاه از قفس پر زد
به آن دیار که روز ازل اقامت داشت



سوگواره شقایق

شب که بر شط خون شعله می زد روح پر اضطراب شقایق
 ما چه کردیم؟ وقتی که دیدم، جان در التهاب شقایق
 از هجوم شب درد و آتش ای دریغا! دریغا! دریغا!
 یاد گنگی نهاده است بر جای لحظه های شتاب شقایق
 خفته بر بستر رنگ و نیرنگ، روح خون و خطر، روح بیدار
 آه! در وسعت باورم نیست، حجم خونین خواب شقایق
 بانگهای همه شور پرداز، با تنی شعله در شعله فریاد
 طرح زیبایی از زندگی داشت، آخرین پیچ و تاب شقایق
 او کجا رفت، او، آنکه باخویش حرمت عشق را پاس می داشت
 ما کجاییم؟ باخود چه داریم، بعد از این در جواب شقایق؟
 عاشقان! عاشقان! واگشائید دیده گلگونه زین بی قراری
 سینه مالان صد خار اندوه، سرخ تر از کتاب شقایق



و کلامه زیندوار است چنانچه بیند ازینکه تا قیام

مهر خوبان

مهر خوبان دل و دین از همه بی پروا برد
رخ شطرنج نبرد آنچه رخ زیبا برد
تو مپندار که مجنون سرخود مجنون گشت
از سمک تا به سهایش کشش لیلی برد
من به سر چشمه خورشید نه خود بردم راه
ذره ای بودم و مهر تو مرا بالا برد
من خس بی سرو پایم که به سیل افتادم
او که می رفت مرا هم به دل دریا برد
جام صهبا ز کجا بود مگردست که بود
که درین بزم بگردید و دل شیدا برد
خم ابروی تو بود و کف مینوی تو بود
که به یک جلوه ز من نام و نشان یکجا برد
خودت آموختیم مهر و خودت سوختیم
با برافروخته رویی که قرار از ما برد
همه یاران به سوره تو بودیم ولی
خم ابروت مرا دید و ز من یغما برد
همه دلپاخته بودیم و هراسان که غمت
همه را پشت سر انداخت مرا تنها برد

(و) کلامه زیندوار است چنانچه بیند ازینکه تا قیام

بیند باله ♦ ♦ ♦ ♦ ♦

(و) کلامه زیندوار است چنانچه بیند ازینکه تا قیام

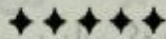
استاد سید وزیرالحسن عابدی (مرحوم)

رباعیات ہیروا دبیر ہوشیہ نگار بزرگ اردو

رباعی از مرزا دبیر

ترجمہ منظوم بہ فارسی از استاد عابدی

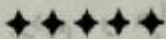
قطرہ کو گہر کی آبرو دیتا ہے
 قد سرو کو، گل کو رنگ و بو دیتا ہے
 بیکار تشخص ہے، تصنع ہے سود
 عزت وہی عزت ہے جو تو دیتا ہے



قطرہ کہ شود گہر، کرامت از تست
 سرو و گل را جمال و قامت از تست
 مردم بیہودہ کبر و نخوت دارند
 عزت نبود سهل کہ عزت از تست



ہن ہن کہے ہزار آئی دنیا
 پر چشم علی میں نہ سمائی دنیا
 جتنا کہ اٹھایا در خیبر کو بلند
 نظروں سے اسی قدر گرائی دنیا



دنیا چو عروس شد، نپرداخت علی (ع)
 رخسید ہزار بار ورد ساخت علی (ع)
 انسان کہ بلند کردہ باب خیبر
 دنیا را ز چشم خویش انداخت علی (ع)

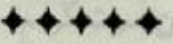
یہ عیش و نشاط و کامرانی کب تک؟
گریہ بھی سہی تو نوجوانی کب تک
گر یہ بھی سہی، قرار دولت ہے محال
گریہ بھی سہی، تو زندگی کب تک



ابن عیش و نشاط و کامرانی تا کی؟
وین ہا گر داشتی، جوانی تا کی؟
ور بود جوانیت، نباید ثروت
ور اینت بود، زندگی تا کی؟



باران گذشتہ کی خیر خاک نہیں
اسے ہی گئے کہ اب اثر خاک نہیں
چن چن کے کیا خاک ہنرمندوں کو
اے چرخ! تجھے قدر ہنر خاک نہیں



ای وای ز رفتگان خبر پیدا نیست
رفتند چنانکہ ہیچ اثر پیدا نیست
یک یک زمین برد ہنرمندان را
در چشم فلک قدر ہنر پیدا نیست



استاد سید زرارہ
 اے تن! تو فروتنی و مسکینی کر
 اے دل! چمن علم کی گل چینی کر
 گرم نظر ہے چشم مردم میں جگہ
 پتلی کی طرح سے ترک خود بینی کر



ای تن! پیشہ نیاز و مسکینی کنا
 ای دل ز ریاض علم گل چینی کن
 خواہی کہ بچشم جا دہندت مردم
 چون مردم دیدہ ترک خود بینی کن



لطفہ کہ شرف و حرمت از دست
 بچشم دل کے دیکھو ان کے نامتوں کی
 بچشم دل کے دیکھو ان کے نامتوں کی
 عزت نہو بھول کہ عزت از دست
 بچشم دل کے دیکھو ان کے نامتوں کی

بچشم دل کے دیکھو ان کے نامتوں کی
 پر چشم علی و نور و سلسلہ دنیا
 بچشم دل کے دیکھو ان کے نامتوں کی
 بچشم دل کے دیکھو ان کے نامتوں کی
 بچشم دل کے دیکھو ان کے نامتوں کی

بچشم دل کے دیکھو ان کے نامتوں کی
 دنیا پر چشم علی و نور و سلسلہ دنیا
 بچشم دل کے دیکھو ان کے نامتوں کی
 بچشم دل کے دیکھو ان کے نامتوں کی
 انسان کہ جگہ و باب غیر
 دنیا پر چشم علی و نور و سلسلہ دنیا

غزل

ای بسا دلها که ویران کرده ای
صد گلستان را بیابان کرده ای
داده ای ما را متاع آه و اشک
اهتمام باد و باران کرده ای
آن چنان حسنت تجلی آفرین
آینه را چشم حیران کرده ای
باد تو روشن کند شام فراق
شمع در جانم فروزان کرده ای
از خیالت خانه ام معمور باد
خویش را از من گریزان کرده ای
از جفایت مردنم دشوار نیست
زنده باشی کارم آسان کرده ای
نرخ بالا بود جان عشق را
من سرت گردهم، چه ارزان کرده ای
دست همت را ز کشتن باز دار
شهر را گنج شهیدان کرده ای
حسن بی مثلت دلیل حق نماست
کافری بودم، مسلمان کرده ای
در غزل عاصی ترا مدحت سراسر
خامه اش ساز غزلخوان کرده ای

◆ ◆ ◆ ◆ ◆

خانم دکتر زبیده صدیقی

نالتله

قبای صبوری

دروغ بود، دروغ آنچه می شنیدم من
 خیال بود، خیال آنچه آفریدم من
 فریب بود، فریب آنچه تو همی دادی
 غم تو بود، غمت آنچه می خریدم من
 امید بود، امید آنچه می شکستی تو
 امل برای امل تا بماه چیدم من
 فراق بود، فراق که آتشی افروخت
 زسوز بود گدازیکه می تپیدم من
 دل و شباب و تن و جان نثار تو کردم
 ز درد و رنج ندانی چه ها کشیدم من
 هزار جامه سالوس و مکر داری تو
 مراقبای صبوری که خوش دریدم من
 هوس جهان را همه شعله و رچو دوزخ کرد
 زبیده! عشق بهشتی است ار رسیدم من



تسلطه زبیده صدیقی

تسلطه زبیده صدیقی

تسلطه زبیده صدیقی

تسلطه زبیده صدیقی



سید فیضی

اسلام آباد

رہبر انقلاب اسلامی

(شعر اردو)

خمینی راہبر انقلاب اسلامی
چراغ حق کی ضیاؤں کا مرجع نامی
فقیہ و مرد مجاہد وہ حریت کا نقیب
سراپا عزم، سیاست مدار، علامی
زبان اسکی شریعت، عمل بیان کتاب
جبھی تو عظمت کردار میں نہ تھی خامی
خدا پہ، قوم کی طاقت پہ تھا یقین محکم
کہ ہے نصیب شہنشاہی کا تو ناکامی
دکھایا اس نے جہان کو مقابلہ کر کے
کہ ظلم و جور تو ہوتا ہے صرف ہنگامی
اسی لئے تھا وہ مستکبرین کا دشمن
غریب دوست تھا مستضعفین کا حامی
خمینی کو رہی تائید ایزدی حاصل
ہر اہل دل کو اسی سے ملی دل آرامی
خمینی محسن عالم، زعیم ملت ہے
پیام اس کا سنے گا، ہو خاص یا عامی
ہمیشہ روشن و رخشان رہے گی شمع جہاد
یہی ہے دین براہیم کی خوش انجامی
وہی جیالے توہین فخر ملک و ملت کے
زمین ملک نے کی جن کی خون آشامی

خاتم دکتر نزول رحمت باری هو ان شهیدوں پر
 کہ خاک و خون میں ملی جسکی نازکی اندامی
 بلند رہتا ہے فیضی حسینیت کا علم
 "بدلتے رہتے ہیں انداز کوفی و شامی"



افضل منہاس (راولپنڈی) نے

کیا نگاہ مرد مومن

کا اثر تھا، یاد ہے؟

(شعر اردو)

ہوں خمینی (رح) جلوہ گر دیکھا گیا ایران میں
جل اٹھے لاکھوں دنیے پہرے ہوئے طوفان میں
وہ قیادت تھی کہ جیسے قوم پھر زندہ ہوئی
وہ صدا گونجی کہ جیسے جان آئی جان میں
وہ ادائے خاص تھی، منظر تبسم ریز تھا
قوت حیدر (ع) نے اک انگڑائی لی ایمان میں
کیا نگاہ مرد مومن کا اثر تھا، یاد ہے؟
ہو گیا تبدیل اک آتش فشاں بستان میں
حق نے باطل کو سر میدان شکست فاش دی
ضعفوں کا زور تھا اس رپر ذی شان میں
سطوت شاہی کو یہ ریلہ بہا کر لے گیا!
ساری ملت ڈٹ گئی آکر کھلے میدان میں
پر حشم، پر رعب جیسے ہو گیا مٹی کا رزق
مٹ گیا نام و نمود شاہ بس اک آن میں
اس قلندر کی طرف عالم کی نظریں اٹھ گئیں
بھر دیا فولاد جس نے قلب میں، ایقان میں
خسروانہ تیوروں کی کوئی گنجائش نہ تھی
جشن کا سا اک سماں تھا چار سو تہران میں

ذہن روشن، دل کشادہ اور مصفا ہو گئے۔
 ہر عمل تلنے لگا سچائی کی میزان میں
 بھولی بسری قدر انسانی ہونی پھر ضوفشار
 آگئی انسانیت بھٹکے ہوئے انسان میں
 شیر اور بکری اکھٹے ہو گئے اس گھاٹ پر
 کوئی اب دوری نہ تھی دہقان میں خاقان میں
 ربّ واحد کی شہنشاہی کا ڈنکہ بج گیا
 آبتیں تھیں سر پہ سجدہ سورہ رحمان میں
 انقلاب ایسا کہ صدیوں بعد آئی یہ صدا
 اب سجائے گا نہ کائے کوئی بھی گلدان میں
 جبر کے ماتھے پہ جیسے لکھ گیا صبرِ حسین (ع)
 فرق کیا ہے بندہ جمہور اور سلطان میں
 معجزہ ایسا ہوا افضل کہ بدلی کائنات
 فقر نے جاں ڈال دی پھر سے ہر اک پہچان میں



طور معرفت

نشئه تعلیم تواضع میدهد، میخانه کو؟
قلقل میناسراید: سجده مستانه کو؟
سجدگاه حیرت دل گشته "طور معرفت" (۱)
بیدل کامل، کلیم جلوه جانانه کو؟
قرعه اقبالی ندارد در "رموز بیخودی" (۲)
رقعنه صهبا سرود همت مردانه کو؟
چون خط پیمانہ می گردم به گرد خوشتن
گرد باد محفل ما گردش پیمانہ کو؟
غرق لا هوت صفا، صوفی سراید نغمه ای
در تجلیگاه جانان کعبه کو بتخانه کو؟
شاه مذهب گشته در شطرنج عرفان کیش و مات
بہتر از این حرکت شبگفته رندانہ کو؟
های وھوی در هوا پیچیده می آید بگوش
گوش مستی آشنای فاضل دیوانہ کو؟
مرغ دل شد دانه چین دام استغنای دوست
ناز پرواز رسا پرورده، دام ودانہ کو؟
قُنس عشقم کہ می پرسم بہ هنگام گداز
بانگاہ شعلہ افزاء شمع کو پروانہ کو؟

۱- طور معرفت اثر مولانا عبدالقادر بیدل.

۲- رموز بیخودی اثر علامہ داکتر محمد اقبال.

پرفسور ظهور الحسن خان ارژش ل کشاده اور مصفا پر گھنڈا آئینفالیہ

پر عمل تھے لکا سجاکی کی میزان میں بسندہ بیٹ

بہولی بسری شہنشاہی ہند پر شوقشان

آگنی انسانیت لکا سجاکی کی میزان میں

زندگی

شہنشاہی ہند پر شوقشان

آگنی انسانیت لکا سجاکی کی میزان میں

شہنشاہی ہند پر شوقشان

آگنی انسانیت لکا سجاکی کی میزان میں

شہنشاہی ہند پر شوقشان

آگنی انسانیت لکا سجاکی کی میزان میں

شہنشاہی ہند پر شوقشان

آگنی انسانیت لکا سجاکی کی میزان میں

شہنشاہی ہند پر شوقشان

آگنی انسانیت لکا سجاکی کی میزان میں

شہنشاہی ہند پر شوقشان

آگنی انسانیت لکا سجاکی کی میزان میں

شہنشاہی ہند پر شوقشان

آگنی انسانیت لکا سجاکی کی میزان میں

شہنشاہی ہند پر شوقشان

آگنی انسانیت لکا سجاکی کی میزان میں

شہنشاہی ہند پر شوقشان

آگنی انسانیت لکا سجاکی کی میزان میں

شہنشاہی ہند پر شوقشان

آگنی انسانیت لکا سجاکی کی میزان میں

شہنشاہی ہند پر شوقشان

آگنی انسانیت لکا سجاکی کی میزان میں

شہنشاہی ہند پر شوقشان

آگنی انسانیت لکا سجاکی کی میزان میں

شہنشاہی ہند پر شوقشان

اخبار فرهنگی

(۱) مجلس معارفه

موجب کمال خوشوقتی است که اخیراً آقای دکتر قاسم صافی در سمت معارفت رایزنی فرهنگی سفارت جمهوری اسلامی ایران در اسلام آباد مأموریت یافته اند و جزو "حلقه درویشان" مجله دانش و گسترش زبان و ادبیات فارسی هم درآمدند و انشاءالله مجله دانش بیش از پیش سودمند خواهد شد و فواید دینی، ادبی و فرهنگی و هنری بیشتر و بهتر به همگان خواهد رسید.

به این مناسبت مجلس معارفه ای در تاریخ ۲۸ خرداد ۱۳۶۹ برابر ۱۸ ژوئن ۱۹۹۰م در رایزنی فرهنگی ترتیب یافت که در آن آقایان دکتر سید کمال حاج سید جوادی رایزن فرهنگی و دکتر احمد تمیم داری مدیر مرکز تحقیقات فارسی و استاد احمد منزوی وعده ای از اساتید و محققان و همکاران ایرانی و پاکستانی حضور داشتند و ضمن خوش آمدگویی، به فعالیت ها و خدمات علمی و فرهنگی ایشان، اشاره کردند.

آقای دکتر قاسم صافی در سال ۱۳۲۷ه ش در شهرستان گلپایگان

که خطه ای دانشمند پروراست و بسیاری از عالمان و دانش پژوهان در آن نشو و نما یافته اند، متولد شد و در میان خاندانی که اهل علم و ادب بودند تربیت یافت. وی در جوانی به تهران آمد و به تحصیلات عالی در رشته ادبیات فارسی پرداخت و چندین اثر مفید در موضوعات ادبی، تاریخی و کتاب و کتابداری منتشر ساخت. ایشان در دانشگاه تهران به تدریس و تحقیق اشتغال داشته، سالها نیز مسولیت نشریات متعدد را عهده دار بوده و با سیمای جمهوری اسلامی ایران در نویسندگی و اجرای برخی از برنامه های علمی فرهنگی و بزرگداشت بزرگان علم و ادب ایران همکاری داشته است. مدتی نیز در سمت نماینده فرهنگی ایران در پاکستان انجام وظیفه نموده و از جمله آثار نیک ایشان "سفر نامه پاکستان" است که اطلاعات جامع و ارزنده ارائه شده در آن نه تنها برای ایرانیان بلکه برای خود مردم پاکستان بسیار جالب و خواندنی است و تاکنون دوبار چاپ شده و در دانش شماره ۱۹ معرفی شده است.

در آخر اداره مجله دانش از اینکه ایشان مجدداً برای خدمت به زبان و ادبیات فارسی و تقویت و گسترش فرهنگ مشترک به پاکستان آمده اند ابراز خرسندی می نماید و مقدم ایشان را گرمی می دارد و امید وار است که بتواند از وجود ایشان به خوبی استفاده برد انشاء الله.

(۲) مجلس یادبود مرحوم استاد صوفی غلام مصطفی تبسم

صوفی تبسم نه تنها شاعر زبان فارسی، اردو و پنجابی بود بلکه ادیب بزرگ و استاد بی مانند به شمار می آمد. روز دهم مارس ۱۹۹۰م مطابق ۱۹ اسفندماه ۱۳۶۸هـ-ش در لاهور برای تجلیل خدمات صوفی غلام تبسم سمیناری به اهتمام خانه فرهنگ جمهوری اسلامی ایران لاهور برگزار شد محل مجلس در هتل "آواری" (هتل عاج) بود. صدر مجلس آقای معراج خالد (رئیس مجلس ملی) پاکستان بود. آقای دکتر جاوید اقبال

فرزند علامه دکتر محمد اقبال قاضی داد گستری عالی، دکتر منیرالدین چغتائی رئیس دانشگاه پنجاب، آقای شهرت بخاری رئیس آکادمی اقبال، آقای علی قمی سرکنسولگر جمهوری اسلامی ایران و استاد صوفی گلزار تبسم پسر صوفی تبسم مهمانان ویژه بودند.

برنامه مجلس بدین ترتیب بود: نخست تلاوت قرآن کریم توسط آقای قاری صداقت علی، سپس نعت حضرت رسول اکرم (ص) و غزوه اشعار صوفی تبسم بوسیله الحاج محمد اعظم چشتی شاعر و نعت خوان معروف پاکستان، خوانده شد. بعداً آقای صادق گنجی مسئول فرهنگ جمهوری اسلامی ایران لاهور سخنرانی کرده و گفت که صوفی تبسم نه تنها شاعر زبان فارسی و اردو بود بلکه از مؤسسان خانه فرهنگ ایران و اولین مسؤل این مرکز فرهنگی در لاهور بود. دبیر انجمن فارسی پاکستان آقای دکتر محمد اکرم در سخنرانی خود اینگو نه بیان کرد که آقای صادق گنجی حق دوستی را ادا کرده زیرا که به یاد این شاعر بزرگ جلسه بزرگی را ترتیب و تنظیم کرده است. وی افزود اکنون در پاکستان زبان فارسی سر نوشت اندوهناکی دارد همه اولیای کرام علما، ادبا و دانشوران شبه قاره پاکستان و هند به این زبان سخن گفته و نوشته و آثار خود را برجای نهاده اند. البته بنیاد علمی در زبان فارسی وجود دارد ولیکن در مدارس ابتدائی و متوسطه فارسی را پایان داده اند. اکنون واجب است که به همراه زبان عربی زبان فارسی را هم ترویج کنیم. آقای دکتر اکرم شاه بوسیله رئیس مجلس گزارش کرد که فارسی را دوباره در مدارس دایر کنید و رواج بدهید که این زبان فرهنگ ماست و زبان اسلاف ماست.

آقای دکتر جاوید اقبال در بیانات خود گفت تا وقتی که اینجا ترویج فارسی برقرار بود، شناخت ما مشکل نبود. برای شناخت ما شناخت پاکستان بسیار لازم است که فارسی را دوباره زنده بکنیم و ترویج نمایم. آقای شهرت بخاری رئیس آکادمی اقبال مختصراً فرمود که صوفی تبسم

استاد بی مانند و شاعری بی نظیر بود. آقای دکتر منیرالدین چغتائی اینگونه بیان نمود که صوفی تبسم مقامی را که برای بزرگان ادب به وجود آورده بود همان مقام را برای کودکان به وجود آورد و احساسات شاعری را برای آنان در موضوعات گوناگون سرود و بیان کرد. آقای علی قمی سرکونسلگر جمهوری اسلامی ایران در لاهور گفت مرحوم صوفی تبسم برای ترویج زبان و ادبیات فارسی خدمات گرانبهای انجام داد و روابط فرهنگی ایران و پاکستان را ترویج داد.

پسر مرحوم صوفی تبسم، آقای گلزار تبسم از همه حاضرین و آقای صادق گنجی و مسئول خانه فرهنگ جمهوری اسلامی ایران تشکر نمود که ایشان بیاد صوفی تبسم این جلسه بزرگ را به وجود آورد. در آخر جناب معراج خالد رئیس مجلس شورای ملی پاکستان سخنان خود را اینگونه بیان فرمود که مرحوم صوفی تبسم ادیبی کامل و دانشور فاضل و شاعر انسان دوست بود. و درین مورد ما باید آکادمی تبسم به وجود بیاوریم و دانشگاه پنجاب هم باید که "کرسی تبسم" را بنا نماید. در پایان پذیرائی گرمی از اهل مجلس به عمل آمد.

(۳) بزرگداشت شاعر پاکستانی

سمینار تجلیل و گرامیداشت شاعر پاکستانی فارسی گوی معاصر دکتر عبدالحمید عرفانی روز دو شنبه سیزدهم فروردین ماه از سوی خانه فرهنگ جمهوری اسلامی ایران با حضور بیش از هشتصد تن از دانشمندان، ادبا، شعرا، دانشگاهیان و نیز سفیر ایران در پاکستان بر گزار شد.

در این سمینار سخنرانان ضمن تجلیل از خدمات ارزنده عبدالحمید عرفانی در زمینه گسترش و پیشرفت ادبیات فارسی در پاکستان، خواستار توجه هر چه بیشتر حکومت پاکستان نسبت به زبان فارسی شدند.

سخنرانان همچنین تلاش این شاعر برای احیاء فرهنگ اسلامی و

مقابله با هجوم فرهنگ غربی به مسلمانان را مورد ستایش قرار دادند و او را از اقبال شناسان و شاگردان علامه اقبال لاهوری - که تلاش فراوانی برای برقراری ارتباط فرهنگی هر چه بیشتر بین دو ملت مسلمان ایران و پاکستان نموده - معرفی کردند.

یاد آور می شود که دکتر عبدالحمید عرفانی بیش از ۴۰ کتاب تحقیقی در زمینه های مختلف ادبی نوشته که از این میان ۹ کتاب در ایران به طبع رسیده است.

وی که بیش از بیست سال به عنوان رایزن فرهنگی و مطبوعاتی سفارت پاکستان در ایران فعالیت داشت، ماه گذشته در سن ۸۰ سالگی بدرود حیات گفت.

قطعه از ضیا محمد ضیا پسروری

چو عرفانی ز دنیا رخت بریست

سیه شد روز ماچون شب زمانم

به مرگ ناگهان آن سخنور

جوان و پیر نالیدند باهم

غمش در سینه ام صد نیشترزد

تراود خون ز زخم سینه پیهم

چو پر سیدم ز هاتف سال فوتش

ندا آمد به گوشم "نشترغم"

(۴) دومین جشنواره فیلمهای ایوان در پاکستان

دومین هفته فیلم ایران در پاکستان از یازدهم ماه مه تا هفدهم ماه مه (۲۱، اردیبهشت تا ۲۸)، در شهر اسلام آباد برگزار شد. در مراسم گشایش این جشنواره پس از اجرای چند سرود و قرائت شعر، آقای خرازیان مسئول بخش فیلم و امور هنری رایزنی فرهنگی سفارت جمهوری اسلامی

ایران طی گزارشی به تشریح نحوه برگزاری این جشن پرداخت و پس از آن آقای باقر کریمیان معاون پارلمانی و هنری وزارت فرهنگ و ارشاد جمهوری اسلامی ایران طی سخنانی به تشریح فیلم های پرداخت که ابعاد انقلاب اسلامی را در بر می گرفت. در این جشنواره هفت روز فیلمهای اجاره نشین، تشکیلات، گزارش يك قتل، نا خداخورشید، آنسوی مه، مردی که زیاد می دانست و زنجیرهای ابریشمی (هر روز ۳ سانس به نمایش درآمد. تا آخرین روز هفته از ازدحام مردم نکاست و گنجایش محدود و کم بودن در تالار سینمای "نافدیک" بعضی از مشتاقان فیلم را محروم داشت. تمام فیلمها مورد استقبال مردم پاکستان واقع شدند و وسیله خوبی برای شناساندن از آداب و رسوم اخلاق ایران و ایرانیان گشتند. ضمناً در طول برگزاری این جشنواره، جلسات نقد و بررسی و سخنرانی توسط اساتید و هنرمندان پاکستانی و ایرانی و مصاحبه های مطبوعاتی با اعضای هیئت هنری که از ایران برای این جشنواره اعزام شده بودند، در مراکز مختلف ادامه داشت.

۵- دبستان انیس

جشن تجلیل ساحتشهم عصر جناب قیصر بارهوی

برای شناخت و بزرگداشت خدمات پنجاه ساله آقای سید قیصر عباس المعروف به قیصر بارهوی، مرثیه سرای بزرگ پاکستان، جلسه تجلیل از سوی انجمن دبستان انیس و اداره ادبی پروار، در روز سی و یکم ماه مه ۱۹۹۰م در هتل اسلام آباد برگزار شد. ریاست این جلسه بزرگداشت را آقای دکتر جمیل الدین جالبی سرپرست مقتدره قومی زبان (فرهنگستان ملی زبان اردو) بر عهده داشت و مهمان خصوصی پروفیسور این ڈی خان مشیر دولت پاکستان بود. آقای دکتر سید کمال حاج سید جوادی رایزن فرهنگی سفارت جمهوری اسلامی ایران، استاد احمد منزوی، آقای علی اکبر بهزادی معاون رایزنی، آقای محمد باقر شهبازی مدیر خانه فرهنگ ایران راولپندی

واعضای دبستان انیس و ارکان ایوان یادگار دبیر و اعضای گروههای ادبی راولپندی و اسلام آباد سید عون محمد رضوی، سید محمد حسن رضوی، سرهنگ محمد اسلم، مولانا احمد حسن نوری و شاعران و مرثیه گوین لاهور و راولپندی و حومه در این مجلس ادبی حضور داشتند

آقای سید ناصر جهان پس از تلاوت قرآن نعت خوانی کرد. آقایان سید فیضی شارب ظفر، وحیدالحسن هاشمی، حسنین کاظمی، دکتر محمد حسین تسبیحی و دیگران اشعار خوب دربارهٔ قیصر بارهوی و اقتباسات از مراثی جدید و قدیم قیصر بارهوی را ارائه داشتند. سید شبیه الحسن رضوی، دکتر انعام الحق جاوید، پروفیسور مقصود جعفری، نطقهای مختصری ایراد نمودند. دکتر احمد تیممداری مدیر مرکز تحقیقات فارسی ایران و پاکستان در مقاله فارسی خود ضمن مطالبی جالب و تحقیقی درباره "مرثیه جدید" بیان نموده و از مراثی قیصر ابیاتی منتخب را که به فارسی منظوم ترجمه کرده بود. در این مجلس خواند و حاضرین پیوسته به صدای احسنت و آفرین و جزاک الله ابراز احساسات محبت و دوستی می نمودند. دکتر سید سبط حسن رضوی صدر دبستان انیس ضمن سخنرانی خود بیوگرافی و خدمات قیصر بارهوی را تجلیل نمود و به تاریخچهٔ مختصر مرثیه گوی در ادبیات عربی و فارسی و اردو و انگلیسی اشاره نمود و مخصوصاً در ادبیات اردو سیر کمال فن مرثیه سرانی را بالسط و شرح بیان کرد

در آخر پروفیسور این ذی خان، مهمان خصوصی جلسه در نطق خود فرمود که قیصر بارهوی در مرثیه نگاری طرزی نو را ایجاد نموده است و شهر. آشوبها که در تمهید مرثیه ها نوشته است واقعاً جالب و فکر انگیزاست. او گفت باید ما بوسیلهٔ مراثی جدید اخوت و اتحاد بین قشر های مختلف جامعه ایجاد کنیم تا سوء تفاهم، زد و خورد، کشت و کشتار، ظلم و استبداد از بین برود و صلح و امنیت و آرامش در جامعه جاگیرد.

خطبہ صدارت دکتور جمیل جالبی کہ بزبان اردو بود اینک نقل می گردد:

خطبہ صدارت

خواتین و حضرات!

مرثیہ ایک ایسی صنف سخن ہے جس میں تاریخ، مذہبی تصورات اور ادب مل جل کر ایک اکائی بن جاتے ہیں۔ ان تین عناصر میں سے ایک عنصر کم کر دیجیئے مرثیہ اپنے درجے سے گر جائے گا۔ اسی لیے مرثیہ ایک مشکل فن ہے۔ اس میں قصیدہ کی روایت بھی اپنے بنیادی عناصر کے ساتھ شامل ہے اور ساتھ مثنوی کی روایت بھی اپنے فطری مزاج کے ساتھ موجود ہے۔ عربی و فارسی میں بھی مرثیہ کی روایت موجود ہے لیکن اردو میں یہ روایت عربی و فارسی سے مختلف ہے۔ اسی لیے اردو مرثیہ اپنی جگہ منفرد ہے۔ یہ ایک طویل مذہبی نظم بھی ہے اور ان تمام خصوصیات کا تقاضا کرتی ہے جو طویل نظم کے لیے ضروری ہیں اور ساتھ ساتھ یہ مذہبی خیالات کو عوام و خواص تک پہنچانے اور ان کی مذہبی دردمندی کو آسودہ کرنے کا ایک ذریعہ بھی ہے۔ اب اگر ایک ہی بات کو شاعرانہ مبالغہ کے ساتھ بار بار دہرایا جائے تو وہ یقیناً ذہن نشین تو ہو جاتی ہے لیکن فنی اعتبار سے بے اثر ہو جاتی ہے۔ اسی سطح پر مرثیہ نگار کا فنی و تخلیقی مسئلہ شروع ہوتا ہے اور اس کی شاعرانہ صلاحیتوں کی آزمائش ہوتی ہے۔ جس شاعر نے یہ منزل سر کر لی وہ سب کی آنکھ کا تارا بن گیا۔ میرانیس اور میرزا دبیر ایسے ہی شاعر تھے۔

عہد حاضر میں یہ مسئلہ اس لیے اور بھی اہم ہو جاتا ہے کہ کم و بیش سارے موضوعات بروئے کار لاتے جا چکے ہیں۔ نیز یہ کہ زمانہ بدل چکا ہے اور اتنا بدل چکا ہے کہ اس کے محسوسات بھی بدل گئے ہیں۔ اگر ایک ہی ڈگر پر مرثیہ لکھا جائے تو مرثیے کا وہ اثر نہیں ہو گا جو شاعر کا مقصود ہے۔ اسی وجہ سے ہمارے دور کے شاعروں نے عہد حاضر کے

مسائل اور رجحانات کو قدیم موضوعات اور مرثیے کی روایت سے اس طور پر ملاتے کی کوشش کی ہے کہ داستان کربلا میں ہمارے اپنے عہد کی جھلک اور اس کے مسائل کی طرف واضح اشارے ملتے ہیں۔ اس عمل سے پاکستان میں جدید مرثیے نے جنم لیا اور مرثیے کی ایک نئی روایت کا آغاز ہوا۔ جوش ملیح آبادی کا نام جدید مرثیے میں سب سے نمایاں و ممتاز ہے۔ مجھے یاد ہے کہ میرے مرحوم عزیز دوست ڈاکٹر یاور عباس محرم کے دنوں میں اپنے گھر میں ہر ہفتے ایک محفل مرثیہ منعقد کرتے تھے۔ یہ وہ زمانہ تھا کہ کراچی ایک زندہ شہر اور امن کا گہوارہ تھا۔ محبتوں کا علمبردار تھا۔ غریب پرور بھی تھا اور غریب نواز بھی۔ یہ پاکستان کا ایک ایسا شہر تھا جہاں سارے پاکستان کے لوگ محبت و اخوت کی فضا میں سانس لیتے تھے اور یہ شہر تجارت و صنعت کے علاوہ ادب و تہذیب کا شہر بھی بن گیا تھا۔ جدید مرثیے نے نہ صرف کراچی شہر میں بلکہ ڈاکٹر یاور عباس محرم کی ان محفلوں میں جنم لیا۔ آپ کسی بڑے شاعر کا نام لیجیئے وہ اس محفل میں ضرور شریک ہوا بہر حال اب تو زمانہ بدل گیا ہے۔ لوگ آنکھیں بند کیئے شہروں کو ڈھا رہے ہیں اور اٹھارویں صدی کی مغلیہ سلطنت کی یاد تازہ کر رہے ہیں۔ میرزا رفیع سودا کے شہر آشوب کے مناظر آج سڑکوں پر گھومتے نظر آ رہے ہیں۔ جسے دیکھتے وہ آنکھیں میچے اسی شاخ کو کاٹ رہا ہے جس پر وہ کھڑا ہے۔ آج اس درد ناک منظر کا مرثیہ لکھنے کی ضرورت ہے۔ آج اس صورت حال کا شہر آشوب لکھنے کی ضرورت ہے تاکہ شعور کو بیدار اور احساس کو زندہ کیا جا سکے۔

خواتین و حضرات!

معاف کیجیئے میں شاید اپنے موضوع سے ذرا ہٹ گیا ہوں۔ مجھے تو آج حضرت قیصر بارہوی کی مذہبی و ادبی خدمات کو خراج

تحسین پیش کرنا تھا۔ حضرت قیصر کے جو مرثیے میں نے پڑھے ہیں ان کے بارے میں اعتماد کے ساتھ یہ کہہ سکتا ہوں کہ وہ عہد حاضر میں ایک ممتاز مرثیہ گو ہیں۔ وہ جدید مرثیے کے ممتاز علمبردار ہیں۔ انہوں نے دور حاضر کی روح کو اپنے مرثیے میں سمو کر ایک ایسے رنگ سخن کو پیدا کیا ہے جو ان کا اپنا ہے۔ ان کا مرثیہ آج کے قاری و سامع کے لیے واقعات کر بلا کو آج ہی کے حوالے سے سمجھاتا اور سناتا ہے اور اسی لیے ان کے مرثیے دل میں اتر جاتے ہیں۔ انہیں زبان و بیان پر ایسی قدرت ہے کہ داد دینے کو جی چاہتا ہے۔ جدید مرثیے کی تاریخ میران کا نام مرثیے کی لوح پر ہمیشہ محفوظ رہے گا۔ میں ان کی پچاس سالہ ادبی خدمات کے موقع پر دلی مبارک باد پیش کرتا ہوں اور ان کی صحت و سلامتی کے لیے دعا گو ہوں۔ جی تو یہ چاہتا ہے کہ ان کے چند مرثیوں کا فنی تجزیہ کیا جاتا اور بتایا جاتا کہ قیصر بارہوی کے مرثیے کی حقیقی انفرادیت کیا ہے لیکن یہ کام انشاء اللہ پھر کسی اور موقع پر کروں گا۔

ان الفاظ کے ساتھ میں ادبی پرواز اور مجلس انیس کا شکریہ ادا کرتا ہوں کہ انہوں نے آج کے جلسے کی صدارت کا مجھے شرف بخشا۔

(ڈاکٹر جمیل جالبی)

(جناب قیصر بارہوی صاحب کی پچاس سالہ خدمات کے موقع پر ۳۱ - مئی ۱۹۹۰ء)

۶- مجلس تودیع

جلسه ای ادبی بمناسبت تودیع و سپاسگزاری از خدمات خانم دکتر حکیمه دبیران، استاد اعزامی ایران به دانشگاه پنجاب لاهور، تحت نظارت "انجمن پاسداران فارسی" روز ۱۴ ژوئن ۱۹۹۰م ساعت چهار بعد از ظهر برگزار گردید. سر کنسول جمهوری اسلامی ایران در لاهور آقای علی قمی رئیس این جلسه بود. پس از تلاوت کلام الله مجید توسط خانم نگهت عابد حسین، خانم دکتر خالده آفتاب زندگی نامه مهمان ویژه خانم دکتر حکیمه دبیران را عرضه نمود. در این موقع رئیس گروه فارسی دانشکده دختران لاهور، پروفیسور خانم سعیده آصف منظومه معروف علامه اقبال "خطاب به مخدرات اسلام" را بصورت دکلمه بسمع حضار رساند. رئیس شعبه زبان و ادبیات فارسی دانشکده دولتی لاهور پروفیسور ظهیر احمد صدیقی طی سخنرانی خود از خدمات خانم دکتر دبیران تشکر نموده و اشعاری چند که بمناسبت بازگشت ایشان به کشور خود سروده بود خواند. پس ازین پیغام رئیس دانشکده خاور شناسی و معاون رئیس دانشگاه پنجاب پروفیسور دکتر ذوالفقار علی ملک توسط آقای دکتر آفتاب اصغر قرائت شد. آقای دکتر آفتاب اصغر طی سخنرانی خود پیرامون گذشته، حال و آینده زبان فارسی در شبه قاره به گذشته درخشان فارسی در شبه قاره هند و پاکستان اشاره نموده فرمودند که وجود دانشجویان متعددی که شیفته فارسی می باشند دلیل برآنست که این زبان شیرین در این خطه آتیه خوبی دارد. خانم دکتر حکیمه دبیران طی خطابه خود که مزین باشعار و خدمات گرانبهای اساتید و شعرای زبان فارسی در شبه قاره را مورد تحسین قرار داده و گفت، ممکن است این امر برای مردم شگفت آور باشد که در میان ۲۵۰ فرهنگ مستند زبان

فارسی تقریباً ۲۰۰ فرهنگ در شبه قاره نوشته شده و بقول دکتر معین بسیاری از فرهنگ نویسان ایرانی در مورد نوشتن بقیه ۵۰ فرهنگ نیز از منابع مذکور الهام گرفته اند.

دور حاضر کی روح کو اپنے مرتبے میں سو کر ایک ایسے رنگ سخن کو

پیدا کیا ہے جس کا یہی ایک لپٹا * * * * * ہے جو یہی ہے جس کا یہی ہے جس کا یہی ہے

وہی ہے کہ کو یہی ہے بلکہ وہی ہے کہ یہی ہے کہ یہی ہے کہ یہی ہے کہ یہی ہے کہ یہی ہے کہ

انہی کے نام سے وہی ہے کہ یہی ہے کہ یہی ہے کہ یہی ہے کہ یہی ہے کہ یہی ہے کہ یہی ہے کہ

کہ جس کا یہی ہے کہ یہی ہے کہ یہی ہے کہ یہی ہے کہ یہی ہے کہ یہی ہے کہ یہی ہے کہ

کہ جس کا یہی ہے کہ یہی ہے کہ یہی ہے کہ یہی ہے کہ یہی ہے کہ یہی ہے کہ یہی ہے کہ

کہ جس کا یہی ہے کہ یہی ہے کہ یہی ہے کہ یہی ہے کہ یہی ہے کہ یہی ہے کہ یہی ہے کہ

کہ جس کا یہی ہے کہ یہی ہے کہ یہی ہے کہ یہی ہے کہ یہی ہے کہ یہی ہے کہ یہی ہے کہ

کہ جس کا یہی ہے کہ یہی ہے کہ یہی ہے کہ یہی ہے کہ یہی ہے کہ یہی ہے کہ یہی ہے کہ

کہ جس کا یہی ہے کہ یہی ہے کہ یہی ہے کہ یہی ہے کہ یہی ہے کہ یہی ہے کہ یہی ہے کہ

کہ جس کا یہی ہے کہ یہی ہے کہ یہی ہے کہ یہی ہے کہ یہی ہے کہ یہی ہے کہ یہی ہے کہ

کہ جس کا یہی ہے کہ یہی ہے کہ یہی ہے کہ یہی ہے کہ یہی ہے کہ یہی ہے کہ یہی ہے کہ

کہ جس کا یہی ہے کہ یہی ہے کہ یہی ہے کہ یہی ہے کہ یہی ہے کہ یہی ہے کہ یہی ہے کہ

کہ جس کا یہی ہے کہ یہی ہے کہ یہی ہے کہ یہی ہے کہ یہی ہے کہ یہی ہے کہ یہی ہے کہ

کہ جس کا یہی ہے کہ یہی ہے کہ یہی ہے کہ یہی ہے کہ یہی ہے کہ یہی ہے کہ یہی ہے کہ

کہ جس کا یہی ہے کہ یہی ہے کہ یہی ہے کہ یہی ہے کہ یہی ہے کہ یہی ہے کہ یہی ہے کہ

کہ جس کا یہی ہے کہ یہی ہے کہ یہی ہے کہ یہی ہے کہ یہی ہے کہ یہی ہے کہ یہی ہے کہ

کہ جس کا یہی ہے کہ یہی ہے کہ یہی ہے کہ یہی ہے کہ یہی ہے کہ یہی ہے کہ یہی ہے کہ

کہ جس کا یہی ہے کہ یہی ہے کہ یہی ہے کہ یہی ہے کہ یہی ہے کہ یہی ہے کہ یہی ہے کہ

کہ جس کا یہی ہے کہ یہی ہے کہ یہی ہے کہ یہی ہے کہ یہی ہے کہ یہی ہے کہ یہی ہے کہ

کہ جس کا یہی ہے کہ یہی ہے کہ یہی ہے کہ یہی ہے کہ یہی ہے کہ یہی ہے کہ یہی ہے کہ

کہ جس کا یہی ہے کہ یہی ہے کہ یہی ہے کہ یہی ہے کہ یہی ہے کہ یہی ہے کہ یہی ہے کہ

کہ جس کا یہی ہے کہ یہی ہے کہ یہی ہے کہ یہی ہے کہ یہی ہے کہ یہی ہے کہ یہی ہے کہ

کہ جس کا یہی ہے کہ یہی ہے کہ یہی ہے کہ یہی ہے کہ یہی ہے کہ یہی ہے کہ یہی ہے کہ

کہ جس کا یہی ہے کہ یہی ہے کہ یہی ہے کہ یہی ہے کہ یہی ہے کہ یہی ہے کہ یہی ہے کہ

کہ جس کا یہی ہے کہ یہی ہے کہ یہی ہے کہ یہی ہے کہ یہی ہے کہ یہی ہے کہ یہی ہے کہ

کہ جس کا یہی ہے کہ یہی ہے کہ یہی ہے کہ یہی ہے کہ یہی ہے کہ یہی ہے کہ یہی ہے کہ

کہ جس کا یہی ہے کہ یہی ہے کہ یہی ہے کہ یہی ہے کہ یہی ہے کہ یہی ہے کہ یہی ہے کہ

تشیلا، ۵۵، پاره ششم، غلامرضا رفیعی، مؤلف، ۱۳۵۷، ۲۳۶ صفحه، ۱۰۰۰ تومان، انتشارات
مطالعات و تحقیقات، تهران، ۱۳۵۷، ۲۳۶ صفحه، ۱۰۰۰ تومان، انتشارات
کتاب نما (اردو) ۲۳۶ صفحه، ۱۰۰۰ تومان، انتشارات

شماره ۱۰، مجله کتاب نما (۱۳۵۸)، ۱۰۰۰ تومان، انتشارات
مطالعات و تحقیقات، تهران، ۱۳۵۸، ۲۳۶ صفحه، ۱۰۰۰ تومان، انتشارات
کتاب نما (اردو) ۲۳۶ صفحه، ۱۰۰۰ تومان، انتشارات

کتابهای تازه

جمعه شان الحق حقی، باقر مهدی رفیعی و دیگران، ۱۳۵۸، ۲۳۶ صفحه، ۱۰۰۰ تومان، انتشارات
مطالعات و تحقیقات، تهران، ۱۳۵۸، ۲۳۶ صفحه، ۱۰۰۰ تومان، انتشارات

جدید فارسی شاعری (اردو)

این کتاب که دارای ۲۳۶ صفحه است درباره شعرای جدید فارسی
است از دکتر سید محمد تقی علی عابدی که به سمت محقق در موسسه
ملی مطالعات علوم و تکنولوژی کار می باشد و اصلاً پایان نامه مؤلف بوده
که وی برای اخذ درجه دکتری از دانشگاه لکهنو بسال ۱۹۸۷م تهیه کرده
است- این کتاب باراول در ژوئیه ۱۹۸۸م از لکهنو (هند) چاپ و منتشر
شده است. مؤلف در باب اول درباره اینکه "شعر جدید چیست؟" بحث کرده
است و در باب دوم تاریخ شعر جدید و در باب سوم درباره بعض مسائل
مهم آن بویژه تاثیرات غربی و دخالت دولتهای خارجی و بیداری سیاسی و
ظلم و استبداد شاهان از زمان انقلاب مشروطیت و حس وطن دوستی در
توده مردم سخن گفته است و سپس شرح حال و آثار پانزده شاعر جدید
ایران ادیب پیشاوری، ایرج میرزا، بهار، پروین اعتصامی، پور داود،
دهخدا، رشید یا سمنی، شهریار، عارف قزوینی، عشقی، فرخ زاد، فرخی
یزدی، لاهوی، نسیم رشتی و نیما یوشیج را آورده در باب چهارم خصائص
شعر فارسی جدید را بیان کرده است. در پایان در باب پنجم نفوذ شعر پروین

اعتصامی در شعر جدید و ویژگیهای شعری را مورد بحث قرار داده است و در آخر فهرست ۶۳ کتاب اردو و فارسی و پنج کتاب انگلیسی و دوازده مجله اردو و فارسی را ذکر نموده است که مؤلف در تالیف این کتاب از آن استفاده کرده است. بهای این کتاب ۴۲ روپیه است.

پروین اعتصامی (اردو)

این رساله مختصر در ۱۰۴ صفحه درباره شرح حال و آثار پروین اعتصامی است از همان مولف دکتر سید محمد تقی علی عابدی و به سال ۱۹۸۴م از لکهنو (هند) چاپ و منتشر شده است - بهای آن ۲۰ روپیه می باشد.

العطش (اردو)

مجموعه مرثی سید وحیدالحسن هاشمی است در ۲۳۲ صفحه بزبان اردو که شبیه الحسن ترتیب داده و الحیب پبلیکیشنز کراچی آن را طبع و نشر نموده است و حاوی ۱۱ مرثیه به عنوانهای مختلف و سه سلام شاعر است - بهای این کتاب ۶۰ روپیه است.

تذکره فریدیه (اردو)

این رساله مختصر تالیف مولانا محمد مشتاق صابری که چشتیه اکادمی فیصل آباد (پاکستان) آنرا بسال ۱۹۸۸م در ۶۴ صفحه طبع و نشر نموده است و حاوی ذکر شیخ فریدالدین گنج شکر، عارف معروف می باشد - بهای این کتاب ذکر نشده است -

کتاب شناسی (۳)

شماره ۳ مجله کتاب شناسی است بزبان اردو که باهتمام آقای عارف نوشاهی بتوسط اداره معارف نوشاهیه اسلام آباد در ۱۷۰ صفحه بسال ۱۹۸۹م چاپ و نشر شده است و حاوی فهرست مخطوطات کتابخانه

نوشاهی به عربی، فارسی، اردو، پنجابی و سندی درباره موضوعات مختلف مانند تفسیر و حدیث و اصول حدیث و فقه و اصول فقه و اخلاق و تصوف و دستور زبان و غیره می باشد. بهای این شماره ۵۰ روپیه است.

کتاب زما (اردو)

شماره ۱۰ مجله "کتاب نما" برای اکتبر ۱۹۸۹م با اهتمام مکتبه جامعه، جامعه نگر، دهلی (هند) حاوی ۱۰۴ صفحه و مشتمل بر ۸ مقاله درباره موضوعات مختلف از جمله اردو زبان رسمی دوم، بسمل خیر آبادی و مضطر خیر آبادی و آغا حشر و محقق و غیره و غزلیاتی از ۷ شاعران از جمله شان الحق حق، باقر مهدی و غیره و یک داستان و مقالات دیگر در طنز و مزاح و غیره. بهای این مجله پنج روپیه است.

اورینتل کالج هگزین (شماره ۲۴۷ و ۲۴۸)

مجله دانشکده زیاتهای شرقی لاهور شماره ۲۴۷ و ۲۴۸ در یک جلد که شماره مخصوص اقبال میباشد در ۱۷۶ صفحه حاوی ۱۰ مقاله از جمله اقبال و تی اس ایلیات و فیشهایی از کلام اقبال و نظر عروضی "بال جبریل" و پیروان اقبال (شعرای فارسی گو) - مکاتیب (نامه های از) اقبال به نام مولوی سراج الدین پال تمایلات ابتدائی شعرا اقبال، اقبال آهنگ و انفرادیت، کعبه و حرم در شعر اقبال بهای این شماره ۱۲ روپیه است.



دکتر پرویز ناتل خانلری درگذشت

دکتر پرویز ناتل خانلری، استاد دانشگاه تهران، محقق، نویسنده، زبان‌شناس و سراینده ایران در ۱۲۹۲ خ چشم به جهان گشود، و پس از هفتاد و هفت سال عمر، در شب پنجشنبه ۱ شهریورماه ۱۳۶۹ خ در پی یک بیماری ممتد در بیمارستان آبان تهران درگذشت. این خبر در آخرین روزهای چاپ مجله دانش بمارسید و اکنون فرصت بررسی کارنامه ادبی او را نداریم. فهرست کارهای او در ۱۳۴۰ خ چاپ شده تا بیست و نه سال پیش به سی کتاب می‌رسد. یکی از مهمترین یادگارهای ایشان دوره‌های مجله سخن است. مجله‌ای که بگونه یک دایره المعارف ادبیات فارسی و نمونه نشر و نظم کهن و معاصر در دسترس نسل‌های معاصر و آینده ایران و ایران‌شناسان باقی خواهد ماند. از کارهای دیگر او مدیریت وی در بنیاد فرهنگ بوده و دیگر تالیفاتی در زمینه زبان‌شناسی، دستور زبان فارسی و دستور عروض و قافیه می‌باشد که در همه این زمینه‌ها نوآوری‌هایی دارد.

درگذشت او را به خانواده و دوستان و شاگردانشان که بسیاری از آنان در پاکستان جزو پاسداران ادب و زبان فارسی هستند تسلیت می‌گوئیم.

مهدی اخوان ثالث چشم از جهان بست

در لحظاتی که مجله دانش در دستگاه چاپ قرار می‌گرفت خبر یافتیم که مهدی اخوان ثالث درگذشت. به همین مناسبت یاد او را گرامی داشتیم و اظهار همدردی و عرض تسلیت به اهل علم و ادب می‌کنیم.

مهدی اخوان ثالث سراینده نوپرداز نامور، در ۱۳۰۷ خ به دنبال یک بیماری ناگهانی در بیمارستان مهر در تهران چشم از جهان بست.

این شاعر توانا با مطالعات ژرفی که در تاریخ گذشته ایران و شعر کهن فارسی داشت، به شعر نو پرداخت و سبک ویژه خود را عرضه داشت و تکامل داد. و پس از نیمایوشیج نامورترین سراینده نوپرداز ایران بود و از خود آثار ارزشمند به یادگار گذاشت. درگذشت ایشان را به بازماندگان ایشان تسلیت گفته از خداوند مهربان، آمرزش ایشان را خواهیم.

"دانش"



وفیات

شاعر ادیب معاصر اردو و فارسی و پنجابی فقید سید افضل حسین شاه متخلص به افضل ساکن در شهر اتک روز دو شنبه ۲۸ ماه مه ۱۹۹۰ مطابق سوم خرداد ۱۳۶۹ در اثر سکته قلبی چشم از جهان بریست این شاعر زنده دل و مجلس آرا رئیس اداره امور جنگلیانی در بخش اتک در حومه اسلام آباد بود. اتک شهرست کنار رود خانه سند دارای آثار تاریخی و مناظر زیبای کوه و دشت و رود خانه ها و خطه ایست دانش پرور و مردم خیز که بسیار از دانشمندان پاکستانی و علاقه مندان زبان و ادبیات فارسی رادر، دامن خود پرورانده است از قبیل دانشمند فقید دکتر غلام جیلانی برق و آقای ظهور احمد استاد فارسی و پروفیسور اشفاق احمد مشوق تاسیس کارخانه ذوب آهن و آقای محمد ایوب وکیل داد گستری و مترجم کتاب جاذبه و دافعه علی و آقای سید افضل حسین شاه رئیس مرکز پرورش گل و باغداری که باگلها و نهالها زندگی می کرد. گل می گفت و گل می شنید تبسمش مثل غنچه بود و همیشه خندان و شادان به نظر می آمد. اخیراً در ماه دسامبر در جلسه معارفه پی که به همت او تحت سرپرستی انجمن ادبی اتک در اتک تشکیل شده بود، جناب آقای دکتر سید کمال حاج سید جوادی رایزن محترم فرهنگی سفارت جمهوری اسلامی ایران رابه اتک دعوت کرد و علاوه بر اجرای مجلس مشاعره پذیرائی گرمی از

دعوت شدگان به عمل آورد. وی ریاست انجمن فرهنگ و ادب فارسی اتک را بر عهده داشت. دکتر محمد حسین تسبیحی دکتر سید سبط حسن رضوی، آقای نیاکان، آقای علی پیرنیاو غیر هم در آن مجلس مشاعره شرکت نمودند عکسهای آن مجلس هنوز هم در آلبوم های ماموجود می باشد. چه کسی می دانست که این رفیق مخلص ما بزودی از این جهان فانی رخت سفر می بندد. بعداً هم در مجالس انجمن فارسی و خانه فرهنگ ایران راولپندی او را دعوت می نمودیم خوشحال می گشت و تلفن می زد که حتماً من می رسم و بروقت مسافت هفتاد کلو متری با ماشین شخصی خود می پیמוד و شعر می سرود و سخنرانی می کرد و صحبت های مفصل از ایران و فارسی بیان می داشت و همیشه دعوت خود را تجدید می نمود.

آه آن دور گذشت آن ساغر شکست و آن ساقی نماند و اینک خیر وفات او را از زبان آقای ناظر بخاری شنیدیم و متحیر گشتیم که بدون خدا حافظی این جهان فانی را بدرود گفت و بسیار خاموش و بی سرو صدا از ماجدا شد و نگذاشت که مادر مراسم تدفین و تشییع او شرکت کنیم و به وارثان او تعزیت و تسلیت بگوییم. در مقدرات خدای متعال چاره ای نیست جز صبر و شکر. تیر غم را در دل شکستم و خاموش شدم. می گویند خانواده او به گجرات رفت و فعلاً نشانی آن در دست نیست.

انا لله وانا اليه راجعون

کے راجہ سری رام پر حملہ کیا اور اسے قتل کر کے اسلام کا علم بلند کیا (۵)۔ سید محمد صفری کی رحلت دوشنبہ بوقت صبح، ۱۳ شعبان ۶۳۵ھ (۱۸ نومبر ۱۲۳۸ء) کو ہوئی۔ ان کا مزار بلغرام میں جانب شمال باغ محمود میں واقع ہے اور مرجع خاص و عام ہے۔ علامہ جلیل بلغرامی مثنوی "امواج الخیال" میں فرماتے ہیں (۶)

مائیم نخلِ سبزِ ریاضِ پیمبری

احسانِ ماست بر ہمہ از سایہ گستری

زید شہید مصحفِ اسرارِ اہلبیت

پیداست از مناقبِ او شانِ حیدری

والا گھر ابو الفرح واسطی کہ شُست

از آبِ ذوالفقار بسی نقشِ کافری

جدِ کلانِ محمد صفری کہ تیغِ او

بر بلغرام یافتہ فتح و مظفری

احمد کہ صاحبِ قلم و سیفِ قاطع است

بہرام و تیر بر در او کردہ چاکری

عبدالجلیل از پسِ احمد منم کہ هست

وصفی ز من فصاحتِ سبحان و انوری (۷)

علامہ واسطی بلغرامی کو دیگر علوم کے علاوہ تاریخ گوئی میں ملکہ وافر حاصل تھا۔ چنانچہ ڈاکٹر زبید احمد پروفیسر الہ آباد یونیورسٹی لکھتے ہیں:-

"تاریخ گوئی میں عبدالجلیل کو خاص مہارت حاصل تھی، وہ بہت ذہین شاعر تھے اور صنعتِ لفظی پر ان کو بڑی قدرت حاصل تھی"۔ (۸)

تاریخ گوئی شاعری کی مشکل ترین صنف ہے اور اسمیں ندرت پیدا کرنے کے لیے زبان و بیان پر دستگاہ رکھنے کے علاوہ اس فن سے فطری لگاؤ از حد ضروری ہے ورنہ شاعر قطعاً تاریخ میں کوئی ندرت یا حسن پیدا نہیں کر سکتا۔ اب میں علامہ بلگرامی کی تاریخیں نقل کرتا ہوں اور جس شخص یا واقعہ سے متعلق تاریخ کہی گئی ہے، اس کا بیان بھی اختصار کے ساتھ کروں گا۔

علامہ عبدالجلیل بلگرامی کے شاہ حسین خاں سے جو دیوانی لکھنؤ پر مامور تھے، مراسم اختصاص تھے۔ اورنگ زیب عالمگیر نے انہیں لکھنؤ سے تبدیل کر کے دیوانی پنہ (بہار) پر مامور کیا۔ ان کا انتقال ۱۱۰۸ھ (۱۶۹۶ء) میں ہوا تو علامہ جلیل بلگرامی نے تاریخ وفات

کہی۔
خان خورشید نسب شاہ حسین
ذات ار مظهر آیات جلی
آن امیری کہ در انواع شکوہ
داشته مرتبہ بی بدلی
گوہر فکر وزیران جہان

پہلوی رای منیرش عملی
در ہزار و صد و ہشت از ہجرت
کرد نہضت بہ ریاض ازلی
سال تاریخ خرد گفت چنین

”باد حشرش بحسین ابن علی (ع)“ (۹)
(۱۱۰۸ھ)

شہنشاہ اورنگ زیب عالمگیر نے ۱۱۱۲ھ (۱۷۰۱ء) میں علامہ جلیل بلگرامی کو بلگرام کے قریب سائی پور میں ایک بڑی جاگیر عطا کی اور صوبہ گجرات کی بخشی گری اور وقائع نویسی کی خدمات پر مامور کیا تو علامہ نے مندرجہ ذیل تاریخ عظیمہ خدمات کہی۔

مرا از جناب خلافت عطا شد

ز روئے کرم خدمت عیش افزا

خرد گفت تاریخ تفویض خدمت

"وقائع نگاری گجرات زیبا" (۱۰)

(۱۱۱۲ھ) (۲۲/۱۰/۱۱۸۰)

۱۳ ذی قعدہ ۱۱۱۱ھ (۲۲ اپریل ۱۷۰۰ء) کو شہنشاہ عالمگیر نے قلعہ ستارہ واقع جنوبی ہند فتح کیا۔ اس قلعہ کو فتح کرنے کے لئے شہنشاہ نے بڑی کاوش کی تھی اور بڑی مشکل سے یہ قلعہ فتح ہوا تھا، اس لئے شہنشاہ نے اس فتح پر بہت اظہار مسرت کیا تھا۔ علامہ جلیل بلگرامی نے جو اُس وقت شہنشاہ کے ساتھ دکن میں تھے، اس فتح کی متعدد تاریخیں نظم کی تھیں۔ چنانچہ چودھری نبی احمد سندیلوی لکھتے ہیں:-

"۱۳ ذی قعدہ ۱۱۱۱ھ (۲۲ اپریل ۱۷۰۰ء) کو شہنشاہ عالمگیر

نے قلعہ ستارہ واقع جنوبی ہند فتح کیا۔ اسی شب میر عبدالجلیل بلگرامی نے فارسی، عربی، اور ہندی میں گیارہ تاریخیں لکھیں اور رسالہ ترتیب دے کر بادشاہ کے حضور میں پیش کیا اور خسروانہ تحسین کے مورد ہوئے۔ رسالہ کا نام "گلزار فتح شاہ ہند" اور "طوسی نامہ فیروزی شاہ عالمگیر" رکھا۔ ان دونوں ناموں سے بھی تاریخ ۱۱۱۱ھ برآمد ہوتی ہے۔ ان تاریخوں کا اختراع صنعتِ تسمیہ کے عجائبات میں شمار ہوتا ہے۔ ذیل کی فارسی کی تاریخ میں جو انگلیوں کی شکل سے نکالی ہے، جدت آفرینی

کی ہے اور کمال طباعی دکھائی ہے۔

چو شہ ابہام زیر خنضر آورد

بورد اسم اعظم در شماره

قلاع کفر شد مفتوح فی الحال

ز تیغ او عدو شد پارہ پارہ

ز انگشتانِ شہ بر آمد ابہام

برابر چار الف کردم نظارہ

بعینہ بود شکل سالِ ہجری

ہی تاریخ تسخیر ستارہ

چنین تاریخ گفتن اختراعی سست

شد از عبدالجلیل ابن آشکارہ (۱۱)

علامہ نے اس فتح سے متعلق جو اور تاریخیں کہی تھیں، ان میں

سے فارسی کی چند تاریخیں ذیل میں نقل کی جاتی ہیں۔

چو سیوا، سنبھا و رانا بگیتی

ز تیغ شہنشاہ گشتند پارہ

الفہای ابنِ راجہ ہا را بیک جا

نوشتیم تاریخ فتح ستارہ (۱۲)

اس قطعہ میں شاعر نے سیوا، سنبھا اور رانا کے چاروں الف سے

تاریخ نکالی ہے۔ بادشاہ کی تلوار سے ان راجوں کے پراکندہ (قتل) ہونے

سے جار الف بھی ملفوظی طور پر منتشر ہوئے، جنہیں شاعر نے یکجا لکھ

کر تاریخ ۱۱۱۱ھ حاصل کر لی ہے اس طرح تاریخ کہنا علامہ کی اختراع

(۱۲: ۵۷)

از معجزہ پیغمبر شق القمر عیان شد

اعجاز خسروی بین "شق ستارہ" آمد (۱۳)

اس تاریخ میں شاعر نے صنعت لفظی سے کام لیا ہے اور جو

ندرت پیدا کی ہے وہ صاحبان ذوق کے لئے باعث تِلْذِذِ خاطر ہے۔ پیغمبر صلی اللہ علیہ وآلہ وسلم کی نسبت سے "شق القمر" اور بادشاہ کی نسبت سے "شق ستارہ" کا معجزہ بھرپور لفظی صنعت گری ہے۔ علامہ بلگرامی اس فن کے بادشاہ ہیں۔

جشن سہ بارہ گیر بفتح ستارہ گزھ
نظارہ کن جوانب اطراف بوستان
این بیت را بہ تمعید گیرد اگر کسی
تاریخ با نقط شود از لفظ او عیان

لفظ جشن کے اعداد ۳۵۳ ہیں۔ اسے تین سے ضرب دیں تو ۱۰۵۹ عدد حاصل ہوں گے، ان اعداد میں اطراف بوستان یعنی ابتدائی حرف "ب" اور آخری حرف "ن" کے ۵۲ عدد شامل کر دیں تو سنہ مطلوب کے اعداد ۱۱۱۱ حاصل ہو جائیں گے۔ جشن کے حروف ج، ش، ن اور اطراف بوستان کے حروف، ب، ن، منقوٹہ ہیں۔ اس تاریخ میں شاعر نے اپنی کمال ذہانت اور طباعی کا اظہار کیا ہے۔ اس نے صنعت تفادیب اور صنعت منقوٹہ کے استعمال سے ایسی ندرت پیدا کی ہے جو تعریف و تحسین سے بالا تر ہے۔

ملک الشعراء دربار شاہجہانی ابو طالب کلیم ہمدانی نے شہنشاہ اورنگ زیب عالمگیر کی ولادت پر پانچ اشعار کا تاریخی قطعہ کہا تھا جس کا آخری شعر یہ ہے۔
طبع دریافت سال تاریخش
زدرقم "آفتاب عالم تاب"

اس شعر میں "آفتاب عالم تاب" سے تاریخ ولادت (۱۰۲۸ھ) برآمد کی ہے۔ علامہ عبدالجلیل بلگرامی نے اس تاریخ ولادت اور بادشاہ کی اسلام دوستی اور اسلامی شعائر کی پابندی کے تناظر میں فتح ستارہ کے موقع پر مندرجہ ذیل تاریخ کہی۔

چو شاه عالمگیر آفتاب عالم تاب
کہ تیغ اوست بگیتی کلید فتح اسباب
ستاره قلعه کفار را محاصره کرد
بعزم آن کہ نماید بنای کفر خراب
چنان بزلزلہ آمد زمین ز ہیبت او
کہ کوه گشت چو دریا و قلعه شد گرداب
چو فتح شد ہی تاریخ فکر می کردم
برآمد از تہ دریای فکر در خوش آب
چو از درون "ستاره" "جنود شرک" برقت
۶۶۶-۵۸۳=۸۳

طلوع کرد درو "آفتاب عالم تاب"

۱۱۱۱ھ = ۸۳ + ۱۰۲۸ (۱۴)

اس تاریخ میں اگرچہ تخریجہ اور تدخلہ کا عمل کار فرما ہے جو تاریخ گوئی میں مستحسن متصور نہیں کیا جاتا لیکن شاعر نے اپنی طباعی، ذکاوت اور فکر بلیغ سے جو ندرت اور حسن پیدا کیا ہے وہ انہی کا حصہ ہے اور داد و توصیف سے مستغنی ہے۔ شاعر کا یہ کہنا کہ آفتاب عالمگیر (عالمگیر بادشاہ) قلعه ستارہ میں اس وقت طلوع ہوا جب افواج کفار وہاں سے چلی گئیں، بلاغت فکر کی معراج ہے۔ مزید خوبی یہ ہے کہ اجد معنوی کے اعتبار سے "ستارہ" کے اعداد میں سے "جنود شرک" کے اعداد کا تخریجہ کیا ہے یعنی "جنود شرک" کو ستارہ سے نکالا ہے پھر مابقی اعداد کا تعمیم "آفتاب عالم تاب" کے اعداد سے کیا ہے۔

۱۱۱۸ھ (۱۷۰۶ء) میں شہنشاہ عالمگیر کا بمقام احمد نگر (دکن) انتقال ہوا تو علامہ واسطی بلگرامی نے بادشاہ کے مادہ تاریخ ولادت "آفتاب عالم تاب" کی رعایت سے "فی آفتاب عالم تاب" تاریخ کہی، یعنی آفتاب عالم تاب کو زوال ہو گیا۔ (۱۵)

۱۱۱۷ھ (۱۷۰۵ء) میں سندھ کے مرزبان اور خاندان کلہوڑہ کے فرد فرید میاں یار محمد (۱۶) المخاطب بہ خدا یار خان نے سندھ کے قبیلہ نہمدیان کے سردار پہاڑ خان پر فتح حاصل کی تو میر عبدالجلیل بلگرامی نے، جو اس وقت بھکر (سندھ) میں شہنشاہ اورنگ زیب عالمگیر کی طرف سے وقائع نویس تھے، اس فتح کی تاریخ اس طرح نظم فرمائی:

بکار شاہ چون خان خدا یار

کمر بست از تہور ہمچو میلاد

سپاہ خان دو اسپہ، تاخت یکسر

دل نہمدیان در ششدر افتاد

پہاڑ از خوف، زد بر کوہ، خود را

چو گاہی، کو برد از حملہ باد

میان عرصہ شد نیک شہمات

ز سم اسب گردان ظفر زاد

خرد تاریخ ابن فتح مبارک

بدیہہ گفت "ہی فتح خدا داد" (۱۷)

۱۱۱۷ھ

سید احمد بلگرامی بن سید بڈھ بن سید عبدالفتاح بلگرامی، شاہزادہ محمد اعظم شاہ بن سلطان اورنگزیب عالمگیر کے قابل اعتماد ملازمین میں سے تھے اور شاہجہان پور، مالوہ اور بعض دوسرے مواضع کے منتظم و منصرم تھے۔ ان کا انتقال ۲۵ جمادی الآخر ۱۱۱۷ھ (۳ اکتوبر ۱۷۰۵ء) کو ہوا۔ اور اسی سال ۱۳ شعبان ۱۱۱۷ھ (۲۳ نومبر ۱۷۰۵ء) کو سید مرئی بن سید عبدالنبی بن سید طیب بلگرامی نے بھی رحلت فرمائی۔ سید مرئی مقدس ذات و صفات کے مالک تھے۔ آپ حافظ بھی تھے اور تقویٰ و طہارت میں لاجواب تھے۔ علامہ عبدالجلیل بلگرامی نے ان ہر دو مرحومین کی تاریخ رحلت اس طرح نظم کی۔

معنی خبر یافت، میر سید احمد آن بحر سخا
 نمود کہ سیری را سید مرئی دین پناه
 امتثالاً للامر کبر هر دو زین گلخن سرای بی بقا
 عبدالجلیل بلگرامی جانب فردوس سر کردند راه
 گفت (۲۱) عالم اندر دیده ها تاریک شد
 مردمک پوشید زین ماتم سیاه
 تا قیامت از دل پرسوز خلق
 بر مزار هر دو سوزد شمع آہ
 خواستم از بھر شان تاریخ سال
 گفت هاتف "هر دو خلد آرام گاہ" (۱۸)
 (۱۱۱۷ھ)

محمد معزالدین جہاندار شاہ نے (۱۹) اپنی شہزادگی کے زمانے
 میں ۱۱۲۰ھ (۱۷۰۸ء) میں امین الدین خان حسین بن سید ابوالکارم
 شہود تخلص بن ابوالبقا امیر خان کو فوجداری بھکر پر فائز کیا تو انھوں
 نے اسی سال سکھر میں ایک جامع مسجد تعمیر کرائی۔ علامہ جلیل
 بلگرامی نے جو اسوقت سندھ میں وقائع نویس تھے اور بھکر مستقر تھا،
 گیارہ اشعار کا ایک قطعہ تاریخ نظم کیا۔

خان ذیشان امین الدین خان
 ذکر فیض بزبانها مذکور
 در رخس، نور نبی گشته عیان
 در کفش، جود علی کردہ ظہور
 سینہ اش، مخزن اسرار ازل
 شمع فانوس دلش، لمعہ طور
 مسجدی کرد بنا، در سکھر
 پاک تر، از دل ارباب حضور

۱۱۱۵ خانہ دین خود ، آباد نمود خاندان کلہوڑہ کے
 فرد فرید میاں یار سعی او پیش خدا شد مشکور نے سندھ کے قبیلہ
 نہدیہاں کے سردار سے نسبت این مسجد شد عبدالجلیل بلگرامی
 نے ، جو اس وقت بلدہ طیبہ رب غفور عالمگیر کی طرف
 سے وقائع نویسی میں مسجد فرخندہ بنا فرمائی :

در و دیوار وی آئینہ نور
 از دم صبح برآمد بہ ! بہ !
 بر کج او ، چو نظر کرد از دور
 می سزد ، گر پی جاروش ، چرخ
 دست بندد و در جہہ کند رقص سرور
 با ہم آغوش مصلاش شدہ است

سجدہ در جہہ کند رقص سرور

سال تاریخ چنین گفت خرد

"مہبط نور، چوبیت المعمور" (۲۰)

۱۱۱۲

۱۱۱۲۵ خاندان حسین کی وفات (۱۷۱۵ء) میں ٹھٹھہ
 ہوئی۔

۱۱۲۲ (۱۷۱۰ء) میں رحیم دادخان زمیندار نواحی شکار پور و
 نوشہرہ نے قلعہ سیوی و دہادھر (سندھ) پر حملہ کر دیا اور اس پر قابض
 ہو گئے۔ یہ علاقہ شاہان کلہوڑہ کا تھا چنانچہ میاں یار محمد المخاطب بہ
 خدا یار خان نے اس کا دفاع کیا اور قلعہ واپس لیا۔ میر سید محمد
 بلگرامی فرزند ارجمند علامہ میر عبدالجلیل بلگرامی، اپنی تصنیف
 "تبصرۃ الناظرین" میں لکھتے ہیں:-

"حشری انبوه از زمینداران کوه فراہم آورده قلعہ سیوی و دہادھر را
 متصرف شد۔ خدای ار خان (میاں یار محمد کلہوڑہ) حارس آنجا چون ازین

معنی خبر یافت، داؤد خان پسر خود را با جمعیت شائسته روانه آن صوب
نمود کہ سیوی را از افغان مذکور قہراً و قرأ انتزاع نماید. خان مذکور
امتثالاً للامر کمر خدمت بسته روان گردید. داؤد خان فتح یافت و میر
عبدالجلیل بلگرامی کہ دران وقت وقائع نویس سیوستان بود، برین فتح نظم
گفت. (۲۱)

اس نظم میں ۲۵ اشعار ہیں لیکن یہاں صرف آٹھ منتخب شعر
ہدیہ قارئین کئے جاتے ہیں۔ آخری مصرع سے تاریخ برآمد ہوتی ہے۔

مقصد سگالان
رحیم رحیم و لثیم سبک
الوسات کوهی بخود جمع و کرده

گرفت از دغا حصن سیوی دہادر
خدا یار خان چون، برین مطلع شد
بر آشت مانند پیر غضنفر
بفرمود داؤد فرزند خود را
کہ این فتح گردد بدستت میسر
کمر بست داؤد بر حکم والد
روان شد بفوج دلیران دلاور
بفضل الہی و اقبال شاہی
دلیرانہ داؤد آمد مظفر
ز تاریخ فتح خدا داد نامی
ز من کرد درخواست مرد سُخنور
گذشت از سر جان رحیم و بگفتم

۳

"ز داؤد شد فتح سیوی و دہادر" (۲۲)

۱۲۵-۳=۱۱۲۲ھ

۱۱۲۳ھ میں دو بزرگ اور صاحبانِ باطن نے اس خار زار عالم سے اپنا دامن چھڑا لیا اور ریاضِ خلد کی طرف روانہ ہو گئے۔ تفصیل یہ ہے:-

حافظ سید محمدی بن سید بدیع الدین بن تاج الدین (۱) بلگرامی قدس سرہ شاہ عالم بہادر شاہ بن شہنشاہ اورنگزیب عالمگیر کی خدمت میں بسر کرتے تھے۔ بادشاہ ان کا بہت زیادہ ادب و احترام کرتے تھے۔ ایک روز بادشاہ سے گفتگو ہو رہی تھی کہ آپ نے بادشاہ کے زانو پر ہاتھ رکھ کر متوجہ کیا۔ ناظر نے ٹوکا اور کہا کہ "قواعد ادب ملحوظ رکھنا چاہیئے" سید صاحب عالی مشرب اور بلند حوصلہ تھے آپ میں قوتِ باطن بدرجہ کمال موجود تھی۔ آپ کی رحلت ۱۱۲۳ھ (۱۷۱۱ء) میں ہوئی۔

شیخ محمد حافظ بن قاضی فضیل بن قاضی محمد یوسف (۲) ثالث بلگرامی عہدہ قضاة پر فائز تھے اور نہایت عزت و احترام سے زندگی بسر کی۔ آپ خطِ نسخ و نستعلیق نہایت شیریں اور دیدہ زیب لکھتے تھے۔ آپکی تحریر کردہ متعدد کتابیں بلگرام کے کتب خانوں میں موجود تھیں۔ آپ تقویٰ و طہارت میں بھی بلند مرتبہ تھے۔ آپ کی وفات ۲۳ محرم ۱۱۲۳ھ (۲ مارچ ۱۷۱۱ء) کو قصبہ موہان (نواح لکھنؤ) میں ہوئی۔ لاش بلگرام لائی گئی اور محلہ حیدر آباد میں نزد قبور شہداء سپرد خاک کی گئی۔

علامہ جلیل بلگرامی نے ہر دو مرحومین کی تاریخِ رحلت نظم کی۔

چون میر محمد و قاضی حافظ

بردند بیک سال سوی جنت راہ

گشتند بہ رضوان الہی واصل

ہاتف تاریخ گفت "رضوان اللہ" (۲۳)

۱۱۲۳ھ

۱۱۲۷ھ میں بہادر شاہ اول بن عالمگیر نے نظام الملک کو "خان دوران" کا خطاب عطا کیا تو علامہ بلگرامی نے "خان دوران بہادر" سے تاریخ نکالی۔

۱۱۲۷ھ (۱۷۱۵ء) میں نواب سیف اللہ خان خدمت بخشی چہارم (سندھ) پر فائز ہوئے تو علامہ جلیل بلگرامی نے مندرجہ ذیل تاریخ کہی۔

بحر دل نواب سیف اللہ خان

آن کہ شد فیاض از روز ازل

عقل بہر خدمتِ تاریخ گفت

"بخشی عالی جناب ی دل" (۲۴)

۱۱۲۷ھ

نواب سیف اللہ خان کی وفات ۱۱۳۳ھ (۳۱-۱۷۳۰ء) میں ہوئی اور قبرستان مکلی (ٹھٹھہ) میں دفن ہوئے۔

۲۲ ذی الحجہ ۱۱۲۷ھ (۸ دسامبر ۱۷۱۵ء) کو محمد فرخ سیر بادشاہ ہند بن عظیم الشان کی شادی راجہ اُجیت سنگھ راتھور بن راجہ جسونت سنگھ کی دختر کے ساتھ انجام پائی۔ اس شادی کے واقعات علامہ بلگرامی نے ایک مثنوی میں نظم فرمائے ہیں۔ اس مثنوی میں علامہ نے مختلف علوم خصوصاً موسیقی کی اصطلاحات اور پردوں کا مذکور نہایت تبحرانہ انداز میں کیا ہے۔ اس مثنوی کا نام "جواہر الفردوس" (۲۵) ہے۔ یہ مثنوی کافی طویل ہے۔ یہاں صرف مطلع اور آخری چار اشعار نقل کئے جاتے ہیں۔ آخری شعر کا مصرعہ ثانی تاریخ ہے۔

بہاری کرد گل، عالم چمن شد

شگفتن عام در ہر انجمن شد

نوید طوی شاہ ہفت کشور

جہان را نو بہاری ریخت در بر

شہنشاہ سربا اور سرفرازی
 خدیو عصر فرخ شاہ غازی
 بیا عبدالجلیل بلگرامی
 سخن را بر دعا بہتر تمامی
 عروس سلطنت با رونق و جاہ
 بود دائم در آغوش شہنشاہ
 بود تاریخ طوی شادمانی
 "بساط وصل شہنشاہ و رانی" (۲۶)
 ۱۱۲۷ھ

یہ مثنوی ملک کے سیاسی مخالف حالات کے سبب بادشاہ کو پیش
 نہ کی جا سکی اور ۱۱۳۱ھ (۱۷۱۹ء) میں بادشاہ کو قتل کر دیا گیا۔
 چنانچہ علامہ نے اس مثنوی کا تتمہ کہا جس کے چند اشعار یہ ہیں۔ آخری
 مصرع تاریخ ہے۔

چو من این مثنوی پایان رساندم
 سخن را رتبہ کیوان رساندم
 سخن سنجان بہ تحسین لب گشودند
 تلاش لفظ و معنی را ستودند
 اگر این مثنوی در محفل شاہ
 بیاید چون نسیم اندر چمن راہ

بجلدوی چتین اشعار فاخر
 بسنجد شاہ، ما را با جواہر
 درین امر آن قدر تاخیر گردید
 کہ شاہنشاہ سوی جنت خرامید

۱۷۱۲ء کی تاریخ ابن مصرع بر آمد
سات ہزاری مکتوب "بہ بحر رحمت ایزد در آمد" (۲۷) جس اور
تکین و وقار میں اپنے خود کو "خان قلعہ اللک بہادر
۱۱۳۱ھ

سید حسین المتخلص بہ خالص صفاہانی خلف الرشید میرزا باقر
وزیر قورچی نے ہندوستان آنے کے بعد شہنشاہ عالمگیر کی ملازمت اختیار
کی اور دیوانی صوبہ عظیم آباد پٹنہ (بہار) پر مامور ہوئے۔ بادشاہ
نے خطاب "امتیاز خان" سے ممتاز و مفتخر فرمایا۔ وہ ۱۱۲۲ھ (۱۷۱۰ء)
میں کثیر دولت اور اقمشہ کے ساتھ ایران جانے کے لئے روانہ ہوئے اور
بھکر (سندھ) پہنچ کر علامہ میر عبدالجلیل بلگرامی سے ملاقات کی۔
علامہ اس وقت بادشاہ دہلی کی طرف سے بھکر میں وقائع نویس تھے،
انہوں نے خالص کو آگے جانے سے منع کیا اور دہلی واپس جانے کی رائے
دی لیکن خالص نے اس مشورہ پر عمل نہیں کیا اور سربکف جولان آگے
روانہ ہو گئے۔ ابھی آپ سیوستان تک پہنچے تھے کہ کسی نا ہنجار نے
انہیں قتل کر دیا اور ان کی املاک پر قابض ہو گیا۔ علامہ بلگرامی نے
اس سانحہ کی تاریخ "آہ، آہ، امتیاز خان" سے برآمد کی۔ (۲۸)

محمد فرخ سیر بادشاہ کی وفات کے بعد امیرالامراء حسین علی
خان کے مخالفین نے ۱۱۳۱ھ (۱۷۱۹ء) میں نیکو سیر بن محمد اکبر بن
شہنشاہ اورنگ زیب کو آگرہ میں تخت نشین کر دیا اور قلعہ پر اپنی گرفت
مضبوط کر لی۔ امیرالامراء جو اس وقت دہلی میں تھے، اس واقعہ کی
خبر ملتے ہی ایک لشکر جرار کے ساتھ دہلی سے آگرہ پہنچے اور قلعہ کا
محاصرہ کر کے اُسے فتح کر لیا۔ میر عبدالجلیل بلگرامی نے اس شاندار
کامیابی پر ایک قصیدہ غرا جو چوراسی اشعار پر محتوی ہے، نظم کر کے
تہنیت کے طور پر پیش کیا۔ مطلع اور تاریخ کا شعر نقل کیا جاتا ہے۔

مژده ای دوستان که در عالم

(۷۷) نقد شد نسبه بهار ارم

کرد عبدالجلیل در تاریخ

"قلعه آگره گرفت" رقم (۲۹)

۱۱۳۱ھ

۱۱۳۱ھ (۱۷۱۹ء) میں دہلی کے تین بادشاہ یعنی فرخ سیر،

رفیع الدرجات اور رفیع الدولہ فوت ہوئے تو علامہ بلگرامی نے تاریخ کہی۔

کردند سه بادشاہ بيك سال وفات

فرخ سیر و دیگر رفیع الدرجات

بعدش چو شد از جهان رفیع الدولہ

تاریخ "فغان" نوشته شد زین حرکات (۳۰)

۱۱۳۱ھ

سید حسن علی خان المخاطب به قطب الملك بهادر، سید عبداللہ

خان یار وفادار، ظفر جنگ (۳۱) مجدد فرخ سیر بادشاہ ہند کے وزیر

اعظم تھے، انہوں نے بہت سے کام صدقات جاریہ کے طور پر انجام دیے۔

انہوں نے دہلی کے نواح پت پڑگنج میں جہاں کربلا تھے معلی جیسا قحط

آب تھا، ۱۱۲۷ھ (۱۷۱۵ء) میں ایک نہر جاری کر کے اس خطہ کو حیات

عطا کی۔ علامہ جلیل بلگرامی نے اس کی تاریخ کہی۔

بحر جود و فیض قطب الملك عبداللہ خان

نہر خیری کرد جاری آن وزیر محتشم

بہر آن عبدالجلیل واسطی تاریخ گفت

"نہر قطب الملك مد بحر احسان و کرم" (۳۲)

۱۱۲۷ھ

سید حسین علیخان المخاطب به امیر الامراء بہادر فیروز جنگ،

سادات بارہہ (مظفر نگر) کے گل سر سید تھے۔ وہ محمد فرخ سیر بادشاہ

کے عہد (۱۷۱۲ء تا ۱۷۱۹ء) میں سپہ سالار اعظم کے عہدہ جلیلہ اور سات ہزاری منصب پر فائز تھے۔ آب سخاوت و شجاعت، عالی ہمتی اور تمکین و وقار میں اپنے بڑے بھائی سید حسن علی خان قطب الملک بہادر سے بلند مرتبہ رکھتے تھے۔ ۱۱۳۲ھ (۱۷۲۰ء) میں محمد شاہ بادشاہ نے انہیں دھوکے سے قتل کرادیا۔ میر عبدالجلیل بلگرامی کو امیرالامراء سے ارتباط خاص اور تعلق خاطر کی وجہ سے کمال صدمہ ہوا۔ آپ نے اس سانحہ فاجعہ پر ایک نہایت پُرسوز اور درد ناک مرثیہ کہا جو چھبیس ۲۶ اشعار پر محتوی ہے۔ چند اشعار یہ ہیں۔ آخری شعر کے مصرعہ ثانی سے سنہ شہادت برآمد ہوتا ہے۔

آثارِ کربلاست عیان از جبینِ ہند
زد جوشِ خونِ آلِ نبی از زمینِ ہند
شد ماتمِ حسینِ علی تازہ در جہان
ساداتِ گشتہ اند مصیبتِ نشینِ ہند
از دستِ ابنِ ملجمِ ثانی شہید شد
گوئی ز کوفہ است گلِ ماقینِ ہند
ای دوستانِ آلِ و محبانِ اہلبیت
غمگین شوید بہر حسینِ حزینِ ہند
سال شہادتش قلمِ واسطی نوشت
"قتل حسین کرد بزد لعینِ ہند" (۳۳)

۱۱۳۲ھ

۱۱۳۳ھ (۱۷۲۲ء) میں محمد شاہ بادشاہ دہلی نے نظام الملک میر قمرالدین علی خان (۳۳) (بانی سلطنت آصفیہ حیدر آباد دکن) بن میر شہاب الدین علی خان بن میر عابد علی خان سمرقندی کو وزارت عظمیٰ پر فائز کیا اور خطاب "اصف جاہ" سے مزید اختصاص بخشا۔ اس موقع پر علامہ میر عبدالجلیل بلگرامی نے ایک مُرُصعِ قُصیدہ کہہ کر پیش کیا۔ اس

قصیدے میں فارسی، عربی، ترکی اور ہندی کے جملہ چوالیس ۲۴ اشعار ہیں اور تاریخ بھی کئی زبانوں میں نظم کی ہے۔ یہاں صرف قصیدے کا مطلع اور دو فارسی تاریخیں نقل کی جاتی ہیں۔

مطلع:
 بہار آمد و وا کرد غنچہ بند قبا
 گرہ ز خاطر بلبل کشود فیض صبا
 قلم نوشت برای وزارتش تاریخ
 وزیر کشور ہند آصف دوام ایقا (۳۵)
 ۱۱۳۴ھ

دوسری تاریخ جو صوری و معنوی میں ہے، یہ ہے۔

"ہزار ویکصد و سی و چہار نص نشاط"

۱۱۳۴ھ

دو گونہ جوہر تاریخ ازو شود پیدا (۳۶)



تعلیقات و مآخذ

(۱) سید صدرالدین علی الشہیر بہ علی معصوم شیرازی بن سید نظام الدین احمد (مصنف تاریخ قطب شاہی "حدیقة السلاطین") کا خاندان شیراز میں بیت علم و فضل گنا جاتا تھا۔ "مدرسہ منصوریہ" ان کے جد اعلیٰ میر غیاث الدین منصور (ولادت ۱۴۹۰ھ/۱۴۹۴ء وفات ۱۵۴۱ھ/۱۵۴۸ء) سے منسوب ہے اور بہت مشہور ہے۔ سید علی معصوم کی ولادت روز شنبہ ۱۵ جمادی الاول ۱۰۵۲ھ

- (۱۳) "صنادید تاریخ گونی" مشمولہ دانش ص ۲۵۲ اسلام آباد۔
- (۱۴) "صنادید تاریخ گونی"، ۲۶۴، از ڈاکٹر انصار اللہ شمولہ "دانش" شماره ص ۷، اسلام آباد ۱۳۶۵ھ اور "ملخص تسلیم" ص ۳۴ مطبوعہ ۱۸۹۶ء۔
- (۱۵) وقائع عالمگیر ص ۱۵۴۔
- (۱۶) یار محمد المخاطب خدایار خان عباسی بن میاں نصیر بن میان الیاس بن داؤد بن آدم شاہ کلہوڑو، وفات ۱۱۳۱ھ (۱۷۱۹ء)۔
- (۱۷) تبصرۃ الناظرین (قاسی) ص ۴ بحوالہ تحفۃ الکرام ہے، ص ۴۴۲ حاشیہ۔
- (۱۸) مآثر الکرام ص ۹۵ مطبوعہ ۱۹۷۱ء لاہور۔
- (۱۹) جہاندار شاہ لقب اور معزالدین نام ہے، بہادر شاہ اول محمد معظم کا لڑکا تھا، ۱۰ رمضان المبارک ۱۱۷۳ھ (۸ اپریل ۱۶۶۳ء) کو پیدا ہوا ۱۱۲۴ھ (۱۷۱۲ء) کو تخت نشین ہوا اور جنوری ۱۷۱۳ء کو محمد فرخ سیر بن عظیم الشان کے ساتھ جنگ میں قتل کر دیا گیا۔
- (۲۰) تحفۃ الکرام ج ۳، ص ۳۴۹ حاشیہ از پیر حسام الدین راشدی مطبوعہ ۱۹۷۱ء کراچی۔
- (۲۱) تبصرۃ الناظرین (قلسی) ص ۷۴ از سید محمد بلگرامی شاعر تخلص، پیدائش ۱۱۰۰ھ/۱۶۸۸ء وفات ۱۱۸۵ھ/۱۷۷۱ء۔
- (۲۲) تحفۃ الکرام ج ۳، حاشیہ ص ۴۲۔
- (۲۳) مآثر الکرام ص ۱۱۱ مطبوعہ ۱۹۷۱ء لاہور۔
- (۲۴) تحفۃ الکرام ج ۳، ص ۳۷۳ حاشیہ۔
- (۲۵) "فارسی بلگرام" ص ۱۵، سید علی اصغر بلگرامی، مطبوعہ ۱۳۴۷ھ (۱۹۲۸ء) حیدرآباد دکن۔
- (۲۶) فارسی بلگرام ص ۱۶۔
- (۲۷) فارسی بلگرام ص ۱۷۔
- (۲۸) "سر آزاد" ص ۱۳۹، علامہ آزاد بلگرامی مطبوعہ لاہور ۱۹۱۳ء۔

(۲۹) سرو آزاد ص ۲۸۰. (۵۷)

(۳۰) تحفة الکرام ص ۳۶ جلد سوم. رفیع الدرجات کا نام ابوالبرکات تھا او رفیع الدولہ کا نام شمس الدین اور شاہ جہان ثانی لقب تھا۔ یہ دونوں بہائی رفیع الشان بن محمد معظم بہادر شاہ اول کے فرزند تھے۔

(۳۱) قطب الملک کا سلسلہ نسب سید ابوالفرح واسطی تک راجع ہوتا ہے۔ آپکی وفات بادشاہ محمد شاہ کی طرف سے زہر خورانی کی وجہ سے سلخ ذی الحجہ ۱۱۳۵ھ (۲ ستمبر ۱۷۲۳ء) کو واقع ہوئی۔ دہلی میں بمقام شاہ مردان دفن ہوئے۔

(۳۲) سرو آزاد ص ۱۶۲، آزاد بلگرامی۔

(۳۳) سرو آزاد ص ۱۷۴

(۳۴) میر قمرالدین علی خان: آپ سعداللہ خان چنیوٹی (پاکستان) وزیر اعظم شاہجہان بادشاہ کے نواسے تھے۔ آپ کے دادا میر عابد علی خان شاہجہان بادشاہ کے عہد میں سمرقند سے ہندوستان آئے تھے۔ بادشاہ نے انہیں شاہزادہ اورنگ زیب عالمگیر کی خدمت گزینی سے معزز کیا۔ ان کی وفات ۴ ربیع الاول ۱۰۹۸ھ (۹ جنوری ۱۶۹۸ء) کو ہوئی۔ میر قمرالدین علی خان کی ولادت ۱۴ ربیع الآخر ۱۰۸۲ھ (۱۰ اگست ۱۶۷۱ء) کو ہوئی "تیک بخت" تاریخ ہے۔ آپ ربیع شباب میں چہار ہزاری منصب اور خطاب "چین قلبیج خان" سے سرفراز ہوئے۔ شاہ عالم بہادر شاہ اول نے انہیں ۱۱۲۴ھ (۱۷۱۲ء) میں "خان دوران" کا خطاب عطا کیا۔ علامہ میر عبدالجلیل بلگرامی نے "خان دوران بہادر" سے تاریخ نکالی۔ محمد فرخ سیر نے خطایات "نظام الملک بہادر" اور فتح جنگ" سے نوازا اور ہفت ہزاری منصب سے اعزاز بخشا۔ محمد شاہ بادشاہ نے انہیں ۱۱۳۴ھ (۱۷۲۱ء) میں خطاب "آصف جاہ" اور وزارت عظمیٰ سے بلند رتبہ عطا کیا۔ ان کا انتقال اتوار کے دن ۴ جمادی الآخر ۱۱۶۱ھ (۲۱ مئی ۱۷۴۸ء) بوقت عصر شہر برہان پور کے قریب ہوا اور شاہ برہان الدین غریب قدس سرہ کے پائیس مزار دولت آباد میں آخری آرام گاہ ملی۔ آزاد بلگرامی نے "متوجہ بہشت" سے تاریخ رحلت برآمد کی۔ آپ بہت اچھے شاعر تھے اور ایک ضخیم دیوان آپ کی یادگار ہے

غلام حسن بلتستانی، پندرہویں صدی ہجری میں پیدا ہوئے، ان کی تعلیم جامعہ اسلامیہ راجستھان
میں ہوئی۔ ان کی تصانیف میں "تحفة الاحباب" (۱۶۷۱ھ) اور "مختصر لغت" (۱۷۰۰ھ) شامل ہیں۔
ان کی تصانیف میں "تحفة الاحباب" (۱۶۷۱ھ) اور "مختصر لغت" (۱۷۰۰ھ) شامل ہیں۔
ان کی تصانیف میں "تحفة الاحباب" (۱۶۷۱ھ) اور "مختصر لغت" (۱۷۰۰ھ) شامل ہیں۔

ملا محمد علی کشمیری کی کتاب

"تحفة الاحباب" کا قلمی نسخہ

راقم السطور کے ذاتی کتابخانے (۱) میں ملا محمد علی کشمیری
کی کتاب "تحفة الاحباب" کا ایک مخطوطہ موجود ہے۔ شاید یہ نسخہ
برصغیر کی حد تک واحد نسخہ ہے جو محفوظ بھی ہے اور مکمل
بھی (۲)۔

کتاب ۲۳×۱۳/۱۶ کی تقطیع کے ۵۲۳ صفحات پر پھیلی ہوئی
ہے۔ ہر صفحہ ۱۷ سطروں اور ہر سطر اوسطاً ۱۵ الفاظ پر مشتمل ہے۔
اس ضخیم کتاب کی کتابت کی تاریخ ترقیمہ میں اس طرح دی گئی ہے:

تمت هذه الكتاب المسمى بتحفة الاحباب بتاريخ

ثلث و عشر (کذا) من شهر جماد الثاني سنة الف و خمسين

من هجرة پیغمبر عليه السلام (۳)

ترقیمہ سمیت کتاب میں کسی جگہ کاتب کا نام نہیں آیا لیکن
اس کا کاتب مصنف کا ہمنام مشہور کشمیری خطاط ملا محمد علی

کشمیری ہے جو خط نستعلیق کے بہت اچھے خوشنویس گذرے ہیں جن کی لکھی ہوئی کتاب خلاصۃ المناقب (۲) اس کتابخانے کی متاع گراں مایہ ہے جسے انہوں نے ۱۰۹۲ھ میں کتابت کیا ہے۔ ان دونوں ترقیموں کا انداز کتابت، خط اور تحریر بالکل یکساں ہیں۔

پوری کتاب نہایت خوشخط خط نستعلیق میں کتابت ہوئی ہے حتیٰ کہ عربی عبارات بھی نستعلیق میں لکھی گئی ہیں۔ ابواب اور عناوین سرخ روشنائی سے کتابت کئے گئے ہیں۔ کتاب چار ابواب اور چھ فصلوں میں مکمل کی گئی ہے۔ حیرت کی بات یہ ہے کہ آخری دونوں ابواب تین تین فصلوں پر مشتمل ہیں جبکہ پہلے دو ابواب فصلوں میں تقسیم نہیں کئے گئے۔ کتاب کے مندرجات اس طرح ہیں:

ابواب	صفحات	کل صفحات	کیفیت
مقدمہ	۱ تا ۹	۹	وجہ تصنیف اور نام کتاب وغیرہ
باب اول	۱۰ تا ۱۳۳	۲۵	عراقی کی پیدائش، سفارت
باب دوم	۱۳۳ تا ۲۶۸	۱۳۳	عراقی کی کشمیر آمد اور کشمیر میں سرگرمیاں وغیرہ
باب سوم	۲۶۹ تا ۳۲۵	۶۶	عراقی کی ایران واپسی اور ایران میں قیام وغیرہ
باب چہارم	۳۲۵ تا ۵۲۳	۱۹۹	عراقی کی دوبارہ کشمیر آمد، وفات، سرگرمیاں اور بت شکنیاں

کتاب بے حد سلیس، روان اور زوردار ہے اور فارسی شیریں میں فصاحت و بلاغت کا شاہکار ہے۔ فاضل مصنف نے تفصیل و وضاحت کی خاطر کافی اشعار کے علاوہ ایرانی بزرگوں کی ۳۹ کتابوں کے اقتباسات درج کیے ہیں۔ اس طرح اس کتاب میں نامور ایرانی مصنفین اور شعرا کے

افکار و اقوال جمع ہیں جن میں شیخ شہاب الدین سہروردی، سعدی، اسیرتی لاهیجی، عطار نیشاپوری، میر سید محمد نوربخش، میر سید علی ہمدانی، شیخ علاؤالدولہ سمنانی، شیخ نجم الدین کبری، فخرالدین عراقی، مولانا روم اور عبدالرحمان جامی وغیرہ شامل ہیں، جس سے فاضل مصنف کے وسعت مطالعہ اور ذوق تحقیق کا اندازہ ہو جاتا ہے۔

کتاب کو مصنف نے خود ہی "تحفة الاحباب" سے موسوم کیا ہے جس کی وجہ انہوں نے درج ذیل بتائی ہے۔

چون سبب تحریر این رسالہ و باعث تسطیر این مقالہ التماس احباب و الیاس اصحاب و انفس ارباب بودہ بدان مناسبت این رسالہ موسوم گشت بتحفة الاحباب (۵)۔

کتاب کے مندرجات کے بارے میں مولف کا کہنا ہے کہ انہوں نے میر شمس الدین عراقی کے افکار و کرامات کے بارے میں مختلف لوگوں سے بہت سی باتیں سنی تھیں۔ لوگوں کی زبانی جو بھی سنتے اپنے والد ملا خلیل اللہ کو سنا کر اس کی ان سے تصدیق کراتے پھر وہ خود دوسروں کو سناتے اس طرح مولف کو عراقی کے بارے میں مستند سمجھا جاتا تھا۔ لوگ عراقی کے بارے میں مختلف باتوں میں ان سے رجوع کرتے تھے۔ لوگوں کے بے حد اصرار پر انہوں نے ان باتوں کو کتابی صورت میں مدون کیا۔ (۶)

ملا محمد علی کشمیر کے حالات زندگی دستیاب نہیں لیکن انہوں نے زیر بحث کتاب میں ایک واقعہ لکھا ہے جس سے ان کا سال ولادت متعین ہوتا ہے۔ وہ لکھتے ہیں کہ میں اپنے والد بزرگوار کے ساتھ عراقی کی خدمت میں جایا کرتا تھا۔ ایک بار جبکہ میری عمر بارہ سال تھی میں والد کے ساتھ گیا اور آپ کے دست حق پرست پر بیعت کی۔ اس واقعے کے دو سال بعد عراقی عراق (ایران) تشریف لے گئے۔ (۷)

تواریخ کشمیر اور "تحفۃ الاحباب" سے ثابت ہے کہ عراقی ۵۸۹۶ھ کو خراسان واپس گئے تھے فاضل مصنف کے بیان کے مطابق عراقی کی واپسی سے دو سال پیشتر ان کی عمر بارہ سال تھی۔ پس ۵۸۹۶-۱۲=۵۸۸۲ھ ان کا سال پیدائش ہے۔ ان کے والد خلیل اللہ کشمیر کے بہت بڑے عالم تھے۔ دینی اور علمی حلقوں میں انہیں زبردست رسوخ حاصل تھا اور وہ میر شمس الدین عراقی کے خاص مریدوں میں سے تھے۔ محمد علی نے مروجہ علوم و فنون انہی سے سیکھے اور کم سنی میں راہ طریقت و سلوک میں قدم رکھا۔ ذکر خفی عراقی کے مرید صوفی جمال الدین سے سیکھا اور عراقی کے مرید ہو گئے۔ (۸)

اپنے والد کی طرح محمد علی بھی بہت بڑے عالم دین تھے۔ عربی اور فارسی کے زبردست انشاء پرداز تھے ان کا علمی و ادبی ذوق اور تصنیف و تالیف میں استعداد زیر بحث کتاب سے عیاں ہے۔ کتاب کے مطالعہ سے پتہ چلتے ہے کہ انہوں نے طویل عمر پائی۔ ۹۹۰ھ میں وہ زندہ تھے۔ (۹)

لیکن افسوس فارسی زبان کے اس عظیم مصنف اور نادر روزگار انشا پرداز کی زندگی کی تفصیل معلوم نہیں، حتیٰ کہ تاریخ وفات اور مقام تدفین بھی ہمارے علم سے باہر ہیں۔

مصنف مدوح بہت عمدہ فارسی نثر نگار تھے انہوں نے اپنی کتاب میں بہت زیادہ تراکیب، استعارات، محاورات اور تلامیح استعمال کی ہیں۔ ان کی تحریر بے حد روان سلیس اور عام فہم ہے ایک غیر ایرانی دانشور کے قلم سے اس قدر شیرین فارسی میں کسی ضخیم کتاب کا منصف شہود پر آنا کشمیر کو ایران صغیر کہنے والوں کی بصیرت کو داد دینے پر مجبور کرتا ہے، جیسا کہ علامہ اقبال نے کہا ہے!

آج وہ کشمیر ہے محکوم و مجبور و اسیر۔ (۱۰) کل جسے اہل نظر کہتے تھے ایران صغیر۔

زیر بحث کتاب ایک ایرانی الاصل شخصیت میر شمس الدین محمد عراقی کے حالات زندگی، تعلیمات اور کارناموں پر مشتمل تفصیلی سوانح عمری ہے۔ اس موضوع پر یہ واحد کتاب ہے جو عراقی کی وفات (۱۹۳۲ء) سے تھوڑی مدت بعد لکھی گئی لیکن افسوس کہ عراقی کی شخصیت ان کی وفات کے بعد متنازعہ بن گئی۔ اگر یہ کتاب شائع ہو جائے تو ساری غلط فہمیاں اور اختلافات ختم ہو جائیں گے۔ مثلاً عراقی کے بلتستان جانے کے بارے میں مورخین میں کوئی اختلاف نہیں، لیکن بلتستان میں مدت قیام کے بارے میں اختلاف ہے۔ مولوی حشمت اللہ نے پانچ چھ سال لکھا ہے (۱۱) ڈاکٹر صابر آفاقی نے پانچ سال (۱۲) پروفیسر محب الحسن اور سلیم خانگی نے ۲ ماہ (۱۳) حقیقت یہ ہے کہ عراقی ۹۱۱ ہجری کے اوائل میں بلتستان پہنچے اور اسی سال کے موسم خزاں میں بلتستان سے واپس کشمیر چلے گئے تھے۔ اس طرح بلتستان میں وہ چھ ماہ کے لگ بھگ رہے تھے۔ (۱۴) اس کی تائید "طبقات نوریہ" کے اندراجات سے بھی ہوتی ہے۔ (۱۵)۔

اسی طرح عراقی کے فقہی مذہب کے بارے میں اختلاف ہے۔ روشن علی ہندی، عبدالرشید انصاری، اور شیخ محمد اکرام انہیں شیعہ قرار دیتے ہیں۔ (۱۶) ڈاکٹر صابر آفاقی، سید محمود آزاد، سلیم خانگی اور ڈاکٹر محمد ریاض شیعہ اور نوربخشیہ دونوں کے مبلغ لکھتے ہیں (۱۷) جبکہ مرزا حیدر کاشغری، ابو الفضل، عبدالحمید خاور اور پروفیسر محب الحسن انہیں صرف نوربخشی مبلغ سمجھتے ہیں۔ (۱۸) "تحفة الاحباب" سے آخرالذکر گروہ کے نظریے کی تائید ہوتی ہے۔ اس میں اٹھارہ مقامات پر عراقی نوربخشی مذہب پھیلانے کی تلقین کرتے ہیں۔ دو جگہ پوچھنے والوں کو اپنا مذہب نوربخشی بتاتے ہیں۔ (۱۹) اور ایک جگہ

شیعہ اور سنی کے بارے میں اپنی ناپسندیدگی کا اظہار کرتے ہیں۔ (۲۰)

میر شمس الدین عراقی ۸۳۳ھ کو ایران کے مشہور علاقے گیلان کے قصبے رشت میں پیدا ہوئے۔ والدین نے ان کا نام محمد رکھا ماں باپ دونوں کی جانب سے موسوی سید تھے بچپن ہی میں انہیں فقر و سلوک سے لگاڑ پیدا ہو گیا چنانچہ سید محمد نور بخش کے مریدوں کی صحبت اختیار کی، جن میں سے شیخ محمد سمرقندی، شیخ محمود بحر آبادی، شیخ محمد سفلی، شمس الدین اسیری لاهیجی اور شاہ قاسم فیض بخش وغیرہ کی خدمت میں اپنی عمر کا اکثر حصہ یعنی ۲۳ سال گزارے۔ مورخ الذکر نے جو، نور بخش قہستانی کے بیٹے اور خلیفہ مجاز تھے انہیں شمس الدین کا لقب دیا اور اپنا نائب اور خلیفہ بنا کر کشمیر روانہ کر دیا۔ انہوں نے ۳۶ سال کشمیر میں گزارے۔ ایک بار بلتستان کا تبلیغی دورہ کیا۔ کشمیر اور بلتستان میں نور بخشی سلسلے کو رواج دیا۔ کشمیر کے حکمران زین العابدین کی آزاد سیکولر پالیسی کے نتیجے میں مرتد ہونے والے ہزاروں افراد کو دوبارہ دائرہ اسلام میں داخل کیا اور سینکڑوں بت خانے گرا کر انکی جگہ پر مسجدیں اور خانقاہیں بنوائیں۔ غرض ان کی مساعی جمیلہ کے طفیل کشمیر اور مضافات کشمیر میں دین اسلام کو دوبارہ استحکام اور رونق نصیب ہوئی۔ انہوں نے ۹۳۲ھ میں وفات پائی۔ زدی بل کے مقام پر مدفون ہوئے جہاں آپ کا مزار پُرانوار مرجع خلائق ہے۔

عراقی بہت بڑے عالم دین اور شعلہ بیان مقرر تھے۔ لیکن حیرت کی بات یہ ہے کہ انہوں نے کوئی کتاب نہیں لکھی۔ "تحفة الاحباب" میں ان کی کسی تصنیف کا ذکر نہیں البتہ ان کے بیٹے میر دانیال کی تصنیف "تعریف نامہ درویشان" کا نام آیا ہے (۲۱) عراقی بہت بڑے انقلابی سوچ رکھنے والے تھے۔ انہوں نے کشمیر میں انقلاب برپا کر دیا اور کشمیر کے دور دراز حصوں میں بھی آواز حق پہنچائی اور ارتداد کے فتنے کو ہمیشہ

کیلئے ختم کرا دیا۔

اس کتاب کی اہمیت اس لحاظ سے بھی ہے کہ اس میں سلسلہ طریقت نور بخشہ کے بارے میں بیش قدر مواد موجود ہے۔ نوربخشی تحریک کے بارے میں اس قدر مواد ایران میں لکھی جانے والی کتابوں میں بھی موجود نہیں۔ مؤسس سلسلہ نوربخشیہ سید محمد نوربخش ان کی اولاد اور خلفاء و مریدین کے بارے میں تفصیلی معلومات موجود ہیں، بلکہ کتاب کا باب اول عراقی کی تعلیم و تربیت کے ضمن بحث پر مشتمل ہے جس میں تحریک کے اثر و نفوذ، نوربخشیوں کی سرگرمیاں اور سید محمد نور بخش کے خطوط تفصیل سے درج ہیں اس طرح ایرانی الاصل صوفی سلسلہ نوربخشیہ پر لکھنے والوں کیلئے یہ حوالے کی کتاب اور معلوماتی دستاویز ہے۔

سلسلہ نوربخشیہ دوسرے سلاسل صوفیہ کی طرح ایک روحانی سلسلہ ہے۔ مثلاً قادریہ، چشتیہ، سہروردیہ وغیرہ کا سا۔ اس کے مؤسس میر سید محمد نور بخش ایران کے مشہور علاقے قہستان کے رہنے والے تھے اس سلسلے کے اکثر بزرگوں کا تعلق ایران کے مختلف شہروں سے ہے۔ یہی وجہ ہے کہ ان کی تعلیمات ایرانی مفکرین اور صوفی خاندانوں کی آئینہ دار ہیں۔ ان بزرگوں میں سے اکثر صاحب تصنیف و تالیف ہیں جن میں شیخ نجم الدین کبری، شیخ علاء الدین سمنانی، عبدالرحمن اسفرانتی، میر سید علی ہمدانی اور میر سید محمد نوربخش تصانیف کثیر کے مالک ہیں۔

یہ کتاب نویں/دسویں ہجری کے دوران ایران، افغانستان، وسطی ایشیا اور کشمیر کی معاشرتی مذہبی، اقتصادی اور تہذیبی تاریخ بھی ہے۔ اسلامی دنیا کے بارے میں مفید معلومات دی گئی ہیں۔ کشمیر اور ایران کے علما و فضلاء، شاہان و امراء، مشائخ و فقراء اور شعرا و ادباء کے بارے میں بھی بیش قدر معلومات درج کی گئی ہیں۔ مسلمانوں کے

علاوہ ہندوؤں کے مذہبی اور سماجی حالات بھی درج ہیں۔ اس طرح اس کی تاریخی اور ثقافتی اہمیت بہت زیادہ ہے۔

کشمیر میں اشاعت اسلام اگرچہ سید بلبل شاہ ترکستانی، امیر کبیر سید علی ہمدانی اور میر سید محمد ہمدانی کے ہاتھوں ہو چکی تھی، لیکن اشاعت اسلام میں مبلغین اسلام اور صوفیائے کرام کے ساتھ ساتھ مسلمان حکمرانوں نے بھی بڑھ چڑھ کر حصہ لیا، جس کی وجہ سے کشمیر کے باشندوں کی اکثریت مسلمان ہو گئی تھی۔ لیکن جب سلطان زین العابدین کشمیر کا حکمران بنا تو اس نے ہندوؤں و غیرہم کے ساتھ بے حد فراخدلی کا مظاہرہ کیا انہیں کئی مراعات سے نوازا۔ کشمیر سے چلے جانے والے ہندوؤں کو بلایا۔ سلطان سکندر بت شکن کے زمانے میں منہدم کیے جانے والے مندروں کی از سرنو تعمیر و مرمت کے سلسلے میں گراں قدر امداد دی۔ ہندو عالموں کو بڑی بڑی ملازمتیں دی گئیں سلطان کی حد سے زیادہ ہندو نوازی (۲۲) سے کشمیری ہندو اس قدر دلیر ہو گئے کہ وہ کھل کر شعائر اسلام کا مذاق اڑاتے اور اسلامی احکامات کی بجا آوری میں روزے انکاتے تھے۔ میر سید محمد ہمدانی کے ہاتھوں مسلمان ہونے والے ہزاروں نو مسلموں کو انہوں نے جبراً ہندو بنا لیا تھا۔ ہندو تہذیب و ثقافت کے احیاء و رواج کیلئے کوششیں ہونے لگی تھیں اور کشمیر میں دین اسلام کا مستقبل مخدوش ہو گیا تھا۔ مؤلف کتاب نے قاضی محمد قدسی کی مثنوی نقل کی ہے جس کے کچھ اشعار نذر قارئین کئے جاتے ہیں۔

کفری کہ قدیم بود نو شد

وز مہر منیر شرع ضو شد

شد بار دگر برسم معتاد

آتشکدہ و کشت بنیاد

گشتند طوائف منافق (۱۱)

با کفر معاون و موافق

ہر جا فطنی و زیر کی بود

در شرک شریک مشر کی بود

ور زانکہ پدر شدی بمسجد

میگرد پسر بکافرے حد (۲۳)

میر شمس الدین عراقی کی کوشش اور وزیراعظم ملک موسیٰ رینہ کے تعاون نے کشمیر میں اسلام کے مستقبل کو محفوظ بنایا۔ ہندوؤں کی قوت کا خاتمہ کر دیا۔ (۲۴)

سظور بالا میں ملا محمد علی کشمیری کی کتاب "تحفة الاحباب" کی اہمیت افادیت اور اس کی تاریخی حیثیت واضح کرنے کی کوشش کی گئی ہے۔ ہماری معلومات کے مطابق یہ اب تک زیور طبع سے آراستہ نہیں ہوئی۔ بدقسمتی سے اس کے قلمی نسخے بھی کمیاب ہیں کشمیر یونیورسٹی سری نگر کشمیر میں شعبہ فارسی کے استاد جناب غلام رسول جانی کے مراسلے بنام مقالہ نگار کے مطابق کشمیر میں صرف ایک نسخہ موجود ہے (۲۵) جس کا صرف آخری باب محفوظ ہے پہلے تینوں ابواب سے موجود نہیں ہیں۔ برصغیر اور ایران کے کسی کتابخانے میں اس کی موجودگی کا ہمیں علم نہیں ہے۔

ضرورت اس امر کی ہے کہ فارسی زبان اور تاریخ کشمیر سے قلبی لگاؤ رکھنے والے ارباب علم و فضل اور صاحب ثروت حضرات اس نادر علمی اور تاریخی دستاویز کو شائع کرنے کا سامان کریں۔

کتابیات و مآخذ

- ۱- آئین اکبری، ابوالفضل، لیدن
 - ۲- آب کوثر، شیخ محمد اکرام، طبع یازدہم، لاہور، ۱۹۸۵ء
 - ۳- اقبال اور کشمیر، ڈاکٹر صابر آفاقی، لاہور، ۱۹۷۷ء
 - ۳- ایران صغیر و ایران کبیر، محمد عبداللہ قریشی، اہور ۱۹۸۱ء
 - ۵- تاریخ فرشتہ (اردو)، قاسم فرشتہ، لاہور، ۱۹۸۰ء
 - ۶- تاریخ کشمیر، سید محمود آزاد، باغ آزاد کشمیر، ۱۹۷۰ء
 - ۷- تاریخ کشمیر مسلم عہد میں، صابر آفاقی، لاہور، ۱۹۸۳ء
 - ۸- تاریخ جموں، مولوی حشمت اللہ، لاہور ۱۹۶۲ء
 - ۹- تحفۃ الاحباب قلمی، محمد علی کشمیری، مملوکہ مقالہ نگار
 - ۱۰- تنویر نادر سراج، روشن علی ہندی، تہران، ۱۹۸۶ء
- (یہ کتاب میر سید محمد نوربخش کی تالیف "تحفۃ الاحوط" کی اردو زبان میں شرح ہے پہلی جلد کتاب الطہارت پر اور دوسری جلد کتاب الصلوٰۃ پر مشتمل ہے۔ سید عباس کریمانی نے ایران سے شائع کی۔ لیکن ان کی اچانک موت سے باقی حصہ نامکمل رہ گیا۔
- ۱۱- جلوہ کشمیر، صابر آفاقی، لاہور ۱۹۸۰ء
 - ۱۲- خلاصۃ المناقب، جعفر بدخشی قلمی مملوکہ، مقالہ نگار
 - ۱۳- شباب کشمیر، محمد الدین فوق، میر پور آزاد کشمیر ۱۹۸۸ء
 - ۱۳- طبقات نوریہ، محمد بن محمد صوفی، لاہور، ۱۹۶۹ء
 - ۱۵- قراقرم ہند و کش، منظوم علی، اسلام آباد، ۱۹۸۷ء
 - ۱۶- کشمیر سلاطین کے عہد میں، محب الحسن، اعظم گڑھ بھارت، ۱۹۶۷ء

۱۷- کشمیر میں اشاعت اسلام، سلیم خان گمی، لاہور، ۱۹۸۸ء، ۱-۲۰

۱۸- وادی بلتستان کے مذہبی حالات، عبدالرشید انصاری، کراچی، ۱۹۵۶ء

حواشی و تعلیقات

۱- موسوم بہ ہرات لاتبریبری برق چمن، خیلو بلتستان، شمالی علاقہ جات پاکستان۔

۲- برصغیر پاک و ہند کے مخطوطات کی جامع فہرست آقای احمد منزوی کی فہرست مشترک ہے، جس کی سات جلدوں میں ایک ایک کتاب کے متعدد قلمی نسخوں کی نشاندہی کی گئی ہے، لیکن زیر بحث کتاب کا ذکر نہیں

۳- تحفة الاحیاب ص ۵۲۲ مملوکہ مقالہ نگار کسی نے الف کے اوپر «وائی» اور من کے اوپر ۱۲۵۰ درج کیا ہے اس طرح کتابت کی تاریخ ۱۳ جمادی الثانی ۱۲۵۰ھ بنا دی ہے یہ دست اندازی موقع محل، سیاہی، تحریر، سطر اور قلم سے بآسانی معلوم ہو جاتی ہے۔ اصل تاریخ ۱۳ جمادی الثانی ۱۱۵۰ھ ہے جو متن سے ثابت ہے۔

۴- یہ کتاب نورالدین جعفر بدخشی نے اپنے مراد میر سید علی ہمدانی کی سوانح حیات اور تعلیمات پر سپرد قلم کی ہے۔ یہ انہوں نے شاہ ہمدان کی وفات ۸۷۱ھ کے ایک سال بعد ۸۷۲ھ میں مکمل کی۔ دیکھئے «خلاصۃ الناقب» قلمی، ص ۳ مملوکہ مقالہ نگار۔

۵- تحفة الاحیاب ص ۷ محولہ بالا

۶- ایضاً ص ۳

۷- ایضاً ص ۲۶۳

۸- ایضاً ص ۲۶۵

۹- ایضاً ص ۲۶۵

- ۱۰- اقبال اور کشمیر ص ۷۰ نالہ پبلک ہاؤس، نالہ، ۱۹۸۵ء - ۵۱
- ۱۱- تاریخ جموں ص ۵۹۱ نالہ پبلک ہاؤس، نالہ، ۱۹۸۵ء - ۸۱
- ۱۲- جلوہ کشمیر ص ۱۰۷
- ۱۳- بالترتیب کشمیر سلاطین کے عہد میں ص ۱۳۳ اور کشمیر میں اشاعت
اسلام ص ۱۵۰ محمد اکرام، طبع بازار، لاہور، ۱۹۸۵ء
- ۱۳- تحفۃ الاحباب ص ۲۷۷ سار آغا، لاہور، ۱۹۷۷ء
- ۱۵- طبقات نوریہ ص ۹۳ محمد عبدالقدیر، لاہور، ۱۹۸۱ء
- ۱۶- بالترتیب تنویر سراج ص ۱۰ وادیِ بلتستان کے مذہبی حالات ص ۵ اور آب
کوثر ص ۳۷۲
- ۱۷- بالترتیب تاریخ کشمیر مسلم عہد ص ۱۳۲، تاریخ کشمیر ص ۳۳۷،
کشمیر میں اشاعت اسلام ص ۱۵۰، ایران صغیر و کبیر ص ۲۳
- ۱۸- تاریخ فرشتہ ص ۹۳۳، آئین اکبری ج ۲ ص ۳۸۹، قراقرم ہند و کش ص
۲۰۳، ۲۱۵ کشمیر سلاطین کے عہد میں ص ۳۳۹
- ۱۹- تحفۃ الاحباب ۱۶۳، ۱۶۳
- ۲۰- ایضا ص ۳۳۹
- ۲۱- ایضا ص ۳۶۳
- ۲۲- سلطان زین العابدین کی غیر مسلم نوازی کیلئے دیکھیے شباب کشمیر باب
ہشتم۔
- ۲۳- تحفۃ الاحباب ص ۳۱۰
- ۲۳- تحفۃ الاحباب باب چہارم فصل سوم از ۳۳۶ تا ۵۱۸ میں مساجد کی تعمیر
کا ذکر موجود ہے۔
- ۲۵- مورخہ ۱۱-۵-۱۹۸۹ء - شمارہ ندارد۔
- ۱۱- کشمیر سلاطین کے عہد میں محمد حسین، انعام گزٹ پبلشرز، لاہور، ۱۹۸۷ء

از عبدالرزاق شیلی کالج اعظم گڑھ

مظہر اور دیوان مظہر

۱۹۶۲ء میں علی گڑھ مسلم یونیورسٹی میں فارسی کے اساتذہ پروفیسر نذیر احمد اور ڈاکٹر محمد شمعون اسرائیلی صاحبان نے مجھے دیوان مظہر کڑھ پر کام کرنے کیلئے کہا لہذا اس سلسلے میں میں نے مظہر اور کلام مظہر سے متعلق مختلف کتابوں اور مخطوطات و مقالات جیسے لٹن فارسی ادب (ضمیمہ ۲۲)، لٹن فارسی ادب (ضمیمہ ۷۲)، مخطوطہ باڈلین (مخطوطہ بتخانہ مرتبہ صوفی مازندرانى وغيره)، مخطوطہ دیوان مظہر مملوکہ پروفیسر سید مسعود حسن رضوی، اداۃ الفضلاء، مؤلفہ قاضی بدر محمد دہلوی مؤرخہ ۸۱۲-۸۲۲ھجری، احوال الشعراء (بتخانہ)، اخبار الاخبار اور تذکرہ مصنفین دہلی (تالیفات شیخ عبدالحق دہلوی)، الحجمن آرای ناصری، عرفات العاشقین (تقی اوحدی)، بیاض فارسی (برٹش میوزیم)، فرهنگ جهانگیری، فرهنگ رشیدی، فتوحات فیروز شاہی (از سلطان فیروز شاہ)، انشاء ماہرو (بقلم ملک عین الملک)، خیرالمجالس (تصحیح و ترتیب از پروفیسر خلیق احمد نظامی)، لغت نامہ دہخدا، مجمع الفصحاء (تصنیف رضا قلی خان ہدایت)، مجمع النفاث، مخزن الغرائب، منتخب التواریخ، نزهة الخواطر، نذررحمن، ریاض

الشعراء، شرح مخزن الاسرار، سیرت فیروز شاہی (مخطوطہ)، صبح گلشن، تاریخ فیروز شاہی مؤلفہ ضیاء الدین برنی، تاریخ فیروز شاہی مؤلفہ شمس سراج عقیف، تاریخ محمدی بقلم محمد بہامدخانی، تاریخ فرشتہ، تاریخ مبارکشاهی، تاریخ عصرحافظ، یدبیضا، مطہر کڑہ (مقالہ از پروفیسر وحید مرزا لکھنؤ)، قصائد مطہر (از مولانا حبیب الرحمن خان شیروانی)، مطہر آف کڑہ (محمد شمعون اسرائیلی صاحب کا انگریزی میں مضمون)، کچھ مطہر کے بارے میں (مقالہ از پروفیسر سید حسن پٹنہ)،
Some Religious and Cultural Trends of Tughluq Period اور

An Indian Medieval Madrasah (دونوں خلیق نظامی صاحب

کے قلم سے)، ظہور الاسرار نامی اور مطہر کڑہ (مولانا امتیاز علی عرشی)، "کچھ مطہر کے سلسلہ میں" (شبیر احمد خان غوری الہ آبادی، History of India by Elliot & Dowson اور سیرالتأخرین سے استفادہ کیا اور مختلف مخطوطات کا مقابلہ و موازنہ کیا۔ پیش نظر مقالہ اسی کا نچوڑ ہے۔

مطہر فیروز شاہ تغلق کے دور کی ایک اہم ادبی شخصیت ہے۔ مگر بد قسمتی سے معاصر تاریخوں اور تذکروں میں اس کا کماحقہ ذکر نہیں ہے۔ البتہ برٹش میوزیم والے تذکرہ کے مرتب نے جو ہمارے شاعر کا ہم عصر ہے اسکے دو طویل قصیدوں کو اپنے انتخاب میں شامل کیا ہے۔ ایک اور معاصر شارح "مخزن اسرار" و جامع "بحرالفضائل" محمد بن قوام نے ہمارے شاعر کو "افضل العصر" کا خطاب دیا ہے۔ ان باتوں سے اپنے دور میں انکی شہرت و مقبولیت کا ثبوت ملتا ہے۔

نام و تخلص

کسی بھی تذکرہ نویس نے مطہر کے نام کا ذکر نہیں کیا ہے اور نہ ہی دیوان سے اس کا پتہ چلتا ہے۔ پٹنہ کے پروفیسر سید حسن صاحب

نے دربارِ شاہ شجاع (۷۳۳-۸۷۸ھ) کے ایک شاعر سید عزالدین مظہر بن عبداللہ بن علی الحسنی ایرانی اور مظہر کزہ کو ایک ہی شخص ثابت کرنے کی کوشش کی ہے۔ محترم پروفیسر نے یہ نتیجہ اس البم سے اخذ کیا ہے جو تاج الدین احمد وزیر نے اپنے دور کے شعرا کی خود نوشت نظموں سے تیار کرائی تھی۔ بیاضِ مذکور میں عزالدین مظہر کے ہاتھ کے لکھے ہوئے ۱۵ رجب ۷۸۲ ہجری کے کچھ قصائد ہیں۔ حسن صاحب کی دلیل یہ ہے کہ ایک ہی تخلص کے دو شاعر ایک ہی دور میں نہیں ہو سکتے۔ نیز انہوں نے ایک مصرع اور کچھ مشترک فقرے پیش کئے ہیں جو ان کی رائے میں توارد نہیں کہا جا سکتا۔ میرے خیال میں دونوں دلیلیں ضعیف ہیں۔ ایک ہی وقت میں دو کیا بہت سے شاعر ایک ہی تخلص کے ہو سکتے ہیں۔ نظامی عروضی کا شعر "در جهان سے نظامیم ای شہ" کہ جہانی ز ما بافغانند (۱)

ہی اسکی کافی دلیل ہے۔ اسکے علاوہ ہمارے پاس موصوف کی دلیل کے خلاف ایک تاریخی شہادت بھی ہے۔ سید صاحب کی دلیلوں سے صاف ظاہر ہے کہ مظہر نہ صرف ۷۸۲ھ میں ایران میں تھا بلکہ اس تاریخ سے پہلے اور بعد بھی۔ مگر ہمیں یقیناً معلوم ہے کہ دربارِ فیروز شاہ تغلق کا مظہر ۷۵۷ھ سے پہلے سے لیکر غالباً ۷۸۹ھ تک ہندوستان میں تھا۔ لہذا اسے اسکے ایسے ایرانی ہمنام سے بالکل ملا دینا عملاً نا ممکن ہے جو ان تاریخوں کے دوران ایران میں ہو گا۔ یہ تجویز کرنا بالکل نامناسب ہے کہ جو شخص ۷۷۰ھ میں اور اسکے بعد بھی، اسپطرح ۷۸۹ھ میں اور اسکے پہلے بھی یقیناً ہندوستان میں تھا ۷۸۲ھ سے پہلے اور اسکے بعد بھی ایران میں تھا۔ اسلئے احتیاط اسی میں ہے کہ ہم دونوں کو الگ الگ سمجھیں اور ایرانی مظہر کا نام اور نسب ہندوستانی مظہر کو نہ دیں۔

تخلص وغیرہ کے بارے میں بھی اختلاف ہے۔ دو اہم تذکرہ نویسوں یعنی تقی اوحدی اور رضا قلی خان ہدایت نے ہمارے زیر بحث شاعر کو دو الگ الگ شخصیتیں یعنی "ایرانی مہاجر مظہر گجراتی" اور "مظہر ہندی" سمجھا ہے۔ حالانکہ حقیقت میں دونوں ایک ہیں کیونکہ دونوں سے منسوب اشعار ہمارے شاعر کے دیوان میں موجود ہیں لہذا مسئلہ حل ہو گیا۔ یہ بھی واضح ہو گیا کہ تقی اور ہدایت دونوں نے غلطی سے اسے دو الگ الگ شخصیتیں سمجھا ہے اور اس کا تخلص مظہر کے بجائے مظہر لکھا ہے۔ دونوں حضرات شاعر کا مجموعہ کلام دستیاب نہ ہونے کی وجہ سے اپنی غلطی دور نہ کر سکے۔ "عرفات" کے مصنف نے بذاتِ خود دیوانِ مظہر کو دیکھنے کا دعویٰ کیا ہے مگر میں دو وجہوں سے اس بات سے اتفاق نہیں کرتا:— اولاً یہ کہ دونوں شاعروں سے متعلق اشعار اسی دیوان میں دیکھے جاسکتے تھے، ثانیاً یہ کہ لفظ "مظہر" (--) کا وزن "مظہر" (ا--) سے مختلف ہونے کی وجہ سے آسانی سے غلطی کی اصلاح ہو سکتی تھی اگر اس نے مظہر کے بجائے اصل تخلص مظہر والے اشعار پر غور کیا ہوتا۔

مظہر اور شرحِ مخزن:

مشہور فاضل مولانا امتیاز علی عرشی کا مضمون "ظہور الاسرار نامی اور مظہر کزہ" "معارف" اعظم گڑھ کے جولائی۔ اگست ۱۹۳۱ء کے شماروں میں چھپا تھا اسمیں موصوف نے ثابت کرنے کی کوشش کی ہے کہ "شرحِ مخزن الاسرار" جو ۱۹۰۵ء میں لکھی گئی تھی اور غلطی سے ظہور الحسن کے نام سے چھپ گئی ہے حقیقت میں مظہر کزہ نے لکھی تھی۔ اُن کی یہ دلیل کہ "شرح" طباعت کیوقت غلط نام سے منسوب ہو گئی تو صحیح ہے مگر انکا یہ خیال کہ شارح مظہر کے علاوہ کوئی اور نہ تھا شہادت کی کسوٹی پر پورا نہیں اترتا۔ "شرح" عموماً محمد بن قوام بن رستم بدر خزائنہ البلخی الکرنی سے منسوب کی گئی ہے۔ شارح اور

مظہر کو ایک ثابت کرنے کیلئے مولانا عرشى نے مندرجہ ذیل باتیں کہی ہیں:- (۱) شاعر اور شارح دونوں ایک ہی دور کے ہیں (۲) دونوں ایک ہی جگہ کے باشندے تھے (۳) شرح کے مخطوطات میں سے کم از کم ایک یا دو میں لکھنے والے کا نام مظہر بن قوام ہے (۴) شرح میں انہی شعرا کا حوالہ دیا گیا ہے جنکا ذکر دیوان مظہر میں ہے۔ (۵) شارح "نصاب العقلاء" کا مصنف ہے جبکہ "نصاب الاخوان" نامی اسی درجہ کی کتاب مظہر سے بھی منسوب ہے۔ ظاہر ہے ان میں سے کوئی دلیل بھی قطعی نہیں ہے۔ تیسری بات میں کچھ وزن ہے مگر عرشى صاحب نے اسے باقاعدہ ثابت نہیں کیا ہے۔ مصنف کا نام بے شک دو مخطوطوں میں مظہر بن قوام ملتا ہے مگر کم از کم ایک درجن مخطوطات میں محمد بن قوام موجود ہے اور مؤخرالذکر قسم میں شرح کے بعض بہترین نسخے شامل ہیں۔ مزید برآں، اسی مصنف نے "بحرالفضائل" نام کی ایک اہم فارسی لغت بھی لکھی ہے جسکے تمام دستیاب نسخوں میں صاحب تصنیف کا نام محمد بن قوام بن رستم بدر خزینة البلخی الکرنی ظاہر ہے جس سے مصنف کے نام کے بارے میں کسی قسم کا شبہ نہیں رہ جاتا۔ بالفاظ دیگر شارح مخزن اور لغت نویس ایک ہی شخص ہیں اور وہ محمد بن قوام بن رستم ہیں۔ نیز مندرجہ ذیل نکات اس بات کا بین ثبوت ہیں کہ شارح اور شاعر مظہر ایک شخص نہیں تھے اور ہو بھی نہیں سکتے:

(۱) شارح نے اپنی "شرح مخزن" میں ان الفاظ سے مظہر کو یاد کیا ہے: "افضل العصر مولانا مظہر فرماید"۔ یہ جملہ دو الگ الگ شخصیات کا تعین کر دیتا ہے۔

(۲) شرح ۹۵ھ میں لکھی گئی اور فرہنگ بیالیس سال بعد لگ بھگ ۸۳ھ میں (۲) تصنیف ہوئی۔ اس سے ثابت ہے کہ پہلی کتاب مصنف کے ابتدائی آثار میں سے ہے۔ مظہر کے بارے میں ہماری معلومات اسکے بالکل برعکس ہیں۔ ہمارا شاعر دورِ فیروز شاہی کے

آغاز کے آس پاس اپنی شہرت کے عروج پر تھا اور فیروز شاہ ۷۵۲ھ میں تخت نشین ہوا۔ علاوہ ازیں عین الملک کی مدح میں اسکے قصاید، اور ۷۵۷ھ میں شیخ نصیرالدین محمود کی وفات پر اسکا مشہور مرثیہ فیروز شاہ کے ابتدائی دورِ حکومت میں مظہر کے شاعرانہ مقام کی واضح تصدیق کرتے ہیں۔ مظہر جیسا کہ بعد میں آئے گا، ۷۶۶ھ کے آس پاس پیدا ہوا۔ وہ ۸۳۷ھ میں لکھی ہوئی کتاب کا مصنف نہیں ہو سکتا۔ لہذا شارحِ مخزن الاسرار اور ہمارا شاعر الگ الگ ہیں۔

(۳) اب اصل دیوان سے کچھ ایسے اشعار درج کئے جا رہے ہیں جن سے ثابت ہے کہ شاعر کا تخلص 'مظہر' تھا نہ کہ 'مظہر'۔

مُظہرُ در ثناخوانی چو دُر افشانست در پایت (۱)

کنونت از سرِ اخلاص دست اندر دعا کردہ (۲)

مسکین مظفر (مظہر) ست چو در مدح آستانت (۳)

اُر را ز لطف مرہم جانِ خراب دہ (۴)

مُظہرُ آنکہ دریای سگانش خاکِ رہِ گردہ (۵)

بلند اختر سری باید تو آن دولت کجا داری (۶)

مُظہرُ بندہ کمتر کہ میراثِ پدر دارد (۷)

درین درگہ دعا گوئی درین حضرت ثنا خوانی (۸)

مولد اور تاریخ پیدائش:

شاعر کی جائے پیدائش کا پتہ نہیں۔ کچھ لوگ اُسے ایرانی بتاتے ہیں اور کچھ مؤرخ ہندوستانی لکھتے ہیں۔ (۸) اسکے دیوان سے معلوم ہوتا ہے کہ وہ کسی دوسری جگہ سے ہندوستان آیا۔ عین الملک کی مدح میں وہ لکھتا ہے کہ میں اپنے اعزہ سے منقطع ہو کر بہت دور سے آپکے دیدار کیلئے آیا تھا۔ مثال کے طور پر چند اشعار حسب ذیل ہیں:-

بختِ میمونت بلندست کہ آورد مرا

در جناب تو جدا کردہ ز چندان دور

من از آن قوتِ اخلاص کہ از چندین دور

بستم احرامِ دوت با ہمہ خیل و احفاد (۹)

ولی مباد کہ افتد چو من کسی تنها

در این چنین نفسی از دیار و از احباب (۱۰)

اسی طرح مدرسہ فیروز شاہی کے مشہور استاد مولانا جلال الدین رومی سے دہلی میں مستفید ہونے کے لئے اُسے دور سے آنے میں صحرا اور پہاڑ سے گذرنا پڑا۔ اسطرح کی دوری سے مراد دہلی سے دور ہندوستان ہی میں کوئی جگہ بھی ہو سکتی ہے اور یہ بھی ممکن ہے کہ وہ ایرانی رہا ہو جو ہندوستان میں آکر مقیم ہو گیا ہو۔ ہندوستان میں اسکی رہائش کے بارے میں بھی دیوان سے کچھ پتہ نہیں چلتا۔ اسکے لئے پھر ہمیں خارجی شواہد پر سہارا لینا پڑتا ہے جو اس سلسلے میں بھی مختلف ہیں۔ کچھ اُسے کڑہ کا باشندہ قرار دیتے ہیں اور کچھ حضرات اُسے گجراتی لکھتے ہیں۔ چونکہ گجرات میں بھی ایک جگہ کا نام "کری" ہے لہذا کم از کم پروفیسر شیرانی (۱۱) کی رائے میں یقینی طور پر نہیں تو امکانی طور پر تو مظہر کی جائے رہائش "کری" ہو ہی سکتی ہے۔ مگر اندرونی اور بیرونی شواہد کی بنا پر ہمیں بھی فیصلہ کرنا پڑے گا کہ مظہر کڑہ میں مشرقی علاقے میں رہتا تھا۔ اسکے مدوحین میں ملک الشرق خطاب رکھنے والے متعدد اشخاص پائے جاتے ہیں جیسے ملک الشرق ملک عین الملک، ملک الشرق ملک حسام الدین، ملک الشرق ملک علاؤالدین اور ملک الشرق ملک نظام الملک وغیرہ۔ ان باتوں سے اس کا زیادہ تعلق مشرق ہی سے معلوم ہوتا ہے۔

خاندانی حالات:

اسکے آباؤ اجداد کے بارے میں بھی ہمیں علم نہیں ہے۔ البتہ دیوان سے پتہ چلتا ہے کہ اس کا خاندان بہت بڑا تھا چنانچہ خود کہتا ہے۔

ترا خویش و فرزند و خیل و تبار

فزون از ہزارند گر بشمری

اسکا خاندان خوشحال تھا اور خاندان کے بعض افراد اونچے عہدوں پر فائز تھے۔

مثلاً:

من ہم نشین شام و ہم ہم نژاد خان

من ہمدم امیرم و ہم ہمسر وزیر

اسکے والد تغلقوں کے شاہی دربار سے متعلق معلوم ہوتے ہیں جیسا کہ اس شعر سے پتہ چلتا ہے۔

مظہر بندہ کمتر کہ میراث پدردارد

درین درگہ دعا گوئی درین حضرت ثناخوانی

اس شعر سے بھی اس کا ہندوستانی ہونا ثابت ہوتا ہے۔ دربار شاہی سے تعلق:

اسکے ابتدائی قصائد میں سے وہ قصیدہ ہے جو ملک عین الملک کی تعریف میں ہے اور اسطرح شروع ہوتا ہے:-

چون برآورد شہنشاہ فلک رایت نور

شد طراز علمش طلعت شعری عبور

یہ نظم اس وقت لکھی گئی جب عین الملک مشرقی علاقے میں گورنر تھا جیسا کہ یہ شعر شاہد ہے:-

لیک چون مدت حرمانست ہنوزم باقی
 بود والا ملک الشرق سوی غازی پور
 اس سے پتہ چلتا ہے کہ عین الملک محمد بن تغلق شاہ کے دور
 میں اس علاقے کا گورنر مقرر ہوا۔ نیز یہ کہ مظہر کی شاعری کی
 شہرت محمد بن تغلق کے دور میں ہی ہوگئی تھی مگر اسکے دربار سے
 وابستگی کا ثبوت نہیں ملتا۔

تختِ دہلی پر فیروز شاہ کے متمکن ہونے کے بعد مظہر نے اپنا
 تعارف کراتے ہوئے اسکے مدح میں قصائد لکھنے شروع کئے اور شاعر کی
 حیثیت سے دربار سے وابستگی کی آرزو ظاہر کی۔ کچھ ابتدائی اشعار
 اسطرح ہیں:-

عہدی چنن مبارک و ملکی چنن لطیف
 شاہی چنن کریم و ملوکان چنن مثاب
 برخیز این قصیدہ ہم امروز کن تمام
 فردا برو بحضرت سلطان کامیاب
 فیروز شہ کہ روزِ وغا ہر غلام او
 صد چون سکندرست و دوصد چون فراسیاب

کئی قصائد میں اس کا ذکر ملتا ہے۔ آخر عین الملک کی سفارش
 پر شاہی دربار سے تعلق قائم ہو جاتا ہے۔

فیروز شاہ اور اسکے خواص کے علاوہ شاعر نے علما و فضلا اور
 مشائخ صوفیہ کی شان میں بھی قصائد لکھے ہیں۔

مظہر کے آخری ایام:

مظہر کے آخری دنوں کے بارے میں داخلی شواہد کے علاوہ
 ہمارے پاس معلومات نہیں ہیں۔ ملک حسام الدین کی مدح میں ہمیں
 ۷۷۰ ہجری کا ذکر ملتا ہے۔

ترا بہ ہفتصد و ہفتاد ہجر مدتِ عمر

چو عمرِ نوح نبی باد نہصد و پنجاہ

آگے چلکر سلطان ناصرالدین محمد شاہ کی مدح میں ایک قصیدے میں ۷۸۹ھ میں مطہر نے اپنی عمر ۷۳ سال بتائی ہے جہاں ان الفاظ میں اپنا حال بیان کرتا ہے:-

من ہم چو دیدم اینکہ چو ہفتاد و سہ گذشت

عمر و فلک بر اینست کہ ہشتم دوتا کند

ابنا و اقربا و تبار و تبع ہنوز

میخواہدم برنج و تعب مبتلا کند

در خواستم ز شاہ چو دیہی کہ شہ مرا

داد این عطا بمرحمت اولاد را کند

و این خستہ با فراغ نشیند بگوشہ ای

حمد خدای گوید و شہ را دعا کند

شخصیت اور کارنامے:

اہل تاریخ و تذکرہ شاعر کی شخصیت اور کارناموں کے بارے میں مندرجہ ذیل اطلاعات فراہم کرتے ہیں:

اخبار الاخبار: "مولانا مطہر کڑہ کا ان ہم عصر علماء میں شمار ہے جنہوں نے شیخ نصیرالدین محمود سے بیعت کی۔ وہ علم و فضل اور فصاحت و بلاغت میں اپنی مثال آپ تھا۔ شیخ کی اسپر خصوصی توجہ تھی۔ شیخ کی مدح میں اس کا قصیدہ بھی ہے۔"

تذکرہ مصنفین دہلی: "مولانا مطہر سلطان فیروز کا شاعر بلکہ اس سے بھی بڑھ کر تھا۔ اس کے اشعار فصاحت و بلاغت سے خالی نہیں ہیں۔"

منتخب التواریخ بدایونی: "(فیروز شاہ کے ہم عصر شعرا اور

درباریوں میں سے) دوسرا مولانا مظہر کزہ ہے جسکی اولاد اس وقت شہر لکھنوتی میں آباد ہے۔ وہ باپ دادا کے زمانے سے شرفا میں ہیں چونکہ اسکی ملائی شاعری پر غالب ہے لہذا اسکے اشعار کی زیادہ قدر و قیمت نہیں۔ اسکے باوجود اگر کاوش سے کام لیا جائے تو اسکے کلام میں اچھی اور نادر چیزیں مل جائیں گی۔

احوال الشعرا (بتخانہ) «مظہر انتہائی خوش بیان اور شیرین طرز ہے۔ تاریخوں اور تذکروں میں مجھے اس کا نام نہیں ملا۔ مولانا محمد صوفی مازندرانی "مرتب" بتخانہ کو اس کا کلام خستہ حالت میں دہلی کی پرانی تحریر میں لکھا ملا۔ بغور مطالعہ کے بعد اسکی نقاد طبیعت کو پسند آیا۔ اسکے اشعار آسان اور بے تکلف ہیں۔ اس کا کلام ظاہر کرتا ہے کہ علوم و فنون میں ماہر تھا اور اسکے باپ دادا اعلیٰ سرکاری عہدوں پر تھے۔»

عرفات العاشقین: "مولانا مظہر اپنے زمانے کے فضلا اور پختہ کلام شعرا میں سے ہے۔... اسکی طبیعت موزوں ہے اور اشعار سلیس اور ہموار ہیں۔ میں نے اسکے تقریباً آٹھ ہزار شعر دیکھے۔"

مجمع النفاہس: "مولانا مظہر گجراتی۔ اپنے زمانے کا فاضل اور پختہ کلام شاعر ہے۔... بہر حال اسکی طبیعت میں روانی تھی۔"

مخزن الغرائب: "قادر الکلام شاعر ہے۔"

صبح گلشن: "اسکے علم و فضل کا جوہر آزمودہ اور نظم و نثر کی نقد کھری اور خالص ہے۔ وہ شیخ نصیرالدین محمود چراغ دہلی قدس سرہ کا مرید اور سلطان فیروز شاہ کا مقرب بارگاہ تھا۔ ناظم تہریزی نے اسکو شیرین زبان اور نمکین بیان شاعر لکھا ہے۔"

نزهة الخواطر: "قاضی مظہرالدین کزہ - شیخ مظہرالدین حنفی کڑوی فاضل، صوفی مشہور علما و فضلا اور جید شعراء میں سے تھا۔"

اسکے اشعار بہترین اور روان ہیں۔ فیروز شاہ کا ندیم اور مقرب تھا۔
 مجمع الفصحا: "مظہر ہندی قاضی آگرہ اور باخبر شخص ہے۔"
 تاریخ محمدی: "ختم الشعرا مولانا مظہر جو بلاغت و سلاست
 میں بے نظیر تھا اس پیر با سعادت (شیخ نصیرالدین محمود) سے مریدی
 کا رشتہ رکھتا تھا اور اسکی (شیخ با صفا کی) مدح میں ایک بلیغ اور
 روشن قصیدہ لکھا اور بیعت کے وقت اس پیر با سعادت کے سامنے پڑھا
 اور گوناگوں عنایتوں سے مخصوص ہوا۔ قصیدہ مذکور انتہائی لمبا ہے
 مختصر کر کے اس تاریخ میں لایا گیا ہے تاکہ قارئین کو نفع ہو۔" «ختم
 الشعرا مولانا مظہر نے اس مردِ خدا شیخ باصفا کے مرثیہ کے بارے میں
 ایک طویل اور روشن قصیدہ لکھا ہے۔ مختصر کر کے اس تاریخ میں درج
 کیا گیا ہے۔»

"ختم الشعرا مولانا مظہر نے اس بندہ پرور بادشاہ (فیروز شاہ)
 کی مدح میں ایک بلیغ و طویل قصیدہ کہا ہے اور ابتدائیے جلوس سے
 دارالحکومت دہلی پہنچنے تک شاہی جھنڈوں کی پوری کیفیت و شرح
 اسمیں درج کی ہے۔ اسمیں سے چند ابیات مختصر کر کے...."

"ختم الشعرا مولانا مظہر سب سے زیادہ قرب اور اختصاص رکھتا
 تھا اور تشریفات و انعامات سے مخصوص و ممتاز ہوتا تھا چنانچہ مولانای
 مذکور کا اکثر دیوان اس بادشاہ کی تعریفوں سے پُر ہے اور اس پسندیدہ
 نشانیوں والے بادشاہ کی کیفیت جسکی پوری تفصیل ہے مولانای مذکور
 کے چند اشعار میں، جو اس زبردست حکومت کے لیے دعا کے طور پر ہیں،
 مختصراً بیان کی گئی ہے۔"

مولانا مظہر کی اعلیٰ شخصیت اور علمیت سے متعلق محمد بن
 قوام بلخی الکرنی جیسے دانشمند کی چشم دید شہادت موجود ہے جس
 نے اپنی مشہور تصانیف "شرح مخزن الاسرار" اور "بحر الفضائل" (فارسی

کی فرہنگ) ۷۹۵ اور ۸۳۷ ھ کے دوران تیار کیں۔ اس نے مولانا مظہر کے مندرجہ ذیل شعر کا حوالہ اپنی فرہنگ میں اس طرح دیا ہے «افضل العصر مولانا مظہر فرماید: در سخاوت بکو دکان ماند بدھد زود و زود بستاند

”فرہنگ جہانگیری“ اور ”الجمن آرای ناصری“ میں بعض الفاظ کی تشریح کیلئے مظہر کے اشعار کو دلیل بنایا گیا ہے جو فارسی زبان پر شاعر کی استادی کا ثبوت ہے۔

جدید مقالہ نگار (جنکے نام اس مقالہ کے شروع میں درج ہیں) بھی شاعر کے قابل تحسین اوصاف کے قائل ہیں اور انہوں نے موصوف کے کمالات پر خراج عقیدت پیش کیا ہے۔

مظہر نے عربی اشعار بھی لکھے ہیں جو دیوان میں دیکھے جاسکتے ہیں مگر غیر عربی دان کاتبوں کی غلطی سے پوری طبع خواندنی نہیں ہیں۔ یہ اسکی عربی زبان پر قدرت کا ثبوت ہیں۔ عربی و فارسی کے اسکے کلام سے بھی مختلف علوم و فنون میں اسکی مہارت ظاہر ہے۔ اسی طرح جاہجا عربی و فارسی کے مشہور شعرا و ادباء اور حکیموں و فلسفیوں اور مستند و معرکۃ الآراء کتب کا ذکر اسکی قابلیت و لیاقت کی دلیلیں ہیں۔

دیوان مظہر کس تاریخ و ثقافتس اہمیت

جیسا کہ خارجی و داخلی شواہد سے ثابت ہوا ہے مظہر کزہ (الہ آباد) کا رہنے والا تھا۔ تغلقوں خصوصاً فیروز شاہ تغلق (۷۵۲-۷۹۰) سے اس کا خاص تعلق تھا۔ اُسکے دیوان کا ابھی تک مکمل نسخہ نہیں مل سکا مگر ناقص مخطوطات کے علاوہ معاصر اور بعد کی تصانیف سے اسکے تقریباً چھ ہزار اشعار جمع کئے گئے ہیں۔ بعض تذکرہ نگاروں نے اسکے

اشعار بیس ہزار تک لکھے ہیں۔ شاعر کے ہم عصر اور «شرح مخزن اسرار» (۱۲) و «بحرالفضائل» (۱۳) کے مصنف محمد بن قوام نے اُسے «افضل العصر» کا خطاب دیا ہے۔ «تاریخ محمدی» (۱۴) میں محمد بہامد خانی نے ہمارے شاعر کو «ختم الشعرا مولانا مطہر» کے القاب سے جا بجا یاد کیا ہے۔ قرائن سے اندازہ ہوتا ہے کہ اسکی تاریخ پیدائش اور تاریخ وفات ۱۶ھ اور ۹۶ھ ہیں۔ آئندہ صفحات میں دیوانِ مطہر کی علمی، ثقافتی اور تاریخی اہمیت کو بیان کیا گیا ہے۔ اور حسبِ موقع اشعار پیش کئے گئے ہیں۔ مطہر کو ایک طرف تو فیروز شاہ تغلق کا مقرب اور درباری شاعر ہونے کا شرف حاصل تھا اور دوسری طرف حضرت نظام الدین اولیاء (رح) کے جلیل القدر خلیفہ خواجہ نصیرالدین محمود چراغ دہلی کی خصوصی توجہ اور نسبتِ بیعت حاصل تھی۔ دیوان میں زیادہ تر قصائد اور بند شامل ہیں۔ جن میں فیروز شاہ تغلق، ناصرالدین محمد شاہ تغلق ان کے امراء و خواص جیسے ملک الشرق ملک عین الملک ماہرو، ملک الشرق ملک حسام الدین، ملک شمس الدین سلیمان بن مروان شاہ، ملکزادہ حاجی سیف الدین، ملکزادہ اختیارالدین، ملک الشرق ملک علاؤالدین، ملک الشرق ملک نظام الملک، ملک سعد بن سلیمان، ملک علی، شمس الحق ایرانشاہ، خواجہ حاجی، خواجہ ضیاء الدین، خواجہ محمود، میر یوسف اور ادباء و شعرا و علماء و مشائخ جیسے استاد جمال الدین استاجی (۱۵)، مولانا جلال الدین رومی (پرنسپل فیروز شاہی کالج)، خواجہ نصیرالدین محمود، انکے بہانجے شیخ زین الدین اور صدرالشیوخ خواجہ شمس الدین وغیرہ کی مدح کی گئی ہے۔

بد قسمتی سے دیوان کا ایک حصہ دستیاب نہیں ہو سکا۔ مگر جتنا موجود ہے اس سے پتہ چلتا ہے کہ مطہر محض شاعر ہی نہیں تھا بلکہ وہ اپنے گرد و پیش کے حالات و واقعات سے پوری طرح باخبر تھا لہذا اسکے کلام سے اس دور کے سیاسی و سماجی حالات کا مطالعہ اور ثقافتی و تاریخی

نقطہ نظر سے اسکے دیوان کا جائزہ مستحسن اور مفید معلومات کا ذریعہ ہے۔

دیوان میں ایسے متعدد تاریخی واقعات ملتے ہیں جنکی تائید معاصر یا بعد کی تواریخ سے بھی ہوتی ہے۔ مثلاً:-

۱. ابتدا میں عین الملک دہلی دربار میں ممتاز عہدہ پر فائز تھا مگر بعد میں وزیراعظم خانجہان اور اسکے درمیان کشیدگی کی بنا پر اُسے معطل کر دیا گیا۔ تعطل کی مختصر مدت میں عین الملک بادشاہ کی خدمت میں حاضر نہیں ہوا۔ بھر حال عین الملک کو بحالی کے بعد خانجہان کی ماتحتی سے ہٹا کر ملتان کا گورنر بنا دیا گیا (۱۶)۔ اپنے مدوح کی بحالی پر شاعر کی خوشی فطری چیز تھی لہذا اس کا اظہار اشعار میں اسطرح کیا ہے۔

حمد حق را کہ رسید آنچه مراد دل ماست
و آنچه از حضرت حق جانِ مُحِبَّانِ می خواست
خاک در چشم بدان کرده بکام دل دوست
آفتابِ علمش عرصہ عالم آراست
باز در مسندِ شاہی بسعادت بنشست
باز آوازِ طربِ غلغلہ در عالم خاست
الحق آن مقدمِ میمون چہ مبارک عیدست
وین سحرگاہِ منور کہ ہمایون چو ہماست
روزِ شادی و خوشی وقتِ سماع و طربست
نوبتِ نوش و نشاطست و گہ نشوونماست
ملک الشرق فلکِ قدر ملکِ عین الملک
کافتابِ کرم و سایہ الطافِ خداست (۱۷)

۲. سلطان فیروز شاہ تغلق تاریخ میں عظیم معمار کی حیثیت سے مشہور ہے۔ اس نے بہت سی عمارتیں بنوائیں، نہریں کھدوائیں، بہت سے

شہر بسائے، دیوان کے بہت سے اشعار سے تعمیرات اور شہروں کی آبادی کا پتہ چلتا ہے۔ مثلاً ذیل کے اشعار ملاحظہ ہوں:-

فیروز شہ کہ خاطر فرخندہ رای او
 حکمت شعار ساخت و شریعت دثار کرد
 چندان رباط و مدرسہ و خانقاہ ساخت
 چندان سرائے و مسجد و حوض و حصار کرد
 کز آب سند تا درِ دہلی ہمہ دیار
 از باغ و کشت جنت و دارالقرار کرد
 شہری دگر چو خلد برین برکنار جون
 آباد ہم بنام شہ نامدار کرد (۱۸)

اشعار مذکورہ میں شریعت کو اپنا قانون بنانے اور جاہجا مدرسے، خانقاہیں، مسجدیں، سرائے، مسافر خانے، حوض، قلعے بنوانے کا ذکر ہے۔ نیز یہ کہ دریائے سندھ سے دہلی تک باغات اور کھیتوں کا بیان ہے۔ آخری بیت میں دریای جمنا کے کنارے شہر فیروزآباد کے بسائے کا ذکر ہے۔ اور مندرجہ ذیل شہر اسلام آباد کی آبادی کیطرف اشارہ کرتے ہیں:-

جدا باغ ارم بقعہ اسلام آباد
 کہ بر اسلام بنا کردن او میمون باد
 خاصہ بر ذات خداوند ملک عین الملک
 کہ بیاراست جهان را از دو نفس دانش و داد (۱۹)

دوسرے شعر میں اسلام آباد سے عین الملک کی نسبت ثابت ہے۔

فیروزآباد

جدا شہر گزین حضرت فیروزآباد
 کہ در و جوی خلودست بناھا بغداد
 ہر طرف طرفہ عمارت ارم ذات عماد
 ہر سوی نزہت صحرا و قماشای سواد

لشکر آسودہ، رعیت خوش و بازاری شاد
 اینک آن شہر گر انصافِ سخن خواہی داد
 کو بگو در ہمہ آفاق کسی دارد یاد
 اینچنین جنتی آراستہ بر آبِ روان (۲۰)
 اینچنین شہرِ نکو در ہمہ آفاق کجاست
 و اینچنین قصر ز شاہانِ جہانگیر کراست
 کابِ او آبِ حیاتست و ہوا جان افزاست
 آن نم چشمہ خضروان دم عیسی بدعاست (۲۱)

فیروزآباد کی تاسیس کے بارے میں تاریخ فیروزشاهی میں شمس
 سراج عفیف کی معاصر شہادت اسطرح ہے: «دہلی کے قرب و جوار
 میں.... دریای جمنا کے کنارے موضع کارین کی زمین منتخب کی گئی
 اور شہر فیروزآباد کی بنیاد لکھنوتی کیلئے دوبارہ روانہ ہونے سے پہلے
 پڑی» (۲۲)

قصر شہنشاہی

قصری درو چو ماہ برآورد و چون نجوم
 برگرد خانہای ملک کبار کرد (۲۳)
 یارب این قصر چہ قصرست کہ دل بر بودست
 و این چہ جایست کزو راحتِ جان افزودست
 قصر گر اینست عماراتِ جہان بیہودست
 وانکہ کردست جز این یاد ہوا پیمودست
 چرخ بر منظرِ او نقطہ نیل اندودست
 تابگردش نرسد چشم رخی از دوران (۲۴)

ان اشعار میں شاہی محل کو عالم میں بے نظیر اور چاند کی طرح
 بتایا جس کے اردگرد امرا و وزراء کے گھر ستاروں کی طرح ہیں۔ آئندہ

شعروں میں محل کے گنبد کی خوبصورتی، نقش و نگار، آسمان کی طرح اسکی بلندی، درودیوار اور جنت کی طرح باغ و بہار کا نقشہ کھینچا ہے:-

قُبَّہ قصر

قُبَّہ قصرِ ہمایونِ شہ شیر شکار
کہ بطینتِ چو بہشتست بزینتِ چو بہار
آسمانی ز نجومِ ستِ پرازِ نقش و نگار
بوستانی ز ریاحینِ استِ پرازِ مشکِ تثار
قصرِ ہمدانِ وارمِ صحنِ وی و صفہ بار

طاقِ کسریش در و سدِ سکندرِ دیوار

لاجوردش ز سپہرست و سپیدہ ز اشجارِ بقیعہ و ایت

آبِ زرِ ریختہ بر چشمہ خورشیدِ روان (۲۵)

مسجد جامع

یحییٰ بن احمد کی تاریخ مہاکشاهی میں فیروز شاہی جامع مسجد اور مدرسہ کا ذکر اسطرح آتا ہے:- «اُسی سال (یعنی ۷۵۳ ہجری) کوشک کے پاس جامع مسجد اور حوضِ خاص پر مدرسہ تعمیر کیا» * مطہر نے اس بلند، بے نظیر، بہترین سنگ مرمر سے بنی ہوئی اور طاقتور سے بھری ہوئی جامع کا یوں نقشہ کھینچا ہے:-

مسجدِ جامع او بستہ ز جوزاست نطق

طاقِ درِ طاقِ یکی عالم و درِ عالمِ طاق

بر سماکینِ سر و بر سَمکُ الارضش ساق

خود چنان جای ندیدست کسی در آفاق

نہ در اطرافِ خراسان نہ در اقصایِ عراق

نہ در اقلیمِ خطا و نہ حدودِ خفچاق

ہمہ از سنگِ رخام ست روشها و رواق
 ہمہ از مرمر صافی ست ستون بر اطلاق
 طاقہایش ہمہ عالی و طبقہای براق
 منبرش نادر و محرابِ عجیبِ الالوان (۲۶)

رصد گاہ

شمس سراجِ عقیق نے رصدگاہ کا ذکر یوں کیا ہے:- «ان نادرات
 میں سے ایک طاس گھڑیالہ تھا۔ جب سلطان فیروز شاہ ٹھنہ کی مہم سے
 واپس دہلی شہر میں آیا.... طاس گھڑیالہ کو قائم کرنے کیلئے غور و
 خوض کی نشست رکھی۔ اسی میں حضرت شاہ فیروز اور دربار کے
 نجومیوں کو کئی دن ہو گئے.... اور اس طاس گھڑیالہ کو شہر فیروزآباد
 کے شاہی دربار پر لگا دیا تھا۔ (۲۷) مظہر نے مندرجہ ذیل شعروں میں
 بتایا ہے کہ تاریک راتوں اور ابر کے دنوں میں نماز و روزہ کے اوقات جاننے
 کے لئے پبلک کی سہولت کے پیش نظر ایک بہت بڑی گھڑی شاہی عمارت،
 کی بلندی پر نصب کی گئی۔ اشعار ملاحظہ ہوں:-

طاسی برای معرفتِ وقت و ساعتش
 ترتیب بر بلندی ایوان بکار کرد
 روشن بروزِ ابر و بہ شبہای تار کرد (۲۸)

سناہ زربین

آسمان سائی ستونبست ز يك پاره سنگ
 گاز دم رفته ز بنیاد پهن بالا تنگ
 پا بقعرِ ثری سر بسرِ ہفت اورنگ
 زیر و بالاش ہم از زرطلی آتش رنگ
 می نماید چویکی کوہِ زر از صد فرسنگ
 همچو خورشید کہ در صبح برون تازد خنگ

نپرد مرغ در اوجش نہ عقاب و نہ کلنگ
نرسد تیر بہ نیمش نہ خطائی نہ خدنگ (۲۹)

عقیف کے بیان سے اسکی اسطرح تائید ہوتی ہے:- «جب سلطان فیروز شاہ.... ٹھٹھ کی مہم سے دہلی شہر میں آیا... مصلحتِ خداوندی سے دہلی کے اطراف میں دو سنگین منارے تھے ایک تو پہاڑ کے دامن میں (شقِ سالورہ و خضرآباد کے) گاؤں توپڑہ کی حد میں تھا اور دوسرا منارہ قصبہ میرٹھ کے قرب و جوار میں.... ایک کو فیروزآباد کے محل کے اندر جمعہ مسجد کے قریب نصب کر دیا اور منارہ زرین نام رکھا اور دوسرے کو بڑی محنت اور حکمتوں سے شکار کے محل میں لگا دیا.» (۳۰)

مدرسہ شاہی

حوضِ خاص کے جنوبی کنارے پر (جہاں تغلق جنگ جیت کر بر سرِ اقتدار آیا) فیروز شاہ نے ۱۳۵۲/۵۳ع میں ایک عظیم الشان مدرسہ تعمیر کیا جو راجدھانی (دہلی) کی انتہائی محیر العقول اور رعب دار عمارتوں میں سے تھا۔ بقول برنی «اسکے کروفر، تعمیری تناسب اور خوشگوار فضا نے اسے اس قدر نادرہ روزگار بنا دیا تھا کہ اگر سنمار کے خورنق اور کسری کے محل پر برتری کا دعویٰ کرتا تو حق بجانب تھا۔ اسکی تعلیمی شہرت اسقدر عام ہوئی کہ اطرافِ ملک سے لوگوں کا اڑدھام ہو گیا۔ مظہر اپنے دوست کے جذبات کی اسطرح ترجمانی کرتا ہے:-

گفت الحق چو چنین است چہ دولت بہ از آن

کہ روم با تو بہم زانکہ من از سرو جہار

صفتِ حضرتِ دہلی و قماشِ گہ شہر

رونقِ قصرِ ہمایون و عماراتِ حصار

سالہا شد ز کسان میشنوم اندر گوش

آرزو ہاست کہ از چشم بینم یکبار (۳۱)

محل کے گنبد اور مدرسے کے بارے میں یوں نقشہ کشی کرتا ہے:

راستی چونکہ بدیدم ہمہ آن ساحتِ صحن
 وان سر گنبد و آن چشمہ روشن بکنار
 قبه قصر چوماہی و کواکب برگرد
 صوفیان و خدم و سائر خلق دوآر
 گفت اینست مگر روضہ رضوان کہ درو
 روح و ریحان بہشت است و دم دارِ قرار
 گفتم اینست ہنوز اول بیت المعمور
 باش تا جنتِ فردوس ببینی و انہار
 اندر آی ز درِ مدرسہ شاہِ جہان
 آسمانی نگری تازہ جہانی ز انوار
 بینی آنجا کہ درین عمر ندیدست کسی
 آنچنان جای نہ در گوش شنیدہ اخبار
 نہ چنان جای بہ ہمدان نہ خورنق نہ سدیر
 نہ چنان نقش بہ روم و نہ بچین نہ بلغار (۳۲)

»فیروز شاہی حکومت اسکی خبر گیری اور قیام کیلئے دل کھول کر خرچ کرتی تھی۔ پرانی دہلی کے بہت سے باشندوں نے اپنے پرانے گھر چھوڑ کر مدرسے کے پاس نئے گھر بنا لئے۔ تھوڑے ہی دنوں میں حوضِ خاص کے کناروں پر مدرسہ کا قصبہ وجود میں آگیا جو بعد میں چودھویں صدی میں علمی سرگرمی اور چہل پھل کا مرکز بن گیا۔

فیروز شاہی مدرسہ ایک دو منزلہ عمارت تھی جسکے محرابی دالان اور کھڑکیاں حوض کی جانب ابھری ہوئی تھیں۔ اس کا سامنے کا حصہ ہندی ستونوں اور اسلامی محرابوں کا حسین امتزاج پیش کرتا تھا۔ ہر داخل ہونے والا دروازہ میں قدم رکھتے ہی اپنے آپکو پر بہار باغ میں

پاتا تھا جہاں ہر طرف روشیں اور راستے کھلے ہوئے خوشنما پھولوں سے مزین ہوں اور پھلوں کے لدے ہوئے درختوں پر خوش آواز پرندے چہچہا رہے ہوں۔ اس مدرسے میں تھوڑی دیر ٹھہرنا آنکھوں کیلئے طراوت اور دماغ کیلئے ضیافت کا سامان تھا۔ (۳۳)

مظہر نے دارالسلطنت (دہلی) اور مدرسہ وغیرہ کی اسطرح منظر کشی کی ہے:-

شہر آراستہ دیدیم چو فردوسِ برین
کوٹری درتہ او موجزان دریا سار
مرغ و ماغ و بط و سرخاب دران صحنِ کبود
فوج در فوج روان گشتہ چو صفہای سوار
باد بر آب زره ساختہ و بلبلیہ خود
ماہیان تیغ زن و باخہ شدہ اسپردار
راست چون لشکرِ ترکان میان لبِ رود
ساحل آب گرفتہ سپہ بو تیمار
اول از در کہ درون افت دران فرخ جای
عرصہ ای دید چو صحرائِ بہشتی ہموار
صحنِ او روح فزا ساحتِ او جان پرور
خاکِ او مشکِ فشان نکہتِ او عنبرِ بار
سبزہ و سنبل و ریحان و گل و لالہ درو
رستہ و آراستہ چندانک کند چشم تو کار
نار و نارنج و ترنج و بہ و سیب و انگور
در رسانیدہ درو میوہ امسال پیار
بلبلان نغمہ سراہندہ ز ہرسوی گوئی
چنگ دارند بچنگ اندرو نی در منقار
اس باغ میں دس گیارہ فٹ اونچا ایک چبوترہ تھا جسکی لمبائی

اور چوڑائی چالیس ہاتھ تھی اور چہت گنبد دار تھی۔ مظہر نے اپنے
تاثرات کو اسطرح منظوم کیا ہے:-
اندران باغ یکی فرش ببالای دو مرد
طول و پهناش ز ہر سوی چہل رش بشمار
قبہ ای برسرش افراشته تا طارم ماہ
کہ چو خورشید درو خیرہ ہمی شد دیدار
بام و برجش بزر آراستہ چون روی عروس
درو دیوار جلا دادہ بطلق آئینہ وار
قصر مانبش رف و باغی ارم ساحتِ سخن
طاقی کسریش در و سد سکندر دیوار
سطح او را ز رخ روشن جوزا شنکرف
سقف او را ز پر سبز ملائک زنگار
چونہ و سنگ جدارش ہمہ قلعی و رخام
تختہ و چویدرش صندل چین عود قمار

اس وسیع اور مرتب و منظم باغ کے بیچوں بیچ مدرسہ کی کشادہ
عمارت واقع تھی جسکی دیواروں پر ابرق اور طلق کی چکنی اور چمکدار
پالش تھی اور ملمع کاری کیوجہ سے انسانی جسم کا عکس پڑتا تھا
گنبدوں اور اونچی ہموار جگہوں پر فیاضی کیساتھ سنہرا روغن کیا گیا
تھا۔ جب اس بلند اور عظیم عمارت کا عکس حوضِ خاص کے پانی کی
پرسکون اور شفاف سطح پر پڑتا تھا تو تماشائیوں کی آنکھیں خیرہ ہو جاتی
تھیں۔ درس کے بہت سارے ہالوں کے علاوہ چار دیواری کے اندر ہی
معلمین و متعلمین کے لئے قیامگاہیں تھیں، آنے جانے والوں کے لیے
مہمان خانے تھے، کشادہ مسجد تھی، آئمہ و مؤذنین کیلئے کمرے تھے،
دینی اعمال عبادات و مراقبہ میں منہمک رہنے والوں کیلئے حجرے تھے۔
مدرسے کے ہر کونے میں شیراز، یمن و دمشق کے آرام دہ قالین بچھے

ہوتے تھے، مطہر لکھتا ہے:-
 وز بساطِ یمن و مفرشِ شیراز و دمشق
 ہمہ آراستہ بیرون و درونش چو نگار
 جب مطہر کے دوست نے حیرت سے اس جگہ کے بارے میں پوچھا
 تو اسنے ایک ایک چیز سے اُسے اسطرح واقف کیا:-
 چون نظر کرد در این گنبدِ گردونِ فرسای
 رنگِ برگشت ز رویش چو پری دیدہ صفار
 گفت این جای چہ جایست بدین زینت و زیب
 باز این باغ چہ باغیست ز انواعِ ثمار
 گفتم این مدرسه و باغِ شہنشاہِ جہانست
 اندرونِ آی کہ یک حسنِ ببینی بہ ہزار
 چون درآمد ز درش دید دران جنتِ خلد
 قاصدانِ صفِ زدہ ہر سوی ملائکِ کردار

جیسا کہ ایک اعلیٰ تعلیمی ادارے سے توقع تھی فیروز شاہی
 مدرسہ کے مدرسین میں بڑے بڑے علماء شامل تھے، جو اپنے اپنے
 مخصوص مضامین میں امتیازی شان رکھتے تھے:-
 عالمانِ عربی لفظ و عراقی دانش
 ہمہ درجۂ شامی و بصری دستار
 ہر یکی نادرہ دہر در انواعِ ہنر
 ہر یکی واسطہ عقل در اطرافِ دیار
 در فقہاتِ ببخارا و سمرقند نشان
 در بلاغتِ بحجاز و بیمن مجد و مشار

ادارہ کا پرنسپل مولانا جلال الدین رومی اپنے زمانے کا مانا ہوا
 عالم تھا، معاصر مصنفین اس مدرسہ کا مفصل نصابِ تعلیم نہیں دیتے،
 بہر حال برنی نے تفسیر، حدیث اور فقہ کا خاص طور پر ذکر کیا ہے۔

اساتذہ مدرسہ بقول مظہر، شامی جبہ اور مصری دستار پہنتے تھے۔ قرونِ وسطیٰ میں متعلمین و معلمین کا باہمی قرب و اختلاط تعلیم و تدریس کا جزو لازم سمجھا جاتا تھا اور فیروز شاہی مدرسہ نے ان صحت مند روایات کو مؤثر انداز میں برقرار رکھا۔

درس کے کمرے طلبہ وغیر طلبہ، مقیمین و واردین سب کیلئے یکساں طور پر کھلے ہوئے تھے۔ مظہر نے اپنے دوست کے ہمراہ مولانا جلال الدین کے درس میں شرکت کی چنانچہ کہتا ہے:-

پس نشستیم و ز گفتارش انواع علوم
اخذ کردیم ز تفسیر و اصول و اخبار

ازمنہ وسطیٰ کے اسلامی طرز تعلیم میں اساتذہ کی نگرانی میں طلبہ کی باہمی بحث و تکرار پر بڑا زور دیا جاتا تھا تاکہ انکی ذہنی صلاحیتوں میں جلا اور نکھار آجائے۔ فیروز شاہی مدرسہ نے اس اہم طرزِ تعلیم کو ذرا بھی فراموش نہیں کیا۔ چنانچہ جب مظہر نے مدرسے میں گشت کیا تو طلبہ علمی مباحثہ میں مشغول تھے:-

ہمچنان یکدگر از طالبعلمان ہر سوی
بر فلک بردہ صدا از غلغل و بحث و تکرار

حکومت فیاضی کیساتھ اساتذہ و طلبہ کے اخراجات برداشت کرتی تھی۔ ہوسنل میں رہنے والوں کیلئے شاہی پیمانے پر انتظامات ہوتے تھے۔ اشعارِ ذیل میں دسترخوان پر انواع و اقسام کے ماکولات و مشروبات کا ذکر ہے:-

آسمان رنگ بیار است زنان مایده ای
کاسہ و صحن درو ہمچو کواکب بکنار
ہمہ دراج و کبوتر بچہ و کبک و کلنگ
ماہی و مرغ مُسمن برہ کوه وقار

ناردان و شکر و لوز و نوافج در وی باہق سببہ مقلدا
 زعفران صندل و مشک و ہمہ چیز از ابزار سلطنتہ سببہ
 ترشہ ملا کر انار کا شربت دسترخوان پر پلایا جاتا تھا۔ کھانے کے
 بعد سونے چاندی کی پلیٹوں میں پان لاتے جاتے تھے۔ اب ذرا مطہر کے
 الفاظ میں پان کی تعریف سنئے:-

برگ داران شدہ در دادن تببول دوان
 برگ دانہای زر وسیم گرفته بکنار
 بیرھا چون گل صد برگ چو گل (تازہ و تر)
 دوختہ آن گل صد برگ بیک سوزنِ خار
 زعفران رنگ و لقد مزہ و عنبر بوی
 چرب پھلو و تراندام و ملغظ رخسار
 شاہی ضیافت کے بعد دعا کا اہتمام تھا:-

دست برداشت ثنا خوان و دعا کرد آغاز
 بنوایی کہ دمش بود مگر موسیقار
 دولتِ شاہ زمان همچو زمان دائم کن
 سایہ شاہِ جهان برسو ما قائم دار
 نور چشمانِ جہانجوی جوان بختش را
 در برش پیرکن و در نظرش برخوردار

مختصر یہ کہ مطہر کا مدرسہ شاہی کا بیان اس دور کے سماجی
 اور ثقافتی مطالعہ کیلئے مفید معلومات فراہم کرتا ہے قاری آسانی سے
 عمارات، ظاہری و علمی ماحول، طریقہ تعلیم مثلاً سیمینار سستم، کھانے
 کی انواع و اقسام، ضیافت کی ترتیب اور اساتذہ کے لباس وغیرہ کے
 بارے میں تفصیلات سمجھ سکتا ہے۔

عالم تھا۔ محاسنِ بلاق و آس و سوسنکا فلاحی نصیحتیں تعلیم نہیں دیتے۔
 بحرِ حال برنی سے تفسیر، حدیث اور فقہ کا خاص طور پر ذکر کیا ہے۔

خانقاہ حضرت نظام الدین اولیا (رح)

خانقاہ کا ماحول اس انداز میں بان کیا ہے:

بدگر صفہ رسیدیم چو ابوانِ بہشت
عارفان جمع بدیدیم چو اصحابُ الغار
ہمہ ابدال سکندر دل و مہدی سیرت
ہمہ اوتاد مسیحا نفس و خضر شعار
ہمہ را جامہ سیاہ و ہمہ را نامہ سفید
ہمہ را روی ز نور و ہمہ را سینہ ز نار
پیرِ آن ملت سجادہ نشین آزادی
کہ ہمی تافت جبینش چو شمس و اقمار

سجادہ نشین جس سے مظہر نے اپنے دوست کو متعارف کیا مشہور بزرگ شیخ الاسلام بہاء الدین زکریا ملتانی کے صاحبزادے اور دہلی کے شیخ الاسلام شیخ صدر الدین تھے۔ ہمارا شاعر انکی اسطرح تعریف کرتا ہے:-

شیخ الاسلام جہان قطبِ زمان صدرالدین
آنکہ در خلعت او ہست جہان را اقرار
مشرقِ نورِ ازل مشرفِ احکامِ ضمیر
محرمِ کعبہ جان محرمِ سرِ الاسرار
محمی دینِ خلفِ شیخِ بہاءِ الملت
زکریا کہ بدو فخر کند خوش و تبار

تاریخ محمدی کے مطابق مظہر نے ایک طویل و فصیح قصیدہ لکھا جس میں فیروز شاہ کی تخت نشینی سے لیکر دہلی پہنچنے تک کے واقعات مفصل بیان کئے۔ غالباً وہ قصیدہ جسکی طرف اشارہ کیا گیا ہے۔ اسطرح شروع ہوتا ہے۔ اور اسمیں سو شعر ہیں:-

شاہِ زمان کہ روی زمین چون نگار کرد

و ز تیغ ببقرار جهان را قرار کرد

منگولوں سے فیروز شاہ کی لڑائی اور مؤخرالذکر کے وزیر کی بغاوت کا اسطرح ذکر کیا ہے:-

آن شاہ چون بملکت دارالبقا شتافت

نوبت سپرد در کف این شاہ بختیار

اول مصاف رزم کہ بعد از جلوس شد

بودش بخت.... مغلان حرام خوار

چندین بریخت خون مغل کز نم زمین

برمی رود هنوز سوی آسمان بخار

آمد خیر براہ کہ در شہر فتنہ ای

کرد آن وزیر پیر بد اندیش نابکار

و آن پیر طرف کردہ ز دستار در گلو

اندر میان ستادہ سیہ روی شرمسار

صحاح ستہ اور غلط فہمی کا ازالہ

دیوان مظہر کے ذریعے بعض مشکوک تاریخی بیانات کی اصلاح ہوتی ہے مثلاً عام طور پر تسلیم کیا جاتا ہے کہ کتب احادیث خصوصاً صحاح ستہ کو شیخ عبدالحق محدث دہلوی رح (۱۰۵۲ ہجری/۱۶۳۲ عیسوی) کے زمانے تک یا بقول بعض شیخ ولی اللہ دہلوی (رح) (۱۱۷۶ ہجری/۱۷۶۲ عیسوی) کے وقت تک ہندوستان میں لوگ نہیں جانتے تھے مگر ہم دیکھتے ہیں کہ فیروز شاہی کالج میں "پنج سنن" یعنی حدیث کی پانچ معیاری کتب کا درس دیا جاتا تھا چنانچہ پرنسپل مولانا جلال الدین رومی کے فضل و کمال کے سلسلے میں ہمیں مظہر کا یہ شعر ملتا ہے:-

راوی ہفت قرأت سنہ چارہ علم

شارح پنج سنن مفتی مذهب ہر چار

(مثال) - (مذہب و فقہ) ۲۰۲

شجرہ مشائخ چشتیہ

ایک طویل قصیدہ میں رسول پاک صلی اللہ علیہ و آلہ وسلم سے لیکر شیخ رکن الدین رح تک مشائخ چشتیہ کا ذکر ہے۔ اس تاریخی اہمیت کے حامل قصیدہ کی ابتدا یوں ہوتی ہے:-

مجرد شواہد دین و دنیا قلندر

کہ راہ حقیقی است زین ہر دو برتر

جشن عید

قصیدہ نمبر ۲۲ جس کا مطلع "مقدم عید ما مبارک باد" برادر پادشا مبارک باد" ہے ثقافتی نقطہ نظر سے بہت اہم ہے اس سے دور فیروز شاہی کی مختلف رسموں پر روشنی پڑتی ہے۔ طوالت کے خوف سے دو شعر پیش خدمت ہیں:-

ساختن درمیان ہر باغی نخل طوبی نما مبارکباد

مفرشی از حریر گستردن سبز چون گندنا مبارک باد



حواشی

- ۱- مقالہ دوم، حکایت نمبر ۱۰ از "چهار مقالہ" نظامی عروضی ثمرقندی*
- ۲- مصنف ۸۳۷ھ میں اس کتاب کی تصنیف میں مصروف تھا (ملاحظہ ہو پروفیسر شیرانی کا مارچ اور اپریل ۱۹۲۹ء کے "مخزن" میں چھپا ہوا مضمون: "ایک قدیم فرہنگ بحر الفضائل".
- ۳- اس پر سیر حاصل بحث کے لئے ملاحظہ ہو پروفیسر نذیر احمد کا جنوری ۱۹۶۷ء کے "معارف" میں چھپا ہوا مضمون "ظہور الاسرار"
- ۴- دیوان مظہر (مخطوطہ)، تصحیح و ترتیب بقلم عبدالرزاق مملوکہ آزاد

لاتبری، مسلم یونیورسٹی علی گڑھ، صفحات بالترتیب ۲۹۲، ۱۶۵، ۲۲۶،
۲.۳ دیکھئے صفحہ ۹ (حاشیہ) -

۸- عرفات العاشقین، بتخانہ اور مجمع النفاس وغیرہ کے مصنفین کی رائے میں
مظہر ایرانی تھا۔ مگر اخبار الاخیار، منتخب التواریخ ہدایونی اور ید بیضا
وغیرہ میں اُسے ہندوستانی لکھا گیا ہے۔

۹ تا ۱۰- مخطوطہ دیوان مظہر، ترتیب و تصحیح عبدالرزاق، مملوکہ آزاد
لاتبری، علی گڑھ، صفحات ۱۳۳-۶۶ میں دیکھیں۔

۱۱- ان کا مضمون مارچ ۱۹۲۹ء کے مخزن (لاہور) میں دیکھیں۔

۱۲- "شرح مخزن اسرار" محمد بن قوام بن رستم بدر خزائنہ البلخی الکرنی کی
۷۷۵ھ کی تصنیف ہے۔

۱۳- "بحر الفضائل" بھی محمد بن قوام کی تصنیف ہے جو ۸۲۷ھ میں لکھی
گئی۔ دیکھئے پروفیسر شیرانی کا مارچ اور اپریل ۱۹۲۹ء کے "مخزن"
(لاہور) میں چھپا ہوا مضمون: "ایک قدیم فرہنگ: بحر الفضائل"۔

۱۴- تاریخ محمدی مؤلفہ محمد بہامد خانی کا مخطوطہ برٹش میوزیم میں ہے
مگر اس کا روٹو گراف تین جلدوں میں شعبہ تاریخ، مسلم یونیورسٹی علی
گڑھ میں موجود ہے۔ اس کتاب میں فیروز شاہ تغلق اور شیخ نصیرالدین
محمود چراغ دہلی کی شان میں مظہر کے قصائد اور مؤخرالذکر کی وفات
پر مرثیہ کے چیدہ چیدہ اشعار ہیں۔

۱۵- پروفیسر نذیر احمد، شعبہ فارسی مسلم یونیورسٹی علیگڑھ نے اپنے ایک
مضمون میں استاجی کا ذکر کیا ہے اور اس کا کلام بھی نقل کیا ہے۔

۱۶- دیکھئے تاریخ فیروز شاہی مؤلفہ ضیاءالدین، تاریخ فیروز شاہی مؤلفہ
شمس سراج عقیب اور ڈاکٹر محمد شمعون اسرائیلی کا مضمون "مظہر گڑھ"
"جو انڈیا و ایرانیکا" میں صفحہ ۵۰ پر چھپا تھا۔

۱۷- مخطوطہ دیوان مظہر بقلم عبدالرزاق مملوکہ آزاد لاتبری، مسلم
یونیورسٹی، صفحہ ۲۵

۱۸- صفحہ ۷۰

۱۹- صفحہ ۶۲

۲۰- صفحہ ۳۲۹

۲۱- صفحہ ۳۳۰

۲۲- تاریخ مبارکشاهی، یحییٰ بن احمد صفحہ ۱۲۳

۲۳- دیوان مظہر، ترتیب از عبدالرزاق صفحہ ۷۲ (۳)

۲۴- صفحہ ۳۲۹

۲۵- صفحہ ۳۳۰

۲۶- مخطوطہ دیوان مظہر (تصحیح و ترتیب عبدالرزاق) صفحہ ۳۳۱

۲۷- تاریخ فیروز شاہی مؤلفہ شمس سراج عقیف صفحات ۱۳۳-۲۵۳

۲۸- دیوان صفحہ ۷۲

۲۹- دیوان صفحہ ۳۳۱

۳۰- تاریخ فیروزشاہی مؤلفہ شمس سراج عقیف صفحہ ۱۳۳-۳۰۵

۳۱-۳۲-۳۳- پروفیسر خلیق احمد نظامی شعبہ تاریخ، مسلم یونیورسٹی
 "An Indian Medieval Madrasah" علیگزہر نے اپنے مضمون:
 میں تاریخ فیروز شاہی، ضیاءالدین برنی، تاریخ فیروز شاہی، عقیف "Madrasah"
 وغیرہ کے علاوہ مظہر کے ۱۵۱ شعر والے طویل قصیدے سے جا بجا استفادہ
 کیا ہے۔ دیوان مظہر (ترتیب و تصحیح عبدالرزاق) میں یہ قصیدہ صفحہ ۹۹
 سے شروع ہوتا ہے۔

بازدید رئیس مؤسسه کیهان از مرکز چاپ اخبار پاکستان

جناب آقای اصغری رئیس مؤسسه کیهان و نماینده مجلس شورای اسلامی در سفر مطالعاتی و فرهنگی که در نیمه اول شهریور ماه ۱۳۶۹ به پاکستان داشتند به همراه همکاران در رایزنه نشرهنگی از روزنامه های کثیرالانتشار مسلم و جنگ به ترتیب در اسلام آباد و راولپنڈی بازدید کردند و از نزدیک بخش های مختلف مدیریت، سردبیری، هیئت تحریریه، لیتوگرافی، چاپخانه و قسمت توزیع را مورد مشاهده قرار دادند.

ایشان همچنین با برخی از دست اندکاران این روزنامه ها به گفتگو پرداختند و در اهمیت رسالت مطبوعات و ارائه اخبار و تحلیل های سیاسی، فرهنگی سالم و صحیح تأکید ورزیدند.

مسئولان و کارکنان این روزنامه ها نیز مقدم ایشان را بسیار گرمی داشتند و در مورد بازدید از قسمت های مختلف مطالبی در روزنامه های خود منتشر ساختند. آقای اصغری همچنین به مسئولان فرهنگی و علاقه مندان پاکستان در نشستی دیگر قول دادند که انتشارات مؤسسه روزنامه کیهان به موقع به دست متقاضیان خارج از کشور برسد.

مجله دانش ضمن تأیید اینگونه بازدیدها، توسعه هر چه بیشتر حسن روابط فرهنگی مسئولان مطبوعات ایران و پاکستان را آرزوی کند.

خانم ڈاکٹر قمر غفار علیگ

جامعہ ملیہ اسلامیہ نئی دہلی

فیضی اور لطیفہ فیاضی

تبصرہ و تعارف

مغلوں کا ملک الشعراء، دربار اکبری کی جان، نورتنوں کی شان، شیخ ابوالفیض فیضی نہ صرف گوناگوں صفات کی حامل شخصیت کا مالک اور بہت سی تصانیف کا خالق ہے بلکہ اس کی زندگی عروج و زوال کی بذات خود ایک تاریخ بھی ہے۔ پروفیسر سید نبی ہادی نے اپنی کتاب "مغلوں کے ملک الشعراء" میں فیضی کے بارے میں لکھا ہے:

"تقدیر کا فرشتہ بعض اوقات نہایت گمنام لوگوں کو دیکھ کر مسکراتا ہے اور ان کو اپنے قوی بازوں پر بٹھا کر بقائے دوام کی بلندیوں کی سمت اڑنے لگتا ہے۔ دنیا سمجھتی ہے اور افسوس کرتی ہے کہ وہ تباہی اور دست برد کا شکار ہو گئے۔ لیکن وہی دست برد ان کے عروج کی راہ کا نقطہ آغاز بن جاتی ہے۔"

تاریخ شاہد ہے کہ شیخ مبارک کا بیٹا فیضی اپنے خاندان کے ساتھ ان ہی معاملات اور کیفیات کے ساتھ گزرا۔

فیضی نے اپنے گھر والوں کے ساتھ کیا کیا صعوبتیں نہ اٹھائیں۔

کیا کیا ہم چشموں نے چغلی لگا کر، ان کے خلاف بہکا کر جان سے بیزار نہ کیا کہ فیضی اپنے عزیز و محترم باپ کے سامنے تلوار نیام سے نکال کر آمادہ ہو گیا کہ یا تو آپ ہم لوگوں کو لیکر گھر سے راہ فرار اختیار کیجے ورنہ میں ابھی اپنا کام تمام کیے لیتا ہوں۔ بعد ازیں شیخ مبارک کا اپنے خاندان کے ساتھ گھر سے بے گھر ہونا، پریشان پھرنا، چھپتے چھپاتے دوسروں کے یہاں پناہ لینا، جن میں اپنے بھی شامل ہیں پرانے بھی، مہربان بھی ہیں اور نا مہربان بھی۔ لیکن واقعاً قسمت کا فرشتہ اس سخت کوشی اور لوگوں کے برتاؤ پر خندہ زن تھا کہ ایک دن وہ بھی آتا ہے جب اسی خاندان کے دو فرزندوں کا آستانہ لوگوں کے لئے قبلہ حاجات بن جائے گا۔ اور وہ وقت جلد ہی آیا۔ خوش قسمتی سے شیخ مبارک کے خاندان کی رسائی ایک ہمدرد مرزا عزیز کے ذریعہ اکبر کے دربار تک ہوئی جس کا ذکر "آئین اکبری" میں کیا گیا ہے۔ اور جس کے حوالہ سے شبلی نعمانی نے اپنی تصنیف "شعرالعجم" میں ان الفاظ میں اظہار خیال کیا ہے:

ابوالفضل نے آئین اکبری میں لکھا ہے ایک امیر نے اکبر کے دربار میں نہایت گستاخانہ سفارش کی۔ اس سے مرزا عزیز ہی مراد ہے۔ مرزا عزیز نے بارہا اکبر کو سر دربار سخت و سست کہا اور اکبر یہ کہہ کر چپ ہو جاتا تھا کہ کیا کروں میرے اور مرزا عزیز کے درمیان دودھ کا دریا حائل ہے۔"

دراصل اکبر کے دل میں خود اس خاندان کے لئے نرم گوشہ موجود تھا مگر متعصب مولویوں کے خیال سے خاموش رہتا تھا۔ جیسا کہ مولانا شبلی نے لکھا ہے۔ "گستاخ امیر کے جواب میں اکبر نے کہا کہ "تم کو خبر بھی ہے تمام علماء نے فتوے تیار کئے ہیں اور مجھ کو چین لینے نہیں دیتے کہ جہاں سے ہو شیخ مبارک کا خاندان ڈھونڈ کر پیدا کیا جائے اور اس کو سزا دی جائے۔ مجھ کو شیخ کی قیام گاہ "چور محل" معلوم ہے لیکن

فیضی اور لطیفہ فیاضی

دانستہ ثابت ہوں۔ کل کوئی جاگر شیخ کو دربار میں لائے۔ "الغرض حالات کی یہ ستم ظریفیاں کچھ تو قسمت کی مرہون منت ہیں اور کچھ فیضی اور اس کے خاندان کی افتاد طبع کی بدولت جس کا احساس خود فیضی کو ہے:

من براہی میروم کا نجا قدم نا محرم است

از مقامی حرف میگویم کہ دم نا محرم است

بہر حال ہر شب کی ایک سحر ہوتی ہے "پایان شب سپیداست۔" دکھ اور پریشانیوں کا سینہ چاک کر کے شیخ مبارک کے خاندان کی بھی جگمگاتی صبح طلوع ہوئی اور اکبر کو گویا اپنے جاگتے خوابوں کی تعبیر مل گئی۔ ابوالفضل اور فیضی اکبر کی قوت سماعت و بصارت اور اس کی حکمت عملی کے ہاتھ بن گئے۔ خود فیضی کے بقول:

"کوہکن راتیشہ دادیم و کار آموختیم"

اپنے بارہویں جلوس (۱۹۷۲ء) کے موقع پر مغل اعظم شہنشاہ اکبر نے بڑے احترام اور چاؤ سے بلایا۔ فیضی جس آن بان سے دربار میں پہنچا اور اکبر نے جو قدردانی اور پذیرائی کی اسے دیکھ کر حاسدوں کے سینوں پر سانپ لوٹ گئے اور اس جلن کی آنچ اور تمازت نے فیضی کے مراتب کو جلا بخشی، ابوالفضل نے اپنی "آئین اکبری" اور فیضی نے اپنے دیوان "تباشیرالصبح" کے پہلے نسخہ (۱۹۹۵ء) کے دیباچہ میں اس کا ذکر کیا اور نورالدین عین الملک نے اپنے مرتبہ خطوط "لطیفہ فیاضی" کے مقدمہ میں شامل کیا ہے۔

"خواستم خود را بہ پایہ تخت شاہنشہی رسانم و
ظلمت زدای ستارہ بخت شوم۔ ناگاہ منشور التفات حضرت
شاہنشاہ عالم، فومان روای اعظم، مظہر قدرت
الہی... رسید۔"

اس طرح کے القاب و آداب کا خاتمہ ذیل کے اشعار پر ہوتا ہے:

شمع شش طاق و شاہ نہ خرگاہ
بادشاہ زمانہ اکبر شاہ
کہ رخس روز بخت روشن باد
وز بہارش زمانہ گلشن باد

اس کے بعد فیضی دربار اکبری میں پہنچنے کی اطلاع ان الفاظ میں دیتا ہے۔

"در زاویہ فقر و فنا گنجیدہ بدو پای دیدہ بشتا
فتم و بہ تقبل پایہ اورنگ والا سریلند یافتم نظری کہ
آفتاب بخاک چمن اندازد و سہیل کہ بہ سنگ یمن کند بہ من
کرد. و عنایات پادشاہی چون نعمای الہی بی حساب دیدم.
درخشندہ رقمی کہ از لوحہ سرنوشت من روزگار برخواند و
منت ازل و ابد برمن نہاد نقش استادی شاہزادہ ہای کامگار
بخش بود کہ بشادگری بخت فرخندہ بخدمت تعلیم ابن
مستخدان انتظام بسلسلہ گوی والہی ممتاز شدم. القصہ
بیدرقہ تربیتش سلوک در مدارج صورت و معنی نمودم و
نشیب و بلندی بہ وادی ظاہر و باطن پیمودم. رفتہ رفتہ در
بندگی تاش شدم. و بسعادت ابد خواجہ تاش گشتم ہم در
حساب امراء در آمدم و ہم خطاب ملک الشعراء گرفتم
اگرچہ شمشیر بہ میان بستہ بودم."

فیضی کی اکثر و بیشتر تصانیف جو اپنے مواد کے اعتبار سے رنگارنگی کی حامل ہیں، غیر معروف نہیں۔ خود "ملک الشعراء" کا خطاب ریتی دنیا تک اس کی بقائے دوام کا سبب بن گیا، لیکن اس کی دوسری خصوصیات کو اہل علم نے اس طرح نہیں سراہا جیسا کہ حق تھا۔ جس کا احساس شاعر کو بھی ہے:

امروز نہ شاعرم، حکیمم

دانندہ حادث و قدیم

اصلاً یمن کا عربی النسل فیضی ہندوستان کے چمن زاروں کا
نونہال، اس کی نرم و گرم فضاؤں کا پروردہ، نہ صرف حادث و قدیم کا
امین ہے بلکہ ایک اچھا نثر نگار بھی ہے جس کا بین ثبوت اس کے وہ
خطوط ہیں جو اس نے وقتاً فوقتاً مختلف مقامات مثلاً دکن، احمدنگر،
احمد آباد اور آگرہ وغیرہ سے شہنشاہ اکبر، اپنے وقت کے بعض سلاطین،
امراء و شرفاء اور اعزا و اقارب کو لکھے اور جن کو اس کے ایرانی
النسل شاگرد اور بھانجھے نورالدین محمد عبداللہ بن حکیم عین الملک نے
"لطیفہ فیاضی" کے عنوان سے مرتب کئے اس کی تاریخ ۲۶-۱۶۲۵ء/
۱۰۳۵ھ نکالی۔ عبارت ملاحظہ ہو:

"اما بعد، باد پیمای بادبہ سخن سنجی و آبلہ

پای سنگ لآخ پینچی، نورالدین محمد عبداللہ حکیم عین

الملک کہ بہ نسبت آبای کرام از خاک پاک شیراز است و بحسب

طینت در شکرستان ہند سحر طراز... از آنجا این کمترین

نسبت خواہر زادگی و تلمذی بحضرت مذکور داشت خواست

کہ... "لطیفہ فیاضی" (۱۰۳۵ھ) کہ تاریخ انجام و انتظام

این مطلب اہم است."

کیسی عجیب اور حیرت کی بات ہے کہ میری ناقص معلومات
کے مطابق نہ تو "لطیفہ فیاضی" پر ابھی تک کوئی سیر حاصل بحث سامنے
آئی ہے اور نہ ہی شیخ فیضی کی شخصیت کو اس کے خطوط میں
ڈھونڈنے کی کوشش ابھی تک سنجیدگی کے ساتھ ہوئی ہے۔ اس کی ذات
سے دلچسپی رکھنے والے تقریباً سارے ہی دانشوروں کے نام مشہور
معلوم ہیں لیکن انہوں نے شیخ کے مجموعہ مکتوبات یعنی "لطیفہ
فیاضی" کو شوق و انہماک کی نظر سے کم دیکھا ہے، حقیقت تو یہ ہے

کہ سرسری نظر سے دیکھنے والے بھی زیادہ نہیں ہیں۔

دنیا کے تقریباً تمام فنکار اپنے کو قابلِ رحم کہتے اور سمجھتے آتے ہیں مگر بعض کا قصہ واقعی نہایت عجیب ہے۔ لوگ ان کے آثار سے ایک قسم کا رعب کھاتے ہیں۔ نام سنا اور دل پر خوف چھایا۔ ان کی کتابیں الماری کے سب سے اونچے خانہ میں رکھی جاتی ہیں۔ لیکن ان کے پڑھنے کو زبردست ہمت چاہیے۔ ان کے آثار زینت و آرائش کے ساتھ ساتھ مرعوب کرنے کی خاطر جمع کئے جاتے ہیں۔ مطالعہ مقصود نہیں ہوتا۔ فیضی بھی اس زمرے کا فنکار ہے۔ یعنی وہ "سواطع الالہام" کا مؤلف ہے۔ قرآن کی تفسیر اور وہ بھی بے نقط عبارت میں۔ آخر کتنے اہل دل اور اہل ذوق نے "سواطع الالہام" کو غور و خوض سے پڑھا ہوگا۔ موضوع کی حدود سے بات ذرا دور چلی گئی عرض کرنے کا مقصد صرف اس قدر ہے کہ ایسا ہی منصب بلند "لطیفہ فیاضی" کو اگر واضح طور سے نہیں ملا تو ملتے ملتے رہ گیا۔

فطرت انسان کے ساتھ کبھی کبھی اچانک کسی موڑ پر آکر واقعی فیاضی کے ساتھ کام لیتی ہے۔ یہ کلیہ فیضی پر صادق آتا ہے۔ اس کو ایسی شخصیت بخشی گئی جس کو صحیح معنوں میں پہلودار کہنا چاہیے۔ غور کرنے کی بات ہے ہم کونسے فیضی کو جانتے ہیں اور کونسا فیضی ہے جو دنیا کی نظر سے پوشیدہ رہ گیا؟ یوں تو حکیم آزاد انصاری نے ضروری باتوں کے لئے کہا تھا:

افسوس ہے شمار سخن ہائے گفتنی

خوف فساد خلق سے ناگفتہ رہ گئے

ویسا ہی حشر بہت سی ہستیوں کا ہوتا ہے۔ یعنی ان کے اصلی چہرے سامنے نہیں آ پاتے۔ یہ اور بات ہے کہ تاریخ کا طلسماتی عمل صدیوں کے امتداد کے بعد چہرے سے نقاب اٹھادے۔

فیضی کے بعض معاصرین جو اس کو زندگی بھر نزدیک سے دیکھتے رہے، اس کی حیات مستعار کے نقطہ اختتام پر پہنچ کر عجیب انداز کے فیصلے پیش کرتے ہیں۔ ان کے قیل و قال سننے کے قابل ہیں۔ عداوت اور نفاق میں تو شک ہی کیا، لیکن ساتھ ہی ان حقارت آمیز تبصروں سے فیضی کی ذات کے مختلف پہلو نہ صرف واضح طور سے سامنے آتے ہیں بلکہ ذہن میں بہت سے سوالوں کو جنم دیتے ہیں۔ مثلاً فیضی نحس دشمن نبوی، قاعدہ الحاد شکست، خالداً فی النار، وی فلسفی شیعہ و طبیعی و دہری، وغیرہ وغیرہ*۔

فیضی کے حریف زندگی بھر اس کی ذات کے گرد زبردست ہنگامے مچاتے رہے مگر تعجب کی بات یہ ہے کہ اس کے اطوار میں کسی مرحلے پر بھی ایسی علامتوں کا سراغ نہیں ملتا، جن کو اعصاب کی کوفت، دل کی گھبراہٹ، یا کم از کم چہرے کی شکن ہی سے تعبیر کیا جاسکے۔ وہ پوری خونسردی کے ساتھ خاموشی سے اپنی مدافعت کرتا ہے اور شاذ و نادر ہی اپنے دشمنوں کے خلاف حرف ملامت زبان پر آنے دیتا ہے۔ جس کی متعدد مثالیں اس کے خطوط سے دی جاسکتی ہیں۔ جس طرح اہل ایمان اپنے نیک و بد کا حساب یوم حشر پر اٹھا رکھتے ہیں فیضی اپنے اختلافات کا فیصلہ تاریخ کی عدالت کے سپرد کر جاتا ہے۔ اس کو احساس اور اعتماد ہے کہ صدیاں گزر جانے کے بعد تاریخ اپنا فیصلہ اس کے حق میں صادر کرے گی۔

مبالغہ نہ ہوگا اگر کہا جائے کہ اکبر کے زمانہ میں ایک ہزار قصے ایسے کھڑے ہوئے جو اس سے قبل کبھی نہ ہوئے تھے* اور ملک کے طول و عرض میں دانشوروں کو تو خیر جانے دیجیٹے معمولی تعلیم یافتہ افراد تک جذبات کے ہوشربا اور خرد فرسا طوفان میں کودنے کو تیار ہو گئے۔ عہد اکبری کے بیشمار پیچیدہ قضیوں میں دین الہی، صلح کل، شہنشاہ کی ذات والا صفات سے متعلق بعض علماء کا محضر، کمال

تعالیٰ شانہ۔ اللہ اکبر، تاریخ الفی یعنی اسلام کی ایک ہزار سالہ تاریخ اور اس سے زیادہ مسلمانوں کے پست و بالا کی حساب فہمی، غیر اسلامی ادیان کی نوعیت، خصوصاً ہندوؤں کے عقائد کی صحت یا عدم صحت کا جائزہ اور اس کے دیگر شاخسانے جسے مسئلہ تحریم گاؤں یا پھر ان مذہبی کتابوں کے ترجمہ کا مشکل اور غیر معمولی منصوبہ، جس کی بدولت رامائن، مہا بھارت اور ویدوں کو فارسی میں منتقل کر لیا گیا، یہ سب دلچسپ قصے ہیں اور لطف کی بات یہ ہے کہ ان تمام قصوں میں شیخ مبارک کے دونوں بیٹے سب سے آگے نظر آتے ہیں۔ اگر پوچھا جائے کہ یہ فلسفیانہ نوعیت کے بیجان کیوں برپا ہوئے اور ہندوستانی مسلمانوں کی فکری زندگی میں اتنے سارے مسئلے کہاں سے کھڑے ہو گئے تو اس کا جواب معاصر مورخ عبدالقادر بدایونی صاحب "منتخب التواریخ" کے ایک جملہ میں موجود ہے۔ یہ جملہ دراصل اس جماعت کے رجحانات اور کوششوں پر ایک واضح تبصرہ ہے جس کا قافلہ سالار فیضی تھا۔ پورے معاملات کو سمجھنے کے لیے بدایونی کا یہ جملہ کلیدی اہمیت رکھتا ہے: "مدار دین بر عقل گذاشتند نہ بر نقل"۔

دراصل زوال بغداد کے بعد ۱۲۵۸ء/۶۵۶ھ مسلمانوں نے بارہا کوشش کی کہ اپنی تہذیب کے تھکے ہوئے اور راہ گم کردہ قافلہ کو ہوسکے تو پھر سے آگے بڑھائیں۔ عہد اکبری کے ہنگامے اس داستان کا انتہائی باب ہیں۔ یہ ایک آخری کوشش تھی۔ یہی زمانہ تھا جب یورپ نشاۃ ثانیہ کی تیاریوں میں لگ چکا تھا۔ سب جانتے ہیں مغرب میں جیسے ہی نشاۃ ثانیہ کی تحریک آگے بڑھی مسلمان عقل و حکمت کی امانت سے محروم ہو گئے۔ بقول اقبال "لے گئے تثلیث کے فرزند میراث خلیل"۔ عہد اکبری کے دانشوروں میں فیضی جو سب سے ممتاز ہے ایک سنجیدہ جستجو میں منہمک نظر آتا ہے یعنی انسانی اداروں کا انتظام، بشمولیت دین، "اعتقادات عقلی" پر استوار ہونا چاہیے۔ معاشرے کی مربوط اور منظم

پیشرفت فقط ان عوامل کے ذریعہ ممکن ہے جو "دلائل عقلیہ اور شواہد نقلیہ" سے مطابقت رکھتے ہوں۔ مذکورہ دونوں ہی اصطلاحیں بدایونی کے بیانات سے مستعار ہیں یہ مقدمات ان مسائل کی سنگینی کا احساس دلانے کے لئے کافی ہیں جو فیضی کو اپنی زندگی میں درپیش تھے۔ اس میں شک نہیں کہ فیضی کو بادشاہ کا مکمل اعتماد حاصل تھا۔ حکومت کی طاقتور دستگاہ اس کے بھائی شیخ ابوالفضل کے ہاتھ میں تھی۔ مگر ملک کی رائے عامہ کو ساتھ رکھنا اور مخالفت کا جو طوفان کھڑا ہو گیا تھا اس کو روکنا نہایت نازک اور دشوار کام تھا۔ فیضی کے مکاتیب اس پس منظر میں خاص اہمیت کے حامل ہیں۔

"لطیفہ فیاضی" کا مطالعہ کرتے وقت جو مکتوب الیہ اکثر و بیشتر سامنے آتے ہیں ان کو کم و بیش تین طبقات یا زمروں میں رکھا جا سکتا ہے۔ ایک طبقہ وہ ہے جس کو بدایونی اپنے مخصوص انداز میں "طائفہ سادات و مشایخ و علماء و فضلاء وقت" کہتا ہے دوسرے گروہ میں وہ بزرگ آتے ہیں جو "اہل دولت و ارباب حکومت" کہلاتے ہیں۔ اور تیسری جماعت ان نواسنجان شعر و ادب کی ہے جن کی گونج تاریخ میں ابھی تک سنائی دیتی ہے اور جن کیوجہ سے اکبر کا ہندوستان فارسی شاعری کا "موسم بہار" کہلاتا ہے۔ دو نکتے اور قابل غور ہیں۔ ایک یہ کہ سہل انگاری اور سادگی کے باوجود مکتوبات کی زبان جگہ جگہ مرصع اور پر تکلف محسوس ہوتی ہے۔ اور ایسے موقوں پر نثر میں وہ خوبی گم ہو جاتی ہے جس کو سادگی اور برجستگی کہتے ہیں۔ یقیناً فیضی جیسا ذہین آدمی روزمرہ کی زبان کی تاثیر اور جاذبیت سے واقف تھا۔ مگر جس طبقہ سے اس کا تعلق تھا ان لوگوں میں سادہ اور سہل نثر کے استعمال کا رواج نہ تھا۔ وہ اپنے دور کی اور اپنے طبقہ کی روایات کا گاہ پابند نظر آتا ہے۔ اگرچہ کاملاً نہیں دوسری قابل تعریف بات یہ ہے کہ بیشتر خطوط نہ صرف نہایت مختصر ہیں بلکہ بعض کے چھوٹے چھوٹے

خوبصورت اور بامعنی جملے گلستان سعدی کی یاد دلاتے ہیں۔ متعدد ایسے ہیں جن کی عبارت دو یا تین ہی سطروں پر مشتمل ہے۔ ممکن ہے ایسے خطوط مکتوب الیہ کا جواب ہوں یا کسی اطلاع کی غرض سے لکھے گئے ہوں جہاں تفصیل کی ضرورت نہیں سمجھی جاتی۔ بعض خطوط القاب و آداب کی قید سے بھی بالکل آزاد ہیں* اور فیضی کی یہ آزاد روی غالب کی آہنیں آس پاس محسوس کراتی ہے۔

فیضی کو اپنے زمانہ کے بہت سے علماء اور مشایخ سے خط و کتابت کرنے کی ضرورت پیش آئی۔ ایک تو وہ اپنی تفسیر بے نقط "سواطع الالہام" کی تالیف کے سلسلہ میں تقریباً ملک بھر کے نامور اہل علم سے مشورے کرتا رہا، ان کو اقتباسات کے غونے بھیجتا رہا اور ان کی مدد سے اپنا کام آگے بڑھاتا رہا۔ دوسرے اکبر کے عہد میں جو تازہ بہ تازہ نو بہ نو ہنگامے برپا تھے اور جن کی تمام تو ذمہ داری شیخ مبارک کے بیٹوں کے سر آپی تھی یعنی ان پر بادشاہ کو گمراہ کرنے کا الزام تھا* اس بدنامی کی مدافعت میں یا اپنے حامی اور ہم نوا پیدا کرنے کی غرض سے اس کو دوستوں کا حلقہ وسیع کرنا پڑا۔ دوسرے دکن اور گجرات کی مہم کے حالات اکبر کو تفصیل کے ساتھ لکھے۔ نیز جب اکبر گجرات کی بغاوت کو فرو کرنے کے لئے گیا ہوا تھا تو اس کو خطوط کے توسط سے دارالخلافہ کے حالات سے باخبر رکھا۔ اگر یہ کہا جائے تو بیجا نہ ہوگا کہ اس صورتحال نے اس کو مکتوب نگار بننے پر مجبور کیا۔ اور آج یہی مکتوبات تاریخی دستاویز کی حیثیت کے حامل کہے جاسکتے ہیں۔ اور ان خطوط کے آئینہ میں شیخ تاج الدین اجودھنی، جو تاج العارفین کہلاتے تھے اور جن کو ابن العربی کے فلسفہ پر زبردست عبور حاصل تھا، شیخ یعقوب کشمیری جن کو عین القضاة ہمدانی کے افکار کا ماہر شمار کیا جاتا تھا اور لاہور کے شیخ جمال نظام الملک، عبدالحق، ابوالفتح گیلانی وغیرہ کے کردار ابھر کر سامنے آئے ہیں۔

فیضی جس کو بادشاہ کے اعتماد و عنایات کا شرف حاصل تھا اور شیخ ابوالفضل کے بڑے بھائی کی حیثیت سے تمام ہی ارباب دولت اور امراء سلطنت کی نظروں کا مرکز تھا۔ بے شمار معاملات جو دربار شاہی کی دادوستد اور رعیت و سپاہ کی عقدہ کشائی سے تعلق رکھتے تھے، اس کا اشارہ اہرو ان کی بست و کشاد اور ان کے حل و فصل کے لئے کافی ہوتا تھا۔ تعجب کی بات نہیں اگر بڑی تعداد میں امراء کبار اس سے مراسلت کا سلسلہ رکھتے تھے۔

فیضی "ملک الشعراء" تھا۔ اس اعتبار سے دربار میں آنے جانے یا مستقل تعلق رکھنے والے تمام شاعروں کی تنخواہ دلانا، ان کے وظائف اور انعام کا تعین کرنا اسی کا کام تھا۔ نیز شاعر کی حیثیت کافصلہ اسی کی صوابدید اور سفارش پر منحصر تھا۔ اکبر کے دربار کو ایرانی شاعر اپنی آخری اور سب سے بڑی منزل مقصود سمجھتے تھے۔ دراصل ان کو اپنے کمال کی سند لینے کے لئے وہاں کا رخ کرنا پڑتا تھا۔ اور محمد قلی سلیم کے کہنے کے مطابق :

نیست در ایران زمین سامان تحصیل کمال

تا نیامد سوی ہندوستان حنا رنگین نشد

یہ جماعت فیضی کو اپنا مربی اور "پیرو دستگیر" سمجھتی تھی۔
"لطیفہ فیاضی" میں بہت سے خطوط شاعروں کے نام ہیں۔

حیرت کی بات ہے کہ "لطیفہ فیاضی" کے مجموعہ میں وہ خط نظر نہیں آتا جس کو بدایونی تمام و کمال اپنی تاریخ میں محفوظ کر گیا ہے۔ یہ خط فیضی کے ظرف اور کردار کا آئینہ کہے جانے کا مستحق ہے۔ بدایونی فیضی کا کھلا دشمن ہے۔ وہ نفرت و بیزاری کا برملا اظہار کرتا ہے۔ اس کا تبصرہ فیضی کی بابت یہ ہے کہ : "مخترع جدرہزل و عجب و حقد و مجموعہ نفاق و خیانت وریار رعونت بود"۔ یہ تبصرہ بہت طولانی ہے۔ اور اس میں اگے چل کر وہ تمام صفات اعتباری و لا اعتباری شمار

کرادی گئی ہیں جن کو آجکل کی زبان میں غیر پارلیمانی کہا جاتا ہے۔ مگر دوسری طرف فیضی کا طور طریق ملاحظہ فرمائیے: وہ ایک دفعہ شاہی سفیر کی حیثیت سے بیجاپور اور گولکنڈہ کا دورہ کر رہا تھا۔ وہاں خبر پہنچی حضرت شہنشاہی، ملا عبدالقادر بدایونی سے ناراض ہو گئے اور ملا کو نوکری سے نکال دیا گیا۔ وہ فوراً اکبر کو خط لکھتا ہے۔ عالم پناہا، بدایونی کے دو آدمی "گریان و بریان" میرے پاس بہاں دکن آئے ہیں۔ معلوم ہوا ہے وہ آجکل بیمار بھی ہے۔ خدا جانے کس نے اس کے خلاف شرارت کی کہ حضور ناراض ہو گئے۔ شکستہ نوازا، ملا عبدالقادر بڑی اہلیت کا آدمی ہے۔ میرے پدر بزرگوار شیخ مبارک کی خدمت میں کسب فضیلت کرچکا ہے بس یہ سمجھیے کہ میں اعلیٰ حضرت کی خدمت میں دست بستہ کھڑا ہوں اور خود اپنے لئے نوکری کی التجا کر رہا ہوں۔ اس خط کا وہی اثر ہوا جو ہونا چاہیے تھا۔ بالآخر بدایونی کو فیضی کے کمالات یاد کر کے یہ کہنا پڑا "۰۰ بی قرینہ، روزگار بود۔"

"لطیفہ فیاضی" کے دو قلمی نسخے مسلم یونیورسٹی علیگڑھ کی مولانا آزاد لائبریری میں محفوظ ہیں۔ مزید دو نسخے انڈیا آفس لائبریری اور برٹش میوزیم میں موجود ہیں۔ علیگڑھ لائبریری کے محفوظ دو نسخوں میں ایک خط نستعلیق شکستہ (یونیورسٹی ضمیمہ ۵۹) اور دوسرا خط شکستہ (سلمان ککشن) میں ہے جس میں صرف لطیفے شامل ہیں۔ جبکہ خط نستعلیق شکستہ میں لکھا نسخہ خود مرتب کی اطلاع کے مطابق تین حصوں میں تقسیم ہے۔ (۱) لطیفہ (۲) منظومہ (۳) خاتمہ ۰ لطیفوں کو نورالدین نے پانچ حصوں میں تقسیم کیا ہے:

- (۱) لطیفہ اول: بعنوان "عرایض والا درگاہ" جس میں چھ عرضداشتیں ہیں۔ پانچ وہ خطوط جو فیضی نے اکبر کو دکن و گجرات کی مہم کے دوران اور ایک وہ جو دارالخلافہ سے اکبر کو گجرات میں لکھا۔
- (۲) لطیفہ دوم: بعنوان "معاصر فیضی شرفاء و علماء و عرفاء"

یعنی دو مین لطیفہ میں وہ خطوط شامل ہیں جو فیضی نے اپنے وقت کے ارباب اقتدار اور حل و فصل کو لکھے۔

(۳) لطیفہ سوم: بعنوان "بحکما و معاصر" یعنی سومین لطیفہ حکماء و معاصرین کو لکھے گئے مکاتیب پر پھیلا ہوا ہے۔

(۴) لطیفہ چہارم: چہارمین لطیفہ سلاطین وقت و امرای نظام کے ساتھ نامہ نگاری کی نشاندہی کرتا ہے۔

(۵) لطیفہ پنجم: بعنوان بہ ابنای واخوان واقارب یعنی پنجمین لطیفہ والد بزرگوار، عزیز و اقارب کے نام لکھے گئے خطوط کا احاطہ کئے ہوئے ہے۔ آخری خطوط زیادہ تر فیضی کے اپنے بھائی ابوالفضل اور ابوالخیر کے نام ہیں۔

اسی طرح منظوقہ تین حصوں میں منقسم ہیں۔

(۱) منظوقہ اول: مناجات فیاض البرکات علامی و مہام۔

(۲) منظوقہ دوم: رقعات لطایف نکات خیر الانامی۔

(۳) منظوقہ سوم: مکاتیب متفرق کہ اعزہ واقارب بہ شیخ

فیضی نوشتہ اند۔

اس کے بعد خاتمہ ہے جس کے ضمن میں مرتب لکھتا ہے کہ "وارادت فقرات و نامجات راقم و بہ لطیفہ فیاضی کہ تاریخ انجام و انتظام این مطلب اہم است موسوم ساخت و دست ہمت بدامن شاہد مقصود زد و باللہ التوفیق و بہ المستعانہ:

دولت اگر ہمد می ساختی

عمر بدین نیز پر داختی

در دلم آمد کہ کتبہ کردہ ام

کاین ورق چند سیہ کردہ ام

یونیورسٹی ضمیمہ ۵۹ خط نستعلیق شکستہ کا خاتمہ جو ۱۱۳ ورق یعنی ۲۲۶ صفحات پر مشتمل ہے درج ذیل عبارت پر ہوتا ہے: "باشد خوشوقت می ساخته باشند. دیگر انجام و آغاز مہام صوری و معنوی بخیر و خوبی باد. اشتیاق ادراک صحبت را چہ تواند نوشت کہ مشہود ضمیر محبت نظیر نباشد. جان من حقا کہ ہمیشہ مرکوز خاطر مشتاق آندو دایم الوقت طوطیہ حصول ملاقات است. انشأ اللہ بہ نیکو ترین وجہی میسر گردد.

شمار شوق ندانستہ ام کہ تا چند است
 جز اینقدر کہ دلم سخت آرزو مندا است
 تحریر حرف شوق ندانم کہ چون کنم
 آن بہ کہ نامہ را ہمہ رنگین بہ خون کنم
 زیاد جسارت نمود بالخیر باد

نسخہ کا اختتام: "تحت هذا نسخ انشای فیضی فیاضی عفی الہ الیہ ولو بتاریخ ہفدم شہر ربیع الثانی ۱۰۰۰ مطابق ۱۱۷۰ ہجری."

نسخہ کا آغاز بسم اللہ الرحمن الرحیم کے بابرکت کلمات کے بعد فیضی کے قصیدے کے اس شعر سے ہوتا ہے:

یا زلی الظہور یا ابدی الخفا
 نورک فوق النظر حُسنک فوق الثناء

نسخہ کوئی بہت اچھی حالت میں نہیں ہے * اکثر جگہ دیمک کی مہربانیوں سے نہ صرف الفاظ و کلمات پڑھنے مشکل ہیں بلکہ بعض مقامات پر سرے سے غائب ہیں۔

دوسرا قلمی نسخہ جو کاملاً خط شکستہ میں ہے * اس میں صرف لطیفے شامل ہیں۔ اور ایک آدھ جگہ خطوط میں تھوڑی سے رد و بدل یا ہوں کہیے کمی بیشی ہے۔ اسی طرح آخری خط میں نسخوں کے اندر کوئی

مناسبت نہیں۔ البتہ آغاز، دیباچہ اور لطیفوں کی تقسیم وہی ہے جو نستعلیق والے نسخہ کی ہے۔ اس کے صفحات ۲۰۸ یعنی ۱۰۲ ورق ہیں۔ طرز تحریر میں انداز وہی پرانا نقل کرنے والا ہے کہ تمام خطوط بغیر کسی پیراگراف، فل اسٹاپ اور کاما کے ایک تسلسل میں لکھے ہوئے ہیں۔ جس کے سبب ایک قاری کے لئے دقیق مطالعہ کے بغیر یہ اندازہ لگانا مشکل ہو جاتا ہے کہ کونسا خط کس کے نام ہے اور کہاں سے شروع ہو کر کہاں اختتام کو پہنچا۔ البتہ خط نستعلیق والے کاتب نے یہ رعایت ملحوظ خاطر رکھی ہے کہ سرخ روشنائی سے مکتوب الیہ کی نشاندہی کردی ہے۔ شکستہ والے نسخہ میں اس کا پتہ لگانا محنت طلب ہے۔ نسخہ کے آخری صفحہ کی عبارت:

"امید کہ بدوام عافیت باشند اشتیاق اعزاء کرام
 نہایت نیاید امید کہ عنقریب مراجعت شود بہ موجب تقدیر
 همانہا واقع میشود۔ امید کہ عنقریب دیدارہا رو نماید۔
 احوال فقیر بخیر و عافیت مقرون است۔ بہ ہمہ خورد و
 کلان دعا و سلام برسائیم والسلام۔ خدام افاضت وافادت
 پناہی مودت و محبت آگاہی میان شیخ عیسیٰ دعا و نیاز
 قبول فرمایند۔ برظہر چہارجز سواطع الالہام رقم نمودہ
 بودند۔ آن چہا از تفسیر سواطع الالہام بخدمت اخوت
 پناہی ... افضل محمد ایقاهم اللہ تعالیٰ رسانند۔ چون راہ
 پر خطر بود و حواث در کمین، از اجزاء را بعضی عامی از
 اصل مسودہ کہ خواندن آن صعب بود نقل برداشتند۔ ثانی
 الحال اگر فرصت نصیب باشد از بیاض نقل نمایند۔
 والسلام الاکرام۔"

اختتام "تمام شد انشای ابوفیض فیضی فیاضی روز جمعہ بیستم شہر
 جمادی الثانی ۱۲۲۰ ہجری بخط عامی ۰۰۰"

اس طرح کہا جاسکتا ہے کہ دونوں قلمی نسخوں کے درمیان پچاس سال کا فرق ہے۔

برٹش میوزیم میں بھی "لطیفہ فیاضی" کا ایک قلمی نسخہ خط نستعلیق میں موجود ہے جو ۱۸۵۰ میں نقل کیا گیا۔ کیٹلاگ میں دی گئی اطلاع کے مطابق یہ وہ خطوط ہیں کہ جو ۹۹۹ ہجری میں سفر دکن کے دوران فیضی نے اکبر بادشاہ کو لکھے۔ "واقعہ چند کہ شیخ فیضی از سفر دکن بخدمت شہنشاہی نوشتہ۔" نسخہ کی ترتیب علیگڑہ نسخہ کے مطابق ہی ہے۔ ان خطوط کا ایک Lieut. کے لئے H.M. ELLIOT ترجمہ جو نے کیا اس نسخہ کے ساتھ منسلک ہے Extract. Prichard اور اس کا ایک "A History of India As Told By Its Own Historians." بنام Elliot's History درج ذیل تاریخ کی کتاب کے صفحات ۱۲۷ تا ۱۲۹ پر مندرج ہے۔

لطیفہ فیاضی کا ایک اور نسخہ انڈیا آفس لائبریری لندن میں موجود ہے۔ کیٹلاگ کی اطلاع کے مطابق یہ نسخہ بھی خط نستعلیق میں اور لطیفہ منظومہ و خاتمہ پر مشتمل ہے۔ عالمگیر کی حکومت کے چوتھے سال یعنی ۱۰۷۲/۱۶۶۲ میں کتابت کیا گیا لیکن کاتب کے نام کا پتہ نہیں چلتا۔

اپنی معلومات اور استعداد کے مطابق ان چار نسخوں کا اجمالی سا تعارف کرانے کے بعد علیگڑہ کے مکمل نسخہ کو زیر بحث لائیں گے۔ مذکورہ نسخہ کے مطابق لطیفہ اول میں اکبر کے نام چھ عرضداشتیں ہیں۔ عرضداشت اول میں فیضی لکھتا ہے:

"ذره نیست از ہیچ فیضی اولاً روی ارادت بجانب

آن قبلہ مراد کہ ظاہر و باطنش نظرہ گاہ خداوندی است،

آورد سجدہ اخلاص مینماید بوضوی روحانی کہ دل را

بچشمہ ساز صدق و صفا بردن است از غبار ریا و ویا بستت
 نہ باین طہارت سالوسان صومعہ ظلمت کہ چند قطرہ آب را
 بر دست و روی ریزندو دل را بہزار کدورت ... نفسانی
 بیامیزند این را پاکی نام نہند۔"
 اپنے دور کے ملا مولویوں کے خلاف جو خود فیضی اور اس کے
 خاندان کے پیچھے ہاتھ دھو کر پڑے تھے، ایک لطیف طنز اور اپنے تئیں ان
 کے زہد کے پردے میں ہلکی سے خراش ڈالنے کے بعد فیضی خط کے اگلے
 موڑ پر دعائیہ کلمات کا آغاز کر کے اپنی خاکساری، اطاعت گذاری اور کم
 مایگی کا اظہار کرتا ہے۔ ملاحظہ ہو:

"ثانیاً" دعای دوام عمر دولت و از دوام عمر دلی
 زندہ و باطنی بیدار قصد میکند کہ زندگی حقیقی همانست
 کہ پاکان الہی بآن زندہ اند و وفنا را بگرد سرا پردہ عشق
 راہ نیست۔ و از دولت ہم دولت دوام آگاہی مراد میدارد
 والحمدلله کہ ہر دو عمر و زندگانی و ہر دو دولت و کامرانی
 بآن حضرت حاصل است۔ اگرچہ امثال این دعا ہا مثل این
 نامراد از ادب دور مینماید۔"

زبان کی جو خوبی، قدرت اور حسن، فیضی کی اس عبارت سے
 ظاہر ہے اس سے چشم پوشی نہیں کی جاسکتی۔ چھوٹے چھوٹے سبک جملوں
 میں کس خوبصورتی اور چابکدستی کے ساتھ فیضی بڑے بڑے مضامین ادا
 کر گیا ہے۔ بلاشبہ فیضی کے خطوط میں ادبی چاشنی بھی ہے، زبان کی
 نزاکتیں اور لطافتیں بھی۔ ساتھ ہی محبت کی حلاوت بھی ہے اور جذبوں
 کی حرارت بھی۔ احساس کی نرمابٹ، بے ساختگی اور بے تکلفی کی آنچ
 کی لگاؤ کے ساتھ ساتھ وہ تاریخی اطلاعات کا منبع بھی ہیں۔ نیز اپنے
 دور کی تہذیب و تمدن اور معاشرت کی امین بھی۔

سفر دکن اور گجرات کے دوران شیخ فیضی اپنی سفارتی خدمات کی انجام دہی کے ساتھ ہی ان ملکوں کی ایک ایک چیز کا دقیق اور تنقیدی نظر سے مطالعہ کر کے، اکبر کو اپنی عرضداشتوں میں ان سے باخبر کرتا ہے۔ مثلاً وہاں کی رعایا کا حال کیا ہے، اس ملک کی پیداواریں کیا کیا ہیں۔ زمین کیسی ہے، فصلوں کی کیا حالت ہے، قلعے کس رنگ میں ہیں، صنعت و حرفت کے کارخانے کہاں کہاں ہیں، راستوں کا انتظام کس طور پر ہے، عہدہ داران اپنی خدمات کس طرح انجام دیتے ہیں وغیرہ وغیرہ۔

ایک عرضداشت کے اندر جو فیضی نے اکبر کو اس وقت لکھی جب وہ ۹۹۱ ہجری میں گجرات کے باغیوں کا قلع قمع کرنے کے لئے گیا ہوا تھا۔ شہر آگرہ میں خود اپنے پہنچنے کی اطلاع کے بعد وہاں کے حالات آب و ہوا، قلعہ کی حالت نیز شاہ کے انتظار میں نہ صرف اہل شہر بلکہ خود شہر کی ببقاری کا بیان کرتے ہوئے عہدہ داران کا ذکر بھی ساتھ ہی ساتھ لے آتا ہے۔ ملاحظہ ہو:

" آگرہ کہ صد ہزار مصر و بغداد فدای او باد،
رسید شہری دید بغایت معمور و رمرفہ از لطافت. قلعہ
عالی کہ حرمین حصین دولت اقبال است. چہ شرح دہد کہ
حیرت افزای جهان نوردان تواند بود. از دریای جون کہ
بلب ادب پای قلعہ بوسیدہ میگذرد وچہ نویسد کہ آبروی
ہفت اقلیم است:-

باد وی از آب کو آرنده تر
آب وی از باد کو آرنده تر

از در و دیوار شہر شوق می بارد و در ہا چشم انتظار کشادہ و
دیوارہا بتعظیم مقدم عالی ایستادہ امید کہ مجدداً از قدم حضرت
کامیاب گردد. " اگلی سطر میں لکھتا ہے " اطوار شاہ قلی خان و سلوک

تخت دست بستہ ایستادہ بودند و اسپان انعام ہم باآئین لائق
 در نظر بودند۔ راجہ علی خان با مردم خورد (خرد) و کلان
 حکام دکن با آداب و قواعد کہ لایق بندگی و دولتخواہی
 باشد، آمدہ، از دور پیادہ شد۔ در سراپردہ کہ در مرتبہ اول
 بود بادب تمام درآمد و با جمعیت خود پیشتر روان شد۔
 چون بر ایزد دوم رسید تخت عالی از دور نمودہ تسلیم کردہ
 برہنہپا روان شد۔" سفارشی طرز کی ایک اور اطلاع:

"و مہتر خان بندہ با اخلاص حضرت است۔ وجود
 او در این شہر لازم از احوال فقراء و مساکین شہر با خیر
 است۔"

درج بالا بیانات نہ صرف تاریخی اہمیت کے حامل ہیں بلکہ ان
 میں فیضی کا بے داغ، پر جلال اور نرم گوشوں سے معمور اعلیٰ ظرف بھی
 اجاگر ہو کر نظر آتا ہے۔

دوم عرضداشت میں حاکم احمد نگر کے بارے میں لکھتا ہے:-

"حاکم احمد نگر چہار ماہ کامل است کہ برسرا
 جاگیر عادل خان رفتہ از احمد نگر مسافت ہفتاد و پنج
 کردہ نشستہ و برکنار آب ... کہ آبی است بزرگ و سرحد
 است۔ میان جاگیر ہردو قلعہ گلین ساختہ و عادل خان حاکم
 بیجاپور ہنوز در قلعہ بیجاپور نشستہ و لشکر خود را با
 شانزدہ ہزار فرستادہ ہر روز جمعے از طرفین برآمدہ جنگ
 میکند و از جانبیں کشتہ می شوند۔"

فیضی نہ صرف جنگ و جدال اور کارگزاران کی کارکردگی سے
 اکبر کو باخبر کرتا ہے بلکہ وہاں کی آب و ہوا پیداوار اور شہر کی حالت

بھی بیان کرجاتا ہے۔ ملاحظہ ہو:

"بیرون شہر صلابت خان بنائیش باغ ساخته فرح
بخش نام و سرو بسیار دارد و عمارتی درمیان حوض ... و
هوای این چندان گرم نیست در عین سرطان کہ تیر ماه الهی
است شبها احتیاج بہ لحاف میشود. از خریزه خود اصلاً
نیست، چیزی درشت ہی مزہ میشود کہ مردم اینجا
میگفتند خریزه است. بنده خود باور نکرد از همه میوه ها
انجیر اینجا بد نیست و انگور قمری دریک اقسام هم
میشود. اما فراوان نہ. انناس از اطراف بسیار می
آورند. نبرت پهل و کیله بسیار است. انبه اینجا بد نیست.
گل سرخ بغایت کم و باوجود کمی، کم بوی هم ... و دیگر
گل های هندوستان بسیار است. درخت صندل در باغها
نشان میدهند. درخت فلفل بسیار میشود ... و پارچه
بافان ہی بدل اند. و از همه چیز دکن پارچه است کہ بتوان
گفت و کاغذ و پارچه خوب در دو جامی سازند و می
یافند."

مندرجہ بالا عبارت میں دو چیزیں شدت کے ساتھ قاری کی توجہ
اپنی طرف کھینچتی ہیں۔ لفظ "پهل" اور "کیله" کا استعمال جو اس بات
کی علامت ہے کہ فارسی ادب اس وقت تک ہندی زبان سے متاثر ہوچکا
تھا۔ اور اسی طرح ہندی معاشرت سے بھی۔ ملاحظہ ہو:

نشستہ بود تو مجلس، پان و خوشبو حاضر ساخته شد۔"

مطلب صاف ظاہر ہے کہ نہ صرف ہندوستانی الفاظ و کلمات
بلکہ یہاں کی تہذیب بھی ان کی فطرت میں رچ بس گئی تھی۔ پان کی
تواضع، جس کی جگہ اب معمولاً چائے نے لے لی ہے، بڑے بڑے کبار وقت

کے یہاں رائج تھی۔

عرضداشتوں کے بیچ بیچ فیضی کی شاعرانہ فطرت بھی کارگر نظر آتی ہے۔ بض جگہ صرف دو ایک شعر اور بسا اوقات پوری کی پوری غزل نقل کردی ہے۔ یہ شرط بھی ملحوظ خاطر نہیں رکھی کہ کلام صرف اپنا ہو۔ عرضداشت دوم کے بیچ ملاحظہ ہو فیضی کی یہ غزل جس کا اپنا پس منظر ہے اور جس کا مقطع و مطلع اس طور ہے:

باز یاران طریقت سفری در پیش است

رہ نوردان بلارا خطری در پیش است

فیضی از قافلہ کعبہ روان بیرون نیست

این قدر هست کہ از ناقدری در پیش است

ایک اور جگہ شعری ذوق ملاحظہ ہو:

ساقی و جام رمی توشہ دیراست اینجا

اللہ الحمد کہ احوال بخیر است اینجا

نکتہ عشق میرسید کہ ہوشم باقیست

سخن از یار مگوید کہ غیر است اینجا

تیسری عرضداشت میں فتح کشمیر کی اطلاع دیتے ہوئے لکھتا

ہے۔

"مردم راتعین کرد کہ اراہہ های شکر کردہ درجای بازار شادمانی

نواخته بخش کنند و با آواز بلند میگویند کہ شیرینی فتح کشمیر است کہ

غلامان صاحب عالم فرمودند در این دیار رسم است والحق رسمی است

شایستہ۔"

شہنشاہ اکبر کے نام ایک عرضداشت کا آغاز فیضی ایک فطری و

قلبی بیقراری، بے تکلفی اور بے ساختگی کے ساتھ کرتا ہے جو القاب و

آداب کی روایت سے بوجہل نہیں:

"ذره بیقرار و قطرہ بی اختیار فیضی، ادای
سجود پیشانی و تسلیم روحانی۔"

اسی طرح فیضی کے اکثر و بیشتر خطوط غالب کی طرح القاب و
آداب کی قید سے بالکل بے نیاز ہیں۔ چند نمونے بطور مثال:-

"حضرت مولوی از اشتیاق شما سوختم۔ چون یاد
شما میکنم، درد از نهاد من می آید۔ یارب امکان ملاقات
هست یا نہ؟"
ایک دوسری جگہ:

"محبت نامہ گلہ آمیز، شکایت ریز کہ رقم پذیر

شده، رسید۔ شبدیز مروت را تازبانہ اخلاص زد۔ شوق

مخمور انشای تازہ بخشید۔ نسبت خواب آلود را بیدار

ساخت۔"

مولانا شیخ عبدالحق کے نام دوسرے خط میں لکھتا ہے۔

فریاد کہ دوریم ز مطلوب دل خویش

چند آنکہ دراز است زبان طلب ما

ہرگز نسیمی باً بجانب نمی وزد کہ تراشد از جگر یاد ہمراہی نمی

کند" (کبھی بھی کسی ایسی باد نسیم کے جھونکے وہاں نہیں چلتے کہ

جس میں میرے جگر کے تراشے، ذروں کی مانند شامل نہ ہوں)۔

ایک اور جگہ خط کا آغاز شعر سے القاب و آداب ندارد:

تسلی دل من در فراق ممکن نیست

اگرچہ نامہ و قاصد ہزار می آید

زبان و بیان کی کیسی دل آویزی اور محبت کی کیسی تڑپ اور

کسک ہے کہ دل متاثر ہوں بغیر رہ ہی نہیں سکتا۔

کے یہاں لطیفہ چہارم کا پہلا مکتوب نواب نظام الدین احمد بخشی کے نام ہے۔ فیضی کی فطری بے تکلفی نمایاں ہے: "سقا من المشرق فی حبیب کارگر
 "از ضمیر شوق چہ نویسد کہ روز افزون است و از ہندی
 رابطہ معنوی چہ گوید کہ از شرح بیرون است۔" "تاریخ کتبہ لیا علیہ السلام
 اسی خط میں آگے چل کر لکھتا ہے:-

"از یاران دمساز و غم خوارگانِ ہمزاز کہ دل از
 صحبت او آب می خورد، مولانا عرفی شیرازی است:
 نسیم صبح کہ دیوانہ وار میگذری
 ندامت ز کدامین دیار میگذری

شیخ مبارک کے خاندان پر اکثر و بیشتر دین سے بے برہ ہونے
 کا الزام آتا ہے۔ لیکن منطوقہ سوم میں شیخ مبارک کا خط فیضی کے نام
 اس الزام کی تردید کرتا نظر آتا ہے:

"بعد از ادای دعای بقای ایمان کامل کہ اجل نعم الہی و سرمایہ
 سعادت... منطوقات کا دوسرا خط ابوالفضل کا اپنے بھائی فیضی کے نام
 ہے:

"ابن نامہ ایست از ابوالفضل کہ ناشکیبایی وا
 فراہم آورہ، ہم غمزدہ ہم غم گسار است بسوی آن برادر
 بزرگ صوری و معنوی کہ مزاجش مرہم ناسور جراحت
 روزگار مرہمش شفا بخش معلولان امید گسستہ ہر دیار
 است۔"

تیسرا خط حکیم عین الملک کا شیخ فیضی کے نام ہے:
 "نواب افادت و افاضت پناہ رفعت و مکرمت القاب و
 دستگاہ ملاذی ملک الشعراء در پناہ خدا باشند۔"

فیضی اور لطیفہ فیاضی

۱۱- چوتھا خط مولانا ظہوری کا شیخ فیضی کے نام ہے * پانچواں خط حکیم ہمام کا فیضی کے نام ہے * اس کے بعد ورق ۱۱۲ سے خاتمہ شروع ہوتا ہے۔

بہر حال ان خطوط سے نہ صرف تاریخی، ادبی، معاشرتی معلومات حاصل ہوتی ہیں بلکہ ان حضرات کی شخصیات بھی ابھر کر سامنے آجاتی ہیں جن کا اپنے دور میں ایک خاص مقام تھا۔ اور ساتھ ہی اکبر کی ذات پر بعض تہمتوں کی نفی بھی ہوجاتی ہے۔ مثلاً اکبر کے سر بہت سے الزامات کے ساتھ ساتھ یہ فرد جرم بھی عائد کی جاتی ہے کہ وہ خود کو سجدہ کراتا تھا * فیضی کے خط سے صاف اس بہتان کی تردید ہوتی ہے۔ ملاحظہ ہو:-

۵- "امام حکم اشرف بہ سجدہ نیست ہر گاہ خاصان سجدہ
درگاہ از فرط اخلاص سر بسجود برند منع می فرمایند کہ
سجدہ لایق درگاہ خداوندیست۔"

فیضی کے خطوط اس اعتبار سے بھی ایک خاص اہمیت کے حامل ہیں کہ یہ خطوط اس نقطہ نظر سے ضبط تحریر میں نہیں لائے گئے تھے کہ یہ چھپ کر عوام کے ہاتھوں میں پہنچیں گے یا اپنے دور کے شاہد عینی بنیں گے اس لئے ان کو سجا سنوار کر پیش کریں اور حقیقت سے دور کی باتیں کی جائیں۔ اس لئے ان خطوط کی سچائی اور معصومیت بھی اپنی جگہ مسلم ہے۔

فیضی کے خطوط کا تقابلی مطالعہ اپنے بھائی ابوالفضل کے رقعات کے ساتھ اہم دلچسپ تجزیہ ہوگا، بشرط حیات و فرصت۔

مقالاتیکہ برای دانش دریافت شد

- ۱- فارسی غزل کا ارتقا نجیب جمال اردو ملتان
- ۲- امیر خسرو دہلوی اور پروفیسر ممتاز حسین کراچی
- نظام الدین اولیاء کے تعلقات کی نوعیت
- ۳- علامہ سید نجی اللہ شاہ امام راشدی لارکانہ
- ۴- مساوات انسانی در دکتر مہر عبدالحق فارسی
- انقلاب اسلامی ایران
- ۵- فارسی زبان و ادب پر دکتر قمر غفار علیگ اردو دہلی
- عرب حملے کے اثرات
- ۶- فارسی زبان کی تدریس
- اور تحقیق کے مسائل
- ۷- پیدائش و گسترش سلسلہ چشتیہ سلیمان صدیقی فارسی تہران
- در دکن مترجم محسن مدیر شانہ چی
- ۸- سہم عرفا در آداب دکتر کلیم سہسرامی فارسی راجشاہی
- اجتماعی مردم بنگال
- ۹- برصغیر میں قرآن حکیم دکتر وفا راشدی
- کا پہلا مکمل فارسی ترجمہ
- ۱۰- سرائیکی پر فارسی کے اثرات خاور نقوی

مقالاتیکہ برای دانش دریافت شد

۱۱- ذہاکے کے فارسی گو شاعر کنیزبتول لیکچرر یونیورسٹی اردو ڈھاکہ
سید محمد باقر طباطبائی، حیات و شاعری

۱۲- طنز و مزاح در دکتر خواجه عبدالحمید یزدانی فارسی لاہور
شعر خاقانی

۱۳- فارسی نثر میں سید صفدر علی شاہ اردو اوکاڑا

اخلاق ناصری کا مقام

۱۴- وحشت کی فارسی شاعری، دکتر وفا راشدی اردو کراچی

۵- ...

۶- ...

۷- ...

۸- ...

۹- ...

۱۰- ...

۱۱- ...

۱۲- ...

۱۳- ...

۱۴- ...

کتابهاییکه برای معرفی دریافت شد

- ۱- **ثلاثه غساله** حکیم حبیب الرحمن
ناشر مرکز تحقیقات فارسی ایران و پاکستان اسلام آباد
- ۲- **تجلیات غوثیه** دکتر محمد اختر چیمیا
- ۳- **عصری فارسی شاعری اور شعراء** ڈاکٹر سید احسن الظفر
- ۴- **جدید فارسی شاعری** ڈاکٹر سید محمد تقی علی عابدی
- ۵- **پروین اعتصامی** ڈاکٹر سید محمد تقی علی عابدی
حالات اور شاعری
- ۶- **فارسی شاعری میں طنز و مزاح** ڈاکٹر خواجہ حمید یزدانی
- ۷- **زبان فارسی در آذربائیجان** دانشمندان و زبان شناسان
- ۸- **غزل فارسی علامه اقبال** پروفیسور محمد منور
- ۹- **پیدائش و گسترش سلسلہ چشتیہ سلیمان صدیقی** فارسی تہران
در دکن مترجم محسن ملہر شانه چی
- ۸- **سہم عرفا در آداب** دکتر کلیم سہرامی فارسی راجشاهی
اجتماعی مردم ہنگال
- ۹- **پروین میں قرآن حکیم** دکتر وفا راشدی
کا پہلا مکمل فارسی ترجمہ
- ۱۰- **سرتیگیں پر فارسی کی اثرات** خاور نقوی

کتابهاییکه برای معرفی دریاقت

شوقان ابراهیم

حکیم حبیب الرحمن

ناشر: نشر تحقیقات فارسی ایران و پاکستان اسلام آباد

سلسله کتابخانه

۱- تلاوت شمال

ناشر: نشر تحقیقات فارسی ایران و پاکستان اسلام آباد

دکتر محمد اختر چید

دکتر سید احسن الظفر

پاپولر پبلیشنگ

دکتر سید محمد تقی علی عابدی

پوهن گارخانه

۲- تجلیات گوئی

۳- عصری فارسی شاعری اور شعرا

۴- جدید فارسی

۵- پرزین اختصاصی شاعری

حالات اور شاعری

۶- فارسی شاعری میں

پروفیسر سید محمد رفیق اللہ

۲۰۱۰

۲۰۱۱

۲۰۱۲

۸- برائتوں کا لامہ اقبال

گاندگار

پوهن گارخانه

۲۰۱۰

۲۰۱۱

۲۰۱۲

۵

اسام

۶

اسام

13. Saif bin Umar al Tamimi (d. 180 A. H). the writer of Futuh-ul-Kabira, Kitab-ul-Jamal and seerat-e-Ayesha wa Ali.

There had been a number of other too who belong to the categories of the scholars of history, Akhbar, Lineage and narration. Prof. Jawad Ali has made a mention about some of them by instalments under the title of CASES OF THE TABARIS HISTORY in the Al-MAJMA UL ILMI AL IRAQI Magazine.

(Summary of the article presented in the international seminar on " Tabari " held on 13th to 15th September 1989 at Babulsar (Mazandaran) Iran.)

- Kitab ul Avayil. (d. 204 or 206 A. H).
2. Abdullah Ibn-ul-Muqaffa (d. 140 A. H). out of the books translated by Ibn-ul-Muqaffa from pehalvi into Arabic, only a few have reached us. The important translation was that of Khudainama which is not available now. Other of his works are Aeen Namak, Kitab-e-Mazdak wat taj-e-Seerat-e-Anushirwan and Kalila Dimna.
 3. Ibn-e-Qutayba Abu Abdullah Muhammad bin Muslim Al-Deenwari (d. 270 or 276 A. H). He wrote the Kitab Uyuni- ul-Akhbar and Al-Maarif.
 4. Seyar Muluk 1 Ajam.
 5. Seyar ul Ajam
 6. Qasas ul-Muluk-ul-Mazlia Wal-umam ul Salefeh.
 7. Nehayat-ul-Arab fi Akhbar-ul-Faras wal Arab.
 8. Sha abi (d. between 103 to 150 A. H).
 9. Abul Bukhtari (d. 200 A.H).
 10. Kitab-ul-Tareekh by Ibn-e-Kharadbeh.
 11. Al. Maisam bin Ady Abu Adbur Rehman (d. 206 or 207 A. H) - author of Kitab-e-Akhbar al Faras and Kitab-e-Tareekh-ul-Ajam and Kitab ul Tareekh ulus sineen, which is considered to be the oldest book relating to events given in a chronological order. This book is no longer available.
 12. As Sirri Bin Yahya.

appears that the translation was done after fifty years of the writing of that book. There may be difference in the Year as to when the translation was completed but there can be no doubt that the work of translation was taken in hand during the Year 352 A. H. as described in the book MUJMA-UL-TAWAREEKH WAL QISAS.

DOCUMENTAL EVIDENCE IN PERSIAN PROSE.

After the booklet written by Hakim Abul Qasim bin Muhammad Samargandi (d. 343 A. H) expounding the Hanafi jurisprudence, and preface of SHAHNAMA-E-MUNSURI (TRANSLATION) the history of Tabari was translated.

INTRODUCTION TO SHAHNAMA-E-ABU MANSURI (compiled 346. A. H) is the oldest existing evidence in Persian prose. And after it comes the translation of Tabari, which was completed in the Year 335 A. H.

(1) MUJML-UL-TAWAREEKH WAL QASAS, Compiled 520 A. H Edited by the late poet laureate Bahar. printed, Iran, 1318 A. H. pp. 180.

ii. Translation of Tabari's History by Abu Ali Muhammad al-Balami (Part concerning Iran). along with introduction and marginal notes, under care of Dr. Muhammad Jawad Mashkoo, print-Tehran 1337 A. H. Introduction page-25.

TABARI'S SOURCES.

1. Ibne-ul-Kalabi, the author of 140 books, most of which are extinct - also writer of Kitab-e-Muluk-Tawaif-wa-

as the 12th volume of Tabari's history. It contained the selection of the appendix of specified appendices written by the comrades and followers of Muhammad Jarir al-Tabari and was published at Egypt in 1236 A. H. A third time it was again published at Cairo with the above mentioned appendices in the year 1358 A. H under the supervision of a group of selected scholars.

Herblet has written in his "NATIONS OF THE EAST" that the credit of initially introducing Tabari goes to Erpinieus who translated the summary of Tabari's History in Latin. Zottenberg published the persian translation of this book rendered by Balami in four volumes.

Another German orientalist Lolakay translated a portion of this book relating to the history of the sasanids from Arabic into German Language and published the same from Lydon in 1179 A. D alongwith preface and marginal notes.

UTILIZATION.

Although Tabari's history has been an indispensable for almost all the historians who followed him, Yet Ibn-e-Miskwayh and Ibn-ul-Athir seem to have greatly benefitted in as much as they laid the foundation of their historical works on the ground prepared by Tabari.

Balami started translating this work during the reign of Sassanid monarch Malik SADID ABU SALEH MANSUR Ibn-e-NOOH (350-356 A. H) when he held the position of a minister. Tabari in his original history has dealt with the events upto 302 A.H and it was due to Balami that further events upto 355 A. H were also added to it. It is also possible that he might have completed the translation the same Year. Thus it

DANESH

the pre-Islamic days of this history in German language along with its valuable appendices and the marginal notes. This book was published in the year 1979 A. D under the title "HISTORY OF THE IRANIANS AND THE ARABS UNDER THE SASANIDS." Happily, this most valuable book with its exact translation has been published in the series of INTESHARAT-E-ANJUMAN-E-ATHAR-E-MILLI through the efforts of Doctor Abbas Zaryab Khooyee, professor of Tehran University.

In Iran, the credit goes to the late poet laureate Bahar who, for the first time, induced the Ministry of Education and Culture to publish the translation of Tabari's History ascribed to Balami, especially its portion dealt with pre-Islamic era which narrates the history of prophets and monarchs. It is a matter of great pity that the book could not come out of the press during the life time of Bahar and thereafter in the Year 1341 A. H it was printed under the able management of prof: Muhammad Parveen Gunabadi with preface and diligent corrections as well.

As to the last translation of Tabari's History attributed to Balami under the title TAREEKH NAME-E-TABARI was published at Tehran in the year 1366 A. H Comprising of three volumes under the supervision of Aqa-e-Muhammad Roshan.

Abu Ali Muhammad al-Balami, the sasanid minister rendered Tabaris history in Persian during the year 352 A. H Later it was translated into Turkish language and was published in 1260 A. H at Astana. This book was first printed by De-Goye, the Hollander orientalist in 13 volumes with the help of some orientalist from 1876 to 1901 A. D to the original text of the book he also added a preface, an index and marginal notes. T hen along with the printing of eleven volumes of Waslat-ul-Tareek-e-Tabari, this book was also got printed under the care of Yousuf Bay Mahmood to be termed

al-Katib al Qurtabi which was published at Lydon in 1897 A. D and at Egypt in 1327 A. H. It includes all those events and occurrences which mark the end of Hijra Year 365.

TRANSLATIONS AND PRINTS.

In addition to the translation ascribed to Balaami, Another translation of Tabaris History, especially the part relating to Iran, was published and circulated in 1337 A. H along with the preface and marginal notes by Dr. Muhammad Jawad Mashkooor under the management of KITABKHANA-E-KHAYYAM. Apart from this, the portion concerning the History of Iran prior to Islam, from the very beginning upto the 31st year of Hijra being the translation of Sadiq Nishat was published by the BUREAM OF TRANSLATION AND BOOK PRINTING in the year 1351 A. H.

Similarly, the entire text of the TAREEKH-E-TABARI was first printed under the care of late Abul Qasim Payanda in 14 volumes during the year 1352-54 A. H through the support of Iranian Cultural foundation and after the Revolution it was again got published by the publication House of Modern Mythology.

Tabaris's History did not, however, escape the perview of the orientalist. De-Goye, the eminent orientalist of Holland has got its Arabic Text printed with the help or some his co-workers.

Even somewhat earlier to him, Erpilineus (d. 1584-1624 A. D) and Herrmann Zottenberg had also managed to get some portions printed of the Tabaris History. The German orientalist, theodore Noldoke had also got it printed. Being a close associate of De-Goye, he rendered the part concerning

renowned books written from the advent of Islam to his own times, Tabari has offered them in a most systematic and scientific manner and in this presentation, the author has tried his utmost to keep himself impartial. Undoubtedly this is one of Tabari's stupendous and monumental achievement due to which he enjoys a distinguished place among the historiographers. The qualities possessed by him are not found in any other historian of Tabari's time and that is why no historiographer could succeed in his undertaking without benefitting from Tabari since Tabari is found so rich and abundant in the domain of event recordings. Tabari himself reviewing his book says:-

"These are the very informants which were narrated to me and I am to describe the same. Informations regarding the predecessors were conveyed to us by the people who neither saw them nor knew anything about the occurrences of those times. They were either informants or mere narrators. In their informations and narrations, if they had not made use of the philosophical extraction or intellectual deduction and something as a result there of appears in my book which has been quoted from predecessors and which is not accepted by the reader today, then it should be taken for granted that it was almost not baseless and it was conveyed to us by some of the narrators and we quoted it we got it."

Haji Khalifa, the author of KASHF-UZ-ZUNUN wrote that Abu Muhammad al-Farghani has written an Appendix on TAREEKH-TABARI which gained celebrity under the title of al-Silat. Another Annexure was also compiled by Abdul Hasan Abdul Malik Hamadani (d. 521 A. H.) in which he included the events relating to 487 A. H and it was named TUKMALA-E-TAREEKH-E-TABARI.. A supplement to the history of Tabari, the most important of all the appendices written on Tabari's history is the Kitab us Silat Tareekh Ul Tabari of Ibn-e-Saad

the person who participated in the event (under description) himself or had been a witness to it or possessed its first hand knowledge or the event had itself been confirmed by a group of the people. Besides this, Tabari has also mentioned few ordinary, unimportant and obviously unconcerned events here and there and yet the same are of a considerable importance for the student of history.

TAREEKH-E-TABARI does not stand only excellent in regard to its various capacities, it is also a compendium which contains extracts from some of the rare and valuable works of Islamic era, which are now extinct. Apart from this the best extracts derived from Kaab al-Ahbar, Abdullah bin Salam, Qatada, Mujahid, Abdullah Ibn-e-Abbas, Abu Mikhnaf, Al-Zahri and Ashjaits sayings have also been preserved in it. No other book can compete with Tabari history as far as the extracts of these golden sayings are concerned.

Annals is another branch of historiography whereby the author is bound to record the events chronologically. This is not a new way rather an old fashion of the yore. Apart from Babylonians and Assyrians even the Egyptians made use of it and the historians of ancient Greece and Rome had also followed this system. In this system the historian has to be particular about the chronological order while writing events. Tabari has also followed this system and kept to it all through. If the event is a bit lengthy, Tabari had given its summary first and thereafter he described the part of that event in the year when it took place and so on and so forth till the year when that event came to its last end.

After all this discussion, we can easily conclude that TAREEKH-E-TABARI is rare collection of the writings and important historical source of the early period of Islam. Making out a great and deep research of the extracts of

him from ancestors or based it on what he got from the writings of predecessors. In the last portion, however, Tabari has refrained to mention the names of narrators not withstanding the fact that these events are either of his own time or a little earlier and thus they had been more authentic and dependable. It may be the demand of political situation or Tabari himself might have refrained to name the narrators because of their own liking.

TABARIS STYLE.

He adopted the method of having gathered together the principles and all those points on which the scholars differ have been supported by such traditions which happen to be authentic. This was indeed a very delicate situation and Tabari has thus been successful in the upkeep of his non-partiality. He has no responsibility for the tradition beyond reporting it. He recorded the traditions as he got from his Sheikh and in case he got the same traditions from certain other sources he quoted them in Verbatim without adding anything from his own side. This is a good way of dissertation. I could say, as it leaves a vast arena for the reader to adjudge, think and then decide himself. He has carved out a reflective path so that by keeping in view all the traditions relating to a particular event, the differences lying therein should be first clearly understood and then a conclusion is drawn. Quoting a number of traditions regarding a single event is indeed the function of a prolific writer like Tabari. The latter traditionists who followed in his work made him an outstanding personality of the historians world. This is the very fact that makes his book of history higher and superior in the eyes of the experts in historiography. He was himself a traditionist and started his education with learnings of Hadith. As such he is the original source of the traditionists style in writing history. He is very careful in the art of documentation while compiling traditions. The reliable narrator unto him is either

the patronage of the Government all turned against Tabari. There had also been a time that due to some differences arising out from the explanation of certain Quranic verses. A crowd of people had besieged his house and he had to keep himself within it until the Baghdad Police suppressed this tumult. Yet his opponents could not sit still and pronounced him as KAFIR which badly spoiled his name and fame. Yaquat-e-Hamvi has written Tabari's state of affairs in his book IRSHAD quoting from two other books - one written by Abdul Aziz bin Muhammad Tabari in memory of his father and the other one was written by a pupil Abu Bakr bin Kamil in memory of his teacher.

BOOKS AND COMPILATIONS.

He had such a strong desire for writing that he continuously wrote forty pages daily for forty years. All of his books are not available. What we have got is the Exegesis of the Holy Quran - JAME-UL-BEYAN FI TAFSIR UL QURAN, in which a good store of authentic AHADITH has been collected.

This commentary is a compendium of knowledge and sciences for historians and critics. Apart from this he has to his credit AKHLAQ-UL-FUQAHA, Tehzeeb-ul-Asar both relating to Hadith and Kitab-ul-Eteqad. Another of his stupendous work is the world's history which is entitled as TARIKH ul UMUM WAL MULUK and had become famous under the name of AKHBAR-UR-RASUL WAL MULUK. Thanks to Almighty Allah that this oldest book of history remained safe from the vicissitude of time. Almost all the matter concerning the subject has been collected in this book. It contains all that happened from the very creation upto 302 A.H i.e 915 A.D. Extracts of such rare books have also been preserved in it which are now extinct. In its compilation, Tabari has either relied upon those traditions which reached

age. Having received his primary education at his town place, his father sent him for further education to the famous educational centers of the Islamic world. He stayed at Ray for some time and then proceeded to Baghdad. He had learnt some Islamic literature from Muhammad bin Hameed Razi from whom Imam Ahmad bin Hambal, Ibn-e-Maja and Tirmizi had been benefitted. Al-Tabari had a likeness to see Imam Ahmad bin Hambal but as ill luck would have it, he could not meet him as he died a few days ago. Then he left for Basra and Koofa. Again he visited Baghdad and having stayed there for a few days returned to Egypt while on his way to Egypt he made a short so journ at Damascus for learning Hadith. Having equipped himself with the knowledge of Hadith when he reached Egypt, his fame and renown had reached far and wide. From Egypt he came back to Baghdad where he spent his entire life. During this period he visited Tabaristan twice and breathed his last at Baghdad in 923 A.D. i.e. 25th of the month of Shawwal 310 A.H.

TABARIS RELIGIOUS INCLINATION.

On his return from Egypt, Tabari remained a follower of Shafite sect for about ten years. Thereafter he established his own religious jurisprudence of which the followers were termed as JARIRIYA after the name of his father. This sect was also known as TABARIYA in relation to TABARI. It is quite evident from his religious jurisprudence that Tabari has differed much in branches than in doctrines from Imam Shafii and the result was that the sect he introduced soon came to an end. It may be said that his differences with Imam Ahmad bin Hambal are more based on principles and that is why he acknowledges Imam Ahmad bin Hambal as MUHADDITH and not MUJTAHID. The result of holding such a strong difference to the way of Imam Ahmad was that the followers of Imam Hambal who were in majority at Baghdad and also enjoyed

COLLECTION OF TRADITIONS IN AN UNCRITICAL MANNER.

The histories above mentioned mostly contained a collection of traditions and events devoid of any personal opinion of the historians. It was left for the readers to draw out any conclusions no criticism of any kind was made by the writer, since Historiography was initiated by the traditionalists.

So, historical events were also recorded like AHADITH quoting from reliable narrators.

NOBLES MENTIONED NOT COMMONERS.

Moreover, these histories deal with people of high status as lords, sultans, chieftains and nobles hardly mentioning any thing about the common man. Those in power were dealt in full details and so poorly had been described the weaker as if they had no place in the history. To tell the truth, most of the historians led a life of adversity but the history they wrote was not their own - it was of their kings and Lords.

BIOGRAPHICAL SKETCH OF AL-TABARI.

Abu Jaffar Muhammad bin Jarir al-Tabari was born at Amul (Mazandran) of Taberistan province in 839 A.D i.e. end of 224 or the beginning of 225 A.H. From his very childhood he devoted himself towards seeking knowledge and committed to memory the entire Quran when he was only seven years of

rendered into Arabic. A number of books and magazines written in Hindi, Pehalvi, Latin, Greek and Syric were translated in Arabic which enriched the historical literature. Among these translators Abdullah bin Al-Muqaffa (d.140 A.H) stands the most renowned who rendered the non-Arabic events into Arabic language, (Al-Fehrist, PP. 172). Al-Balazri (d.279 A.H) translated the Ardsher period from Pehalvi language into Arabic verse, (Al-Fehrist, PP. 164). Then a time came when Islam having broken all the geographical and tribal limitations formed a vast brotherhood which brought it in contact with people of different nationalities who spoke different languages. thus the historians got a large quantity of events as historic reserve. The Quranic dictate, 'TRAVEL THROUGH LAND' and the saying of the Holy Prophet, 'SEEK KNOWLEDGE EVEN IF IT IS IN CHINA' and the like AYAT and AHADIDH increased the enthusiasm of travelling and touring among the Islamic world. This also helped the learned men and scholars to travel from one place to another to seek knowledge and preach religion. The scholarly people got themselves engaged with writing of history. Their social status enhanced and now they were no more termed as Akhbarees since this title was now reserved only for the story tellers.

Among the Scholars of third century after Hijra, we come across Ibn-e-Qutaibah (d.276 AH) Al-Balzari (d. 279. A.H), Al-Yaqoobi (d. 284. A.H), Deenawar (d.290 A.H) and Muhammad bin Jarir-al-Tabari, the author of TARIKH-UL-UMUM WAL MULUK (d. 310 A.H). Of all these al-Tabari was the outstanding. Besides being a historian, he was also Exegetist and Jurisconsult. In the world of Historiography, al-Tabari is followed by al-masoodi (d.446. A.H), Ibne-e-Miskwahy (d.421 A.H), Ibn-e-Athir (d.630 A.H), Abdul fida (d.273 A.H) Ibn-e-Khalladun (d.808 A.H) and this stands to the credit of Ibn-e-Khulldun, that first of all he discussed at length the philosophy of history. Similarly the person who recorded the Islamic events in a date-wise order was Haisam bin Ady (d. 207 A.H) and al-Tabari had also followed him in his work.

pp. 84).

Those who used to narrate the events of the pagan period were known as al-Akhbaress because those events were termed as AKHBAR. One who indulged in narrating tradition (hadith) was called MUHADDIS (Traditionalist) and this class was considered more dependable in comparison with Akhbarees. Some traditionalists also used to be Akhbarees and as historians were considered to have specialised themselves in some branch of history. For example, Abu Mikhnaf was taken as an expert and specialist as far as the events and news of Iraq were concerned. Similarly al-Madayani specialised in the affairs of Khurasan, Hind and Persia whereas al-Waqidi expeted himself of the history of Hejaz and the seerat of the Holy Prophet.

EXPANSION OF THE SUBJECT OF HISTORY IN ISLAM.

History was constituted of the following three parts during the early days of Islam.

1. News relating to predecessors.
2. Conditions of the Arabs before the advent of Islam.
3. Seerat of the Holy Prophet of Islam.

But with establishment of an Islamic Government a fourth part was also included. i.e. Islamic Government

4. The news pertaining to Islamic government was also added and thus the scope had been further widened. Further, which added more strength to Historiography in the beginning of Islam was the translation of books in other languages

understanding. Thus the Islamic Revolution had opened new vistas of vision for the development of Historiography.

Among the new learning generated by Islam, one is that of the art of writing a connected historical account, prior to which no such account appears to have existed in any part of the world. In the third century after Hijra when Abu Jaffer Muhammad bin Jarir al-Tabari wrote *Tarikh-ul-Umam wa'al-Muluk* the compilation of Hadith literature by that time was at its Zenith. The well known traditionists like Bukhari, Muslim, Tirmizi, Nisae and Ibn-e-Maja all belong to the third Century A.H. All of them are known as al-Akhbarees and al-Tabari among them was the greatest historian of his time.

It is an established fact that Historiography among Muslims started with copying down of the doings and the sayings of the Holy Prophet. So, the way which was prevalent for describing Hadith, the same continued for a long time to relate the historical events. This means that the recording of an event must be narrated by the evidence of an onlooker or the person who witnessed the event.

In Islam, the predecessors in this skill were the Holy Prophet of Islam in his Khutbat Ali Ibn-e-Abi Talib in his *Nehj-ul-Balaga*, Urva bin Zubair (d-93 A.H.) - (*al-Alam - Zarkali*, PP. 638), Abu Saeed Aban (d. 86. A.H.) (*Fehrist' Ibn-e-Nadeem*, PP. 45) and Wahab bin Munsubba (d. 110 A.H) (*al-Alam-Zarkali*, PP. 1140) behind them came Muhammad bin Ishaq, d. 152 A.H) (*Al-Fehrist*, PP. 136) who took to seerat writing. He was the very historian whose illustrious work was summarized by Ibn-e-Hisham (d.128 A.H.). He was followed by Omar-al-Waqidi (d. 207 A.H) who wrote something about seerat and from whom Ibn-e-Sa'ad had quoted some traditions. Besides them were the traditionist Abul Hasan al-Madayani (d.225 A.H) (*Al-Fehrist*, PP. 147) and Abu Mikhnaf (d. 157 A.H), the writer of the *MUQTAL-E-HUSSAIN* and other books *ALKUNI* and *AL-ALQAB*, Sheikh Abbas Qummi, (Vol. 1

Dr. Syed Sibte Hasan Rizvi



AL-TABARI

- A HISTORIAN

HISTORIOGRAPHY IN ISLAM

The art of Historiography had gained the attention of the Muslims during the First Hijra century. The introduction of Islam was, in fact, a great revolution which started from Mecca in Arabian peninsula. The early preachings of the Holy Prophet of Islam in Mecca which later transformed into Defensive Wars, Ghazwat and Saraya at Medina were such revolutionary events of which the news travelled far and wide. The people were eager to hear and know as to how this change was brought about. Moreover, the revelation of the Holy Quran and the occurrences according to its dictates as expressed by Hadith, sayings of the Holy Prophet, were all being committed to writing or memory for knowledge and

DANESH

QUARTERLY JOURNAL

Chief Editor:

Cultural Counsellor Islamic Republic of Iran

Editor:

Dr. Syed Sibte Hasan Rizvi

Honorary Advisor:

Dr. S. Ali Raza Naqvi

Published by:

Office of The Cultural Counsellor
EMBASSY OF THE ISLAMIC
REPUBLIC OF IRAN

House No. 25, Street No. 27, F/6-2
Islamabad, Pakistan.

© 818204/818149

DANESH

Quarterly Journal

of the
Office of the Cultural Counsellor
Islamic Republic of Iran,
Islamabad

SUMMER 1990
(Sl. No. 22)

A collection of research articles
with background of Persian Language
and Literature and common cultural heritage
of Iran, Afghanistan and Indo-Pak Subcontinent.

